

چهار زمین جنگ اعراب و اسرانیل

(رجوع به صفحات ۸۵-۸۷)

ژوندون

شماره ۲۱، سال ۱۳۵۹

والتولیا خلیف
ایمان و دین لودین کتابتون
کتاب پولیس شماره

شماره ۲۱

محبوبه جباری هیردین فلم (اندروز مادر)



پیام ښاغلي محمد داود رئیس دولت جمهوري افغانستان و حامی جمعیت افغانی سره میاشت به مناسبت آغاز هفته مخصوص سره میاشت

طوبیکه شایسته مقام ښا اوزش و انسانی آنباست اجرا نمایند .

آزوی ما اینست تا تمام خواهران و برادران هموطن ما که در هر گوشه کتار مملکت باشند چه در طول هفته و یا بعد از آن به هر اندازه که قادر باشند و به هر وسیله که ممکن گردد از تعاون مادی و معنوی افغانی سره میاشت دریغ نفرمایند زیرا از نگاه پرنسیپ یک فرد و یا یک اداره را نمیتوان به تنهایی مسؤول تمام بدبختیها ، فقر و بیثباتی و بیسوادی یک جامعه دانست بلکه مسؤول این بدبختیها ، فقر ، بیسوادی و امرانی تمام افراد دیست که در همان مملکت زندگانی دارند و این مسؤولیت بزرگ ملی وقتی رفع میگردد که افراد جامعه مذکور بارسادات و جوانمردی نظریه استعداد و توانائی مادی و یا معنوی که دارند از بیثباتی و نیاز مندی جامعه خود از طریق این مرکز واد ملی و بینالمللی دستگیری کنند .

بنابراین میتوان ادعا کرد که زندگانی و حیات امروزی ملل یگانه را پیشرفت و ارتقاء جوامع عقب مانده و یاروبه انکشاف به همکاری همکار و همدردی و معاو نهی همه جانبه افراد جامعه مذکور امکان پذیر میگردد . در خانه از بارگاه پروردگار توان نیاز میکنم تا هموطنان گرامی ملل توفیق عنایت کند که در راه دستگیری مستمندان و برآورده شدن مقاصد مادی بشری و جهانی سره میاشت و ایثار و وظایف نوع پروری آن که یکی از سجایای عالیله اسلامی و افغانی هورفد وطن پرست است این جمعیت را راه خدمت بینوایان موفق و کامیاب گردانند .



صدر اعظم

تمام افراد بشر است باخطر ونیستی تهدید میکند . دست تعاون سره میاشت صلیب احمرها و هلال احمر هاست که به کمک آسیب دیدگان میشتابد و مارا بسوی یک آینده مسعود و تکامل تمدن بشری امیدوار میسازد .

من یقین کامل دارم که هموطنان عزیز ما عموماً و کارکنان جمعیت افغانی سره میاشت خصوصاً با احساس اشتراک در ایفای وظائف انسانی و کمک به هموع مصیبت رسیده در سالهای آینده به موفقیت های مطلوب تری نایل آیند . و وظایف مقدس شانرا بحیث خدمتگاران جامعه بزرگ بشری وعضوی از اعضای اتحادیه صلیب و هلال و شیر خورشید سرخ جهان

ښاغلي محمد داود رئیس دو لند و افزود میشود به هر پیمانه که انسان درساحه سیاس و تکنالوژی معاصر پیشرفت میکند و پسر مشکلات خود غلبه می یابد باز هم در بسا موارد دیگر در برابر آفات و حوادث زیون و بیچاره میماند . دستگیری هموعان مستمند و هموطنان بیواکه به این گونه آفات مبتلا میگردد مظهر عالی ترین احساسات اجتماعی نه تنها بسویه ملی بلکه بسویه جهانی میباشد . درجهانی که هنوز حس خود خواهی ، تبعیض و تفرقه جوئی برحس نوع پرستی ، یک رنگی و باهمی غلبه داود و انواع ناساز گاری های اجتماعی و برای ملل جهان بار آورده است ، انکشافات چشم گیر ، تمدن مشترکی واکه میراث

با پیام ښاغلي محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت روز ۲۴ میزان در سراسر کشور آغاز گردید .

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان گرامی !

مسرت دارم که در پرتو رژیم جدید دولت جمهوری برای اولین بار فرصت می یابم تا هفته مخصوص سره میاشت واکه مصادف با ایام ماه مبارک صیام است به آزوی وفاء و آسایش کتله های نیاز مند جامعه بشری افتتاح می نمایم و بدین مناسبت تمنیات نیک خود را برای سعادت و سر بلندی هموطنان گرامی و اعتلای کشور عزیز ابراز میدارم .

خواهران و برادران عزیز !

ملکوره تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت نه تنها مسؤولین امورادین کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میگردد بلکه فرصت و زمینه را میسر میگردد که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی اسلامی و عظمت بشری در امر خیر و دستگیری از بیثباتان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر باتعقیب و پیروی اصول ملی و بینالمللی سره میاشت و صلیب احمر ها که مبنای آن بر بشریت وحدت واتحاد ، خدمات داو طلبانه به هموع محتاج و تعاون باهمی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان ما در سراسر کشور عزیز تقویه گردد . منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمانهای خیریه خواه سره میاشت ، صلیب احمر و یا هلال احمر با شد هدف آن یاری وتعاون به طبقه رنجیده و مصیبت رسیده نوع انسان میباشد . هر قدر که برعمر این جهان کمن

یك قطعه تكت پستی بنام سره میاشت به طبع رسیده است

يك منبع ریاست پست وزارت مخابرات اطلاع داد كه يك قطعه تكت پستی تحت عنوان سره میاشت اخیراً از طرف آن وزارت به طبع رسیده است قیمت تكت مذکور ده افغانی بوده و از تاریخ ۲۴ میزان در غرفه های پستی مرکز و پسته خانه میدان هوا پستی بین المللی کابل مورد استفاده قرار داده شده است .



هنر مندان فلم اندرز مادر بعد از يك نمایش در صحنه کابل ننداری ظاهر شدند . این عکس صحنه ای را نشان میدهد که یوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنرمندان وادراجرای نقش های شان تیربك میگوید .





اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبه

د تاروېخ کشر ما ، روز ۲۳ میزان دارا یارزس خامی میاشد زیوا در چنین روزی کشر ما ازیك دسیسه بزرگ و تپاه كنده نهجالت یافت ، دسیسه ای كه پدله کشر ما استقلال بد ستیاری استعمار طرح شد اما به نیروی درایت وشجاعت کشر ما آن طرح خشنی گوردید و مرتکین آن چنایت بزرگ به جزای اعمال شوم شان رسید ند. در سال ۱۳۰۸ كه كشر ما پداز حصول آزادی تازه دروا عمران كشر و رهنا یی مردم خویش بسوی اكشاف فر هنگی اجتماعی واقتصادی گام نهاده بود بكمده عناصر استعمار شدند و اراده داشتند كه كشر ومارا از مسیر ترقی وانكشاف منحرف سازند و در پرتگاه ناپودی سقوط بدهند. زیرا استعمار دین سرزمین مو اوده دسایس داپكار برده است تا آرامش منطقه راپرم بزند وخود منافع ورام استعمار دى خودش را دنبال كند و بر مردمان مظلوم حكومت استعماری اش واپر قرار سازد. در چنین موقع كه كشر مامدتی در تاریکی وظلمت بسوی برد فرزند نامدا وفاق نستان اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبه بنظر و نجات كشر ازان تاریکی پاریس رابه قصد كشر ترك گفتند وبه همت مردان فدا كار وغیر و ما وفاق نستان را ازین ووطه بدبختی نجات دادند و راه را دوباره برای اعتلا و ترقی باز كردند. مكاتب مجددا افتتاح شد پوهنغی طب تاسیس گوردید وشوای ملی بنیان گذا ری شد. و بپهرفته اساسی جدیدی برای پیشرفت افغانستان گزاشته شد و كشر ما دو راه انكشاف فرهنگی اجتماعی واقتصادی بگام نهادن آغاز كرد. ما با یاد آوری خاطره این روز تاریخی بروج اعلیحضرت محمد نادر شاه شهبه اتحاد دعا میكنیم وترقی وتعا لی افغانستان عزیز راتحت قیادت موسس وبنیان گذار نظام نوین جمهوری تمنا داریم .

قاپه در دم افغان نستان توطئه عناصر خائن را

تقبیح كردند

سلسله بزرگاری معادل سروربه مناسبت رویكار آمدن نظام جمهوری در كشر اذامه داشته وقاپه مردم ما مكروا حما یت وهمبستگی شانرا برای بقای نظام نوین تحت قیادت بنیادلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ابرار یدارند.

همچنان طی این محافل مردم جمهوریت خواه ما توطئه عنا صر ضد ملی ووطن فروش راكه بر ضد بقیه در صفحه ۶۳

يك هیات نظامی اتحاد شوروی

وارد كابل شد

بنا بدعوت وزارت دفاع ملی مارشال اتحاد شوروی ماسكو ینكو گامبری میل سیما نواوېخ در راس يك هیات نظامی بعد از ظهر دیروز وارد كابل گردید ودر میدان هوایی از طرف دگر جنرال محمد نسیم قوماندان عمومی توبیجی دگر جنرال محمد نذیر کبیر سوا چر رئیس لوژستیک وبعضی دیگران صا جنمصاب ن وزارت دفاع ملی نماینده وزارت امور خارجه وسفیر کبیر اتحاد شوروی در كابل استقبال گردید.

(ب)

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون كابل تجلیل گردید

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون كابل تجلیل گردید

بنا سبت این روز خجسته محفلی از طرف ریاست پوهنغی شرعیات در ادبوتوپم پوهنتون كابل ترتیب یافته بود كه دران آباتی چند از سوره ها ی مبارك قرآن کریم توسط قاریان افغانی و مصری قر ۱ ت گردید .

پوهندوی وفی الله سمیع رئیس پوهنغی شرعیات دو باره قدسیت این روز فرخنده و مبارك بیا نپه اید کرده و بعدا قاریان افغانی و مصری را به حاضرین معرف نمود .

در این محفل دوكتور نعمت الله پژواك وزیر معارف ، پوهاند دوكتور نوین وزیر اطلاعات و كلتور ، بعضی از سفرای دول اسلامی در كابل برخی از اعضای شوای عالی قضا ، روسای پوهنغی ها واستادان پوهنتون كابل اشتراك کرده بودند .

در ختم محفل تحایفی توسط دوكتور محمد حیدر رئیس پوهنتون كابل به قاریان اهدا شد ومتعاقبا مجله فوق العاده شرعیات به حاضرین توزیع گردید .

(ب)

اطلاعیه اداره عالی اوقاف

اداره عالی اوقاف این اطلاعیه را به نشری سرچیده است. باطلاع ذواتیکه از مرکز ولایت كشر قصد حج بیت الله شریف را داد و نرسانیده میشود كه اداره عالی اوقاف بمنظور فراهم آوری تسهیلات بانها تجویز نمود است نادر خواستهای شانرا به نوا حسی مربوط مراكز ولایات وولسوالی ها ارائه بدارند.

همچنان مامورین ومستخدمین دوا یو كه میخواهند به زیارت خانه خدا بر و نند درخواستهای شانرا بشهریات اداری وزارت های مربوط بپسارند تاریخ فرعه كشی بعد آ اعلام میشود.

دوسیه خائنین جهت فیصله

وبررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد

دسیسه ایكه به ذریعه محمد هاشم میوند وال عبدالرزاق ، خان محمد وبعضی اشخاص دیگر كه به تحریك اجنبی برای برهم زدن نظم وآرامش در افغانستان وا زمین بردن نظام جم وری طرح وبعدا از طرف حكومت كشف شده بود از چندی به اینطرف توسط هیاتی تحقیق میگردید چو ن دوسیه های سه نفر فوق الذكرو بعضی اژهمكاران شان درین اواخر تكمیل شده بود جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد.

د افغانستان او شوروی د دوستی

تولنی ته پیغام لیرلی دی

كابل دتلې ۲۴ (ب) دیو هنی وزیر او د افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی دپولنی رئیس داکتر نعمت الله پژواك دالاندی پیغام افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی د پولنی به نامه چه دا كشر په ۱۶ نیټه د دغی پولنی له خوا پو كنفرانس جوړیږی مسكو ته استولی دی .

پاتی به «۶۱» مخ كښی

دا اطلاعاتو او كلتور اود پوهنغی دوزارت د تصدیقو تشكیلات لغوه شو

كابل د تلې ۲۶ (ب): دا اطلاعاتو او كلتور او پوهنغی په وزارتونو كی د تصدیقو تشكیلات لغوه شوی دی .

د صدرات عظمی یوی منبع پرون وویل چه د دغو دواړو وزارتونو د تصدیقو ارتباط د تصدیق له بنی خخه قطع شوی او د وزیرانو د عالی مجلس د پرونی تصویب له مخی پولی تصدیق دا اطلاعاتو او كلتور او پوهنغی د وزارتونو د رسمی ادارو جز گرځیدلی دی .

...

دا اطلاعاتو او كلتور دوزارت تشكيل دحكومت له خوا تصویب شوه.

كابل دتلې ۲۶ (ب): دا اطلاعاتو او كلتور دوزارت نوی تشكيل دیوه كل په حیث دحكومت له خوا تصویب شوی دی.

دا اطلاعاتو او كلتور د وزارت یوی منبع پرون وویل د دغه وزارت نوی تشكيل چه د افغانستان د جمهوریه حكومت د روشن بینانه غوښتنو په نظر كی نیولو سره او

دسپما په مقصد په دی وروستیو وختوكی ترتیب اوتنظیم شوی وود وزیرانو په پرونی مجلس كی تصویب شو .

(پاتی په ۶۱ مخ كی)

چهارمین جنگ

محمد بشیر رفیق

● چگونه آرامش تابستان داغ شمر قمیانه

برهم خورد؟



انوار السادات



حافظ الاسد



حسن البکر



قذافی

نقل می کنم تاخوانندگان ژوندون را از پایان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به جنگ کتو نسی وارد کنیم و آنگاه نظر خویش را پیرامون این جنگ آزادی بخش ابراز داریم.

رفع سو تفاهم ها کنفرانس قاعره بین سه زعيم عربی سادات رئيس جمهور مصر، حافظ اسد رئيس جمهور سوريه و ملك حسين

پادشاه اردن تشكيل شد و همگان تصور د ميگردند هر ف ازين كنفرانس كشون چپه شرقی به كمك مبارزان فلسطينی عليه اسرائيل

است. مصر وسوريه بعد از اين كنفرانس با ازين روابط سياسي قايم كردند و اردن تمام مبارزان زندانی فلسطينی هارا عفو كرد تماس هاوتلاش های پيگيري بين ز عمای عرب دوستخ سياسي ونظامی صورت ميگرفت

همه مردم اين همه تماس ها را قدم های مثبتی برای وحدت عرب ها می دانستند و آنچه هيچكس تصور نمی كرد اشتعال يك جنگ ديگر در شرق ميانه بود زیرا هتوا فسانه

شكست نا پذیری اسرائيل پرسوزمين ها بود و به قول حشني هيكل مدير روز نامه الاحرام وقتی عرب ها كابوس استحكامات بار ل و رادر

كناره شرقی كانال سو يژ در ذهن خود مجسم ميگردند دهراس ميشدند اما سرانجام جنگی

چارم علی الرغم انتظار مردم جهان در شرق ميانه آغاز يافت وتا تاريخ تحرير ايسن

بادداشت (يعنی دوشنبه ۲۳ ميزان) ابتكا ر بعل تاحد زياد درين جنگ در دست عر پها

ست و برخلاف جنگ سال ۱۹۶۷ که در شش روز پايان يافت وعرب ها باسر افکنده ا ز

ميدان محاربه برگشتند اين بار باسر افراشته در مقابل دشمن خو نيني مانند اسرائيل که

از حمايت کامل ايلات متحده امريکا واقمار امريکايی بر خوردار است اسرتا د گسی می کنند.

در خلال اين شش سال در شرق ميانه اتفاقات زيادی يعنی عرب ها واسرائيل رخداد

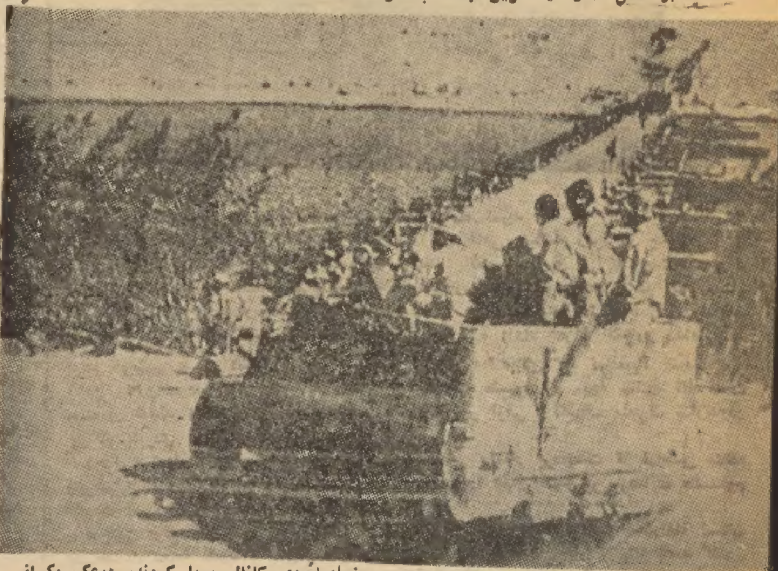
که در بنجا اجمالی از آنرا از لايلاي جرايد وماخذ برای اطلاع خوانندگان عزيز قبل

از ادامه اين تبصره پيرامون جنگ کتو نی



ملك حسين

شرق ميانه، يعنی بحران اين منطقه تدريجا فراموش می شود واسرائيل که هيچ شر طی را برای صلح نمی پذيرد و به انواع تجا و ز دست می يازد بالاخره حق (ديفنگتو) رادر سوزمين های اشغال کسب ميکند در ايسن تابستان داغ به منظور وحدت بيشتر عرب ها و



عساکر مصر برای عبور از كانال سو يژ تعداد بل هاويك زره پوش مصری ديده ميشود



در استحكامات بار ل و نشست و عبور آدام آب رادر كانال مشاهده ميگردند. عرب ها مخصوصا سادات رئيس جمهور مصر بيه فعاليت های دامنه دار سياسي دست ميز د وهدف آن اين بود تاراهی برای استقرا ر صلح در شرق ميانه از طرق مسالمت آ ميز پيدا کنند. ملاقات های پيهم او با ملك فيصل وسایر سران عربی چنان تو چيه ميشد که اين همه تلاش ها همه در جهت صلح صورت ميگيرد. ناظران سياسي عرب عقیده داشتند تازه ترين سلاحی که عرب ها با يد از آن در مقابل امريکا واسرا تيل استفاده ده کنند نفت است. موضوع استفاده از نفت به منظور آوردن فشار بر امريکا که اسرا تيل را وادار به قبول فيصله نامه ۲۴ مور خه ۲۲ نوامبر شورای امنيت کند از داغ تر ين سوزده های مطبوعات ومخالف سياسي عرب بود. درين تابستان داغ وحدت عرب ها بيش از پيش استحكام می يافت و كشور های عربی بسوی هم جمع می شدند علت آن اين بود که بارويكاز آامن ديتانت يعنی تفا هم بين ابر قدرت ها، عرب ها تموم ميگردند که موضوع

يك تانك اسرائیلی در زیر آتش بمباران هوايي سوريه - سوری هادر تمام جبهه های جنگ جلو پيشرفت تانكهای اسرائيل را بسوی دمشق بسته اند.

عرب‌ها با اسراییل

مارچ ۱۹۶۸ :-

از عبور از کانال سوئز ۱۳ عسکر اسرائیلی
راکشته ۴ نفر را زخمی و ۲ اسرائیلی دیگر را
اسیر کردند. طیاره های اسرائیل برای تلافی
در روز بعد ده ساعت خطوط قوای نظامی
مصر را تاحدی ویران کردند و ۲۰ نفر از
عساکر مصری را کشتند.

جمال ناصر جنگ فرسایشی را علیه اسرائیل
در کانال سوئز آغاز کرد این جنگ که بیشتر
در هوا صورت میگرفت محافل سیاسی جهان
را پیوسته متوجه خود میساخت.

سپتامبر ۱۹۶۹ :-

درین ماه در یک برخورد هوایی اسرائیل
۱۱ طیاره مصر را در یک روز سرتگون کرد.
از تاریخ جنگ ماه جون این بزرگترین
تلفات قوای هوایی مصر در یک روز است.

۱۳ جنوری ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل برای اولین بار در
اعماق خاک مصر رخنه کرده و هدف هانیرا
مورد حمله قرار دارند.

فبروری ۱۹۷۰ :-

غواصان مصری یک کشتی تدا راکت قوای
بحری اسرائیل را در بندر ایلات غرق کردند
و بیشک کشتی دیگر اسرائیل آ سیب
رساندند.

۱۲ اپریل ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که پیلوت های ۱ تعداد

شوروی بر فراز خاک اسرائیل عملیات هوایی
انجام میدهند.

می ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل سه روز بعد از غرق
شدن یک قایق ماهیگیری این کشور بوسیله
مصری ها یک کشتی راکت انداز مصر را غرق
کردند. در همین روز کماندو های مصری پس



ملك فيصل



ایدی امین

نوامبر ۱۹۶۷ :-

شورای امنیت موسسه ملل متحد از
اسرائیل خواست تا سرزمین های جدیدی
را که در جنگ شش روزه ماه جون از عرب ها
بدست آورده اند تخلیه کند.



سربازان سوریه بروی یک تانک اسرائیلی که به غنیمت گرفته شده شادمانی میکنند.

جون ۱۹۷۰ :-

قوای زد هپوش اسرائیل وارد خاک سوریه
شدند و سه روز در خاک سوریه باقی ماندند.

از تاریخ جنگ شش روزه این یکی هم از
بزرگترین عملیات قوای عسکری اسرائیل علیه
سوریه است. ۴ طیاره مگ سوریه و یک
طیاره جت اسرائیل سقوط کردند. ۱۰ اسرائیلی
کشته و ۲۷ نفر آن ها مجروح شدند در همین
ماه راکت های مصری د و طیاره اسرائیلی را
سقوط دادند.

اگست ۱۹۷۰ :-

اسرائیل بعد از ۷۹ روز جنگ پی‌د پی
هوایی ختم حملات هوایی خود را در امتداد
کانال سوئز اعلام کرد و گفت که مقررات
اود بند شرق میانه را به اجرا گذاشته است.
طبق اعلام مقامات نظامی اسرائیل در این
مدت ۳۷۳ نفر از نیرو های مسلح این کشور

از تاریخ پایان جنگ شش روزه در جریان
جنگ های بعدی کشته و ۱۱۲۱ نفر دیگر
مجروح شدند. اسرائیل در همین ماه گفت
که مصر با حرکت در آوردن پایگاه های
پرتاب راکت ضد هوایی در ساحل کانال
سوئز مقررات اود بند را نقض کرده
است.



گوشه بی از جزیره سینا که اینک دوزیر پای تانک های غول پیکر جمهوری عربی مصر می‌لرزد.

ورق بن‌تید

جنوری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل به تلافی عملیات مبارزان فلسطینی در داخل خاک اسرائیل به قلمرو جنوب لبنان حمله ور شدند . چت هسای اسرائیلی یک اردو گاه مبارزان عرب را در داخل خاک سوریه نیز بمباران کردند .

فبروری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل مدت سه روز در اراضی

جنوب لبنان حملات انتقامی دامنه داری علیه مواضع و پایگاه های مبارزان فلسطینی انجام دادند .

می ۱۹۷۲ :-

سه گوریلا چپانی در میدان هوا یی بین المللی تل ابیب ۳۶ نفر را کشته و ۱۸ نفر را زخمی کردند و دوفر از گوریلا ها کشته و سومین نفر که دستگیر شده بود به حبس ابد محکوم گردید .

سپتمبر ۱۹۷۲ :-

مبارزان فلسطینی (یعنی سپتمبر سیاه) ۱۳ ورزشکاران اسرائیلی را در المپیک مونشن کشتند در همین ماه قوای اسرائیلی باور دیگر وارد جنوب لبنان شد و در یک عملیات ۲۷ ساعته گوشیک تانک قسمت را از وجود مبارزان فلسطینی پاک کند ۶۰ نفر مبارز فلسطینی به شهادت رسیدند و بسیاری از خانه های آن ها منفجر و نابود شدند درین عملیات سه نفر اسرائیلی کشته و ۶ نفر زخمی شدند .

اکتوبر ۱۹۷۲ :-

طیاره های اسرائیلی اردو گاهای مبارزان فلسطینی را در نزدیکی پایتخت سوریه هم کوبیدند .

نوامبر ۱۹۷۲ :-

در جبهه سسوریه یکسی از بزرگترین جنگ های بعد از جون ۱۹۷۶ آغاز شد ۸ میگ و ۱۵ تانک سوریه درین جنگ نابود شدند .

جنوری ۱۹۷۳ :-

طیاره های اسرائیلی بار دیگر مواضع مبارزان فلسطینی را در خاک سوریه مورد حمله قرار دادند ۴۰ میگ سوریه سرنگون شد و ۶ تانک آن نابود گردید . ۲ اسرائیلی نیز درین جنگ کشته شدند .



یک بمب اسرائیلی که در دلای نیل افتاده و منفجر نشده
اکتوبر ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر و شوروی با وجود آوردن مجهز ترین و کاملترین سیستم های پرتاب راکت های ضد هوایی در ساحل غربی کانال سوئز مقررات اوربند شرق میانه را نقض کرده اند متحصنان نظامی اسرائیل تخمین زدند که تا ۶۰۰ راکت ضد هوا یی تقریباً در ۵۰ پایگاه پرتاب راکت در ساحل غربی کانال سوئز مستقر شده اند .

فبروری ۱۹۷۱ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر بزرگترین تجهیزات جنگی راکت نظیر آن هرگز دیده نشده در ساحل کانال سوئز مستقر کرده

است ۵۰ در همین ماه نماینده اسرائیل از مذاکرات غیر مستقیم صلح شرق میانه در نیویارک خارج شده و پنهان آورد که میانجی صلح ملل متحد یعنی گونار یارنگ به اسرائیل اتمام صحبت کرده است .

سپتمبر ۱۹۷۱ :-

نیرو های اسرائیلی در جریان چهلمین پرواز طیاره های جنگی مصر به فراز مناطق تحت اشغال اسرائیل یک طیاره مصری را سقوط دادند ۶ روز بعد راکت های مصری یک طیاره اسرائیلی را سقوط دادند و درین حادثه ۷ نفر سر نشین طیاره اسرائیلی به قتل رسیدند .



این عکس فرار اسرائیلی ها را در جبهه جولان در بلندی های آن قسمت از جولان که در تصرف سوریه ها در آمده نشان میدهد

فبروری ۱۹۷۳ :-
مبارزان وارد بیروت شدند و سه نفر از چت های اسرائیلی یک طیاره مسافر بری لیبیا را که پس از کم کردن راه پرواز صحرائ سینا سرگردان شده بود سقوط دادند و ۱۰۸ نفر از ۱۱۳ مسافر آن و سرنشینان این طیاره به قتل رسیدند .
اپریل ۱۹۷۳ :-
قوای اسرائیلی در یکی از بزرگترین جنگ



اسیران اسرائیل در یکی از کمپ های اسیران در قاهره . اینست عاقبت مردمیکه برای ادامه استعمار و اشغال سرزمین های کشور های دیگر می جنگند .



لاشه يك طياره فا نثوم اسرائيل كه در جنوب سوریه سقوط کرده است

این بود اجمالی از تجاوزهای اسرائیلی در خلال شش سال گذشته درین شش سال یکبار هم اسرائیل به میدان هوایی بیروت حمله کرد و چند طیاره ملکی را آتش زد که در این یادداشت ذکر نشده . در خلال این مدت اسرائیل هیچگاه برای صلح آماده نشد و مساعی گوناگون بین میانجی صلح ملل متحد در اثر لجابت اسرائیل و اتکای آن کشور به قدرت ایالات متحده امریکا ناکام شد. پلان راجرز وزیر خارجه امریکا که شامل



وقتیکه برای نخستین بار پرچم جمهوری عربی متحد بعد از ۶ سال دوجزیره سینا که جزئی از خاک مصر است برافراشته میشود .

کشورهای عربی آرامش تابستان داغ شرق میانه بهم خورد و جنگی آغاز یافت که اسرائیل حتی تصور آن را نیز نمی کرد جنگی که در روز اول کامیابی هایی برای جمهوری عربی مصر و سوریه بار آورد و اسرائیل در دومین و سومین روز آن استحکامات بارلو را از دست داد .

اسرائیل درین استحکامات و بایعبار دیگر خط دفاعی بارلو که می گفتند خیلی مجهز تر از خط مارشو و با خط زیگفید و فرانسه و آلمان نازی قبل از جنگ است بیش از ۲۸۰ میلیون دلار امریکا بی خرج کرده است . این استحکامات با سرو صدایی که هنگام ساختمان آن برپا شده بود جنبه افسانه بی پیدا کرده و برای عرب ها چون



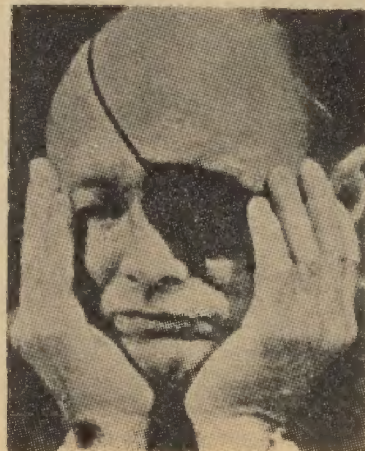
این افسر اسرائیلی (دیوید بن رحیم) نام دارد که بدست قوای مصر اسیر شده او تفوق مصر را در سینا تأیید کرد .

کابوسی می نمود. هدف اسرائیل از ساختن خط دفاعی با هزینه چشیم بزرگ این بود که مدتی جلو پیشرفت مصر را بگیرد و نگذارد که ازین راه بخاک سینا مجددا نفوذ کند اما مصر با کمک توپخانه و تانک و قوای بشری و اتکاء به ایمان چنان این خط را در هم گوید که صدای از هم شکستی آن دو تل ایسپارزه افگند تا قبل از جنگ کنونی معا فیل بین المللی و سیاسی جهان تصور میکردند که مناسبات مصر و شوروی سخت تیره است و علایق دوستانه این دو کشور بعد از اخراج

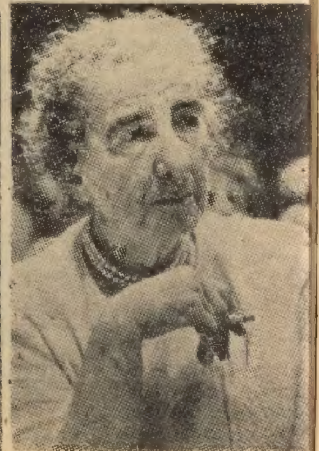
طبیان قوای عسکری سوریه یک عسکر مجروح اسرائیلی را تحت مداوا گرفته اند . دو نفر دیگر اعترافات او را ثبت میکنند .

از شلن کانال سوئز بود نیز به تمرین سید و خلاصه اسرائیل راهی رادربیش گرفت که

در فرجام به تسلیم عرب هاواز دست دادن قسمتی دیگری از خاک آبایی شان انجام یابد این همه اهانت و زور گویی برای کشور های عربی غیر قابل قبول بود لاجرم در اسر سینا سیت نا بخردانه اسرائیل و تمرکز عساکر آن دو روز های اخیر دو سر حدات



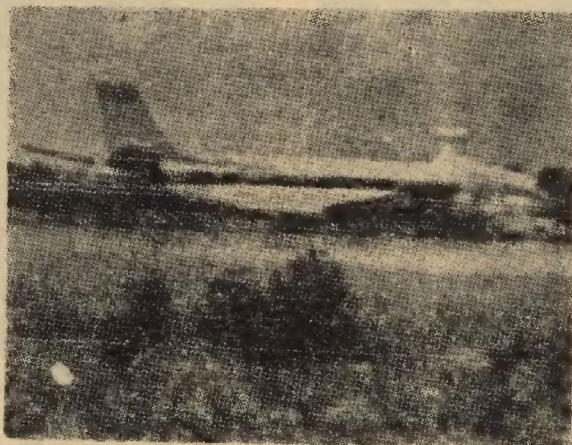
موشه دایان



گلدامیر



يك پل بروی كانال كه عبورقوای مصر رابه صحرای سینا تسهیل کرده است . درین عکس عساکر مصری درحال عبورازین پل دیده میشوند



يك طیاره بوئینگ ۷۰۷ (العال) اسرائیل كه درآن مهمات نظامی بارشده است تازویوجینا بیج عازم تل ابیب گردد

منطق محاربه عربها نیز تغییر کرد گردید و کشور های عربی مخصوصا و در واقع يك طرز فكر منطقی جا سادات وسایر رهبران دور اندیش یگزین نظریات تعصب آمیز افراطی عرب واقعیت وجود اسرائیل را تاولیجا

متخصصان شوروی از مصر كه صدمه ولطمه دیده است دوباره صمیمانه نخواهد شد ولی وقتی جنگ كنونی آغاز یافت هردو مسكوو قاهره ملنفت شدند كه چرا در مورد علاق یق خود تجدید نظر نكنند و اتفاقا این تجدید نظر

به سرعت انجام گردید و روابط پسیر دوستانه یی بین این دو کشور آغاز یافت بطوریکه شوروی از حقوق مشروع عرب ها درین جنگ آزادی بخش حمایت کرد وقتی نماینده آن کشور یعقوب مالك از تالا ر شورای امنیت ملل متحد در مقابل نما ینده

اسرائیل با احتیاج خارج شد و رهبران اسرائیل را يك دسته كانگستر خواند و اما ایالات متحده امریکا برخلاف حق و عدالت وبر عكس آنچه خودش دریای آن امضا کرده است یعنی فیصله نامه نمبر ۲۴۲ مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ملل متحد

از اسرائیل حمایت کرده و تجاوز اسرائیل را باین عمل خود مشروع جلوه دادن میخواهد و حتی به ارسال سلاح ومهمات نظامی نیز به اسرائیل شروع کرده است .

واما جنگ كنونی مانند پیکار شش روزه سال ۱۹۶۷ نیست همانطور یكه از اخبار این جنگ پیدا است اسرائیل با و صف هر نوع كمك ایالات متحده امریکا تا تحریر این یادداشت نه تنها مو فقیتی درین جنگ بدست نیاورده بلكه شكست غیر قابل تصوری را هم متحمل شده است .

در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ هفتی كه عرب ها در پیش داشتند و باز هآن را بیان میگردند علاوه از تقاضای مشروع حقوق از دست رفته مردم فلسطین یكي هم این بود كه باید اسرائیل رابه بحر انداخت

اسرائیل ازین شعار عرب ها حداعظم استفاده را در جلب توجه کشور های جهان بسوی خود نمود . اما بعد از اینکه جنگ پایان یافت

وگاه تصریحا پذیرفته وآماده شدند اگر اسرا ئیل بخطوط قبل از جنگ سال ۱۹۶۷ مطابق به فیصله نامه ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت عقب نشینی كند آن ها به مذاكره برای صلح كه شامل حق زندگی برای همه مردم این منطقه به شمول احقاق حقوق مردم فلسطین باشند بپردازند .

با این وصف عرب ها درین شش سال با این منطق وبا گذشت های زیاد موفق شدند افكار قسمت اعظم مردم جهان را بسوی خود و هدف های مشروع خود جلب كنند .

واما این بار اسرائیل به كمك ایالات متحده امریکا از زور گویسی مكرر و خشونت كار گرفته ا فكا و مردم جهان رابه مسخره گرفت و شش سال بازور نیزه به تجا و ن پرداخت و كو چكترین انعطاف برای صلح بروز نداد و اینك جزای ۱ ین همه بی مبالاتی را به حقوق مردم عرب و پشت پا گذاشتن به فیصله نامه های شورای امنیت و توصیه ملل صلحنوست مانند اتحاد شوروی وغیره رامی بیند و یقینا درین جنگ سر افكنده میشود .

ختم



يك دسته از عساکر نیرومند الجزایر



شماره ۳۱ شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲ ساعی ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳

هفته مخصوص سرلایه شت

آدمیت رحم بر بیچاره مان آوردنست
کادمی داتن بلرزد چون بیند دیش دا
(سعدی)

هفته مخصوص سره میاشت که درواقع هفته نیکوکاری، دستگیری بشوایان، غمشریکي، به مصیبت رسیدگان و بالاخره هفته التفات بحال مستمند است، باپیام ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت، و صدراعظم و حامی جمعیت افغانی سره میاشت آغاز گردید. رهبر بزرگ ملی ما درپیام شان راجع به مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت چنین فرمودند:

«مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت، نه تنها مسؤولین امور این کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میسازد بلکه فرصت وزمینه را همیسی میگرداند که مردمان ما از یکطرف بایزوری از تعالیم عالی اسلامی و عطفوت بشری درامر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر باتعقیب و پیروی اصول ملی و بین المللی سره میاشت و صلیب احمرها که بنای آن بر بشریت، وحدت و اتحاد، خدمات داوطلبانه به همنوع محتاج و تعاون با همیست بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان مادر سر اسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمان های خیریه خواه سره میاشت، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری و تعاون به طبقه و نچدیده و مصیبت رسیده نوع انسان است.»

جمعیت افغانی سره میاشت بر روی همین خط مشی، در فرصت های لازم به سویه ملی و بین المللی به کمک مستمندان و مصیبت رسیدگان می پردازد.

این مؤسسه درساحه خدمتگزاری اجتماعی سابقه تقریباً بیست ساله دارد ولی بدون تردید مؤثریت خدمات آن در پرتو اوشهای نظام مترقی جمهوری ما و برحسب اراده حامی بزرگ آن، به وجه مطلوبی متجلی میشود و وظایف عالی نوع پروری خویش را چنانکه توقع و نیاز است ایفا میکند.

آنچه در راه نیرومندی این مؤسسه خیریه و توفیق آن درجهت انجام خدمات بشردوستانه اهمیت اساسی دارد، امدان داوطلبانه و مؤثر تمام افراد کشور است. و مخصوصاً آنانیکه استعداد و توانایی مادی بیشتری دارند باید این وجیهه دینی و ملی خویش را درکمال رشادت و جوانمردی اداکنند و در دستگیری از بینوایان و مصیبت رسیدگان عملاً سهم بگیرند و این هفته نیکوکاری میتواند فرصت مساعدی برای انجام این مامول باشد.

دخارندوی ځلمیان دترافیکوپه خدمت کښی

له څومودی راهیسی یو شمیر منسور اوتحصیل کړی څارندویان دکابل دښار په وټوټو کښی دتقلیه وسایلو دښه تنظیم او دترافیکو دمسوولو مؤظفینو سره دمرستی اوپه وټوټو اوپلی لارو کښی دښاریانو دلارښودنی په منظورپه داوطلبانه ډول خدمت ته چمتو شویدی. که څه هم ددوی دغه خدمت دورځی اوماښام له ځوادخو ساتو دپاره محدوددی، خوداچه دښاریانو په لارښودنه اودترافیکو دموظفینو سره لویه مرسته گټله گیري، زموږ په عقیده په هغو خدمتونو کښی دځوانانو دفعالې برخسې اخیستلو یوه غوره نمونه ده چه دافغانستان ځوان جمهوري نظام یی ملی عالی اهدافو ته درسیدو په لاره کښی هیله ورته لری. له تیرنظام څخه مونږ ته زیاتې فاسدی بقایاوې را پاتی دی چه باید دخپلو بشری قواؤ او دځوانانو دفعالو خدمتونو په مرسته یی له مخه لیري کړو. له دغو بقایاو څخه یوهم دښاریو بسونونه اوتنظام اودخلکو په تیره بیان پوهنی دښارگردانو په مقابل کښی دسې جلورونکو ناوړه رویه ده.

څرنگه چه په تیرو کلو کښی ددغواناوو وجر کانونو مخنیوی نه کیده اودترافیکو څښو مامورینو یوازی دخپلو گټو وپهولو په فکر کیده، تقلیه وسایلو نه یوازی انتظام نه درلود بلکه دخلکونو نارامی وسيله وه اوپه ښارکښی یوه څرگنده بی نظمی لیدل کیده.

له ښه مرغه دجمهوری نظام دلمرپه واختلاوسره هماغه شان چه زموږ دژوند په زیاتسو اړخونو کی دتحول ښی ولیدلی شوی، دښار دترافیکي وضع اودنورڅونو دټاکلو او ځارنی په فضاکی هم په لږه موده کښی داسی بدلون راغللی دی چه یقیناً به زموږ دښاریانو او دترافیکو دموظفینو اودڅارندوی دځلمیانوپه گټه مرسته نور هم انسجام پیدا کړی.

مونږ په دغه عام المنفعه خدمت کښی دڅارندویانو دفعالو برخه دستانې او قدر دانې وپېرولو اوهیله لروچه ښاریان هم ددوی دخدمتونو په مقابل کښی هغه حساس موقعیت درک کړی چه دوی یی ددغو خدمتونو دسر ته رسولو په وخت کښی لری. هیله ده چه دڅارندوی دهمکارانو دفعالیت ساحه په آینه دکښی دومره زیاته شی چه ددوی دغه خدمتونه دولایاتو په ترافیکو اونورو عام المنفعه چارو کی هم اوړده شی.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

«عساکر امریکایی برای جنگ به اسرائیل اعزام میشوند و آن عساکر که در ویتنام جنگیده اند، ترجیح داده میشوند.» «جرايد»



— مثلی که در ویتنام به مؤلفیت جنگیده. من یقین دارم که در شرق میانه هم مؤلف هستيد. (کارتون از انیس)

افغانی سره میاشت در خدمت شما



کمکهای عاجل افغانی سره میاشت توسط کاروانهای مختلف بزودترین فرصت به محل حادثه رسانیده میشود.



لیاسها وسایر امداد جمعیت افغانی سره میاشت در مکاتب بوسیله هیات های مؤلف توزیع می شود.



امداد عاجل جمعیت افغانی سره میاشت در فرصت های لازم وبا وسایل ممکن برای نجات مصدومین حوادث طبیعی رسانیده میشود.

هفته مخصوص سره میاشت که از ۲۴ میزان تا ۳۰ میزان ادامه دارد، با پیام و رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت و صدراعظم بنام علی محمد داؤد آغاز گردید. در طول این هفته مردم نیکوکار و خیرخواه ما در راه تقویت بنیه مالی جمعیت افغانی سره میاشت با دادن اعانه هایی به آن موسسه، وجهیه انسانی و نود و ستانه خوش را ایفا میکنند.

جمعیت افغانی سره میاشت نیز به توزیع امداد به مستحقان در مکاتب و سایر نقاط پرداختند.

مجله ژوندون به منظور سهگیری در تجلیل از هفته سره میاشت اینک فوتوهای راکه از فعالیتهای گوناگون این موسسه خیریه و عام المنفعه در این صفحه به چاپ میرساند و امیدوار است این موسسه بتواند در پرتو ارزشهای نظام مرفعی جمهوری و آرمانهای عالی حامی بزرگ آن، بمؤثریت خدمات بشردوستانه خویش بیفزاید.



اطباء، قباله ها و پرستاران امور صحتی جمعیت افغانی سره میاشت در کلینیک های عاجل آن موسسه بیماران مختلف را تحت مداوا و پرستاری قرار میدهند.



توزیع اذیه در کلینیک های مختلف افغانی سره میاشت طود رایگان صورت میگردد. تمام افراد بیمار که در کلینیک های سره میاشت تحت معاینه قرار میگیرند از خدمات صحتی رایگان و بلاعوض مستفید میشوند.

اسلام و زندگی

بقلم هبا

مردم آن وقت بدنیاال آن روان بودند با ثبات رسانید. آنگاه توانست حقیقت را در یابد و هدف اصلی خود را پیدا کند و بخوبی باین فیهله برسد که ذات مظهر قدرت نمایی های خیره کننده نیرویی است غیبی و ماوراء طبیعت که آفریننده آفتاب ، ماه و ستارگان است و تنها اوست که فضا و زووال در پیشگاه عظمتش را ندارد و از قدرت او است که این نظم عجیب و بهت انگیز در سراسر کائنات حکومت میکند .

ازینجا است که حس دینی و خدا پرستی در نهاد فرد فرد انسان متمرکز بوده و از ضروریات فطری نوع بشر بحساب می آید. زمانیکه عقل انسانی سوال خدا شناسی را حل کرد و دریافت که نیرویی بی نظیر برپای جهان هستی حکومت دارد و دنیای بشریت و آنچه در آن است زاده رحمت و اراده او است قضاوت خواهد کرد که باید انسان در مقابل عظمت آن آفریننده توانا و داد گستر سر تنظیم فرود آورد، بجهان غیب مؤمن شود و بفراهم آفریده کار صمیمانه متقاد و مطیع گردد .



کتاب پر لایه شمر

پر تو عقل

بدون نمای مظاهره طبیعی نگاه میکند چشم جانب آسمان و فضاء میدوزد و در عظمت آن عمیق میشود و با خود میگوید آن کسی که این سازمان را برپا کرده و این نظام شگفت انگیز را بر صفحه گیتی حکم فرما نموده است از همه موجودات بزرگتر و مقتدر تر است .

زمانیکه ستاره در خشانی را در پهنای سپر نیلگون مشاهده کرد در فکر و اندیشه غرق شد و این جمله را بزبان آورد که «بروردگار من این است» .

پس از اندکی چون ستاره دوسایه غروب فرو رفت و اثری از آن بجا نماند. نور عقل در وی درخشید و گفت و آنچه غروب کردنی است نمیتواند آفریدگار باشد لحظه ای بعد که روشنائی مهتاب او را بخود جلب کرد گفت داین است آفریدگار من .

ولی زمانیکه ساعتی بعد مهتاب نیز در دل

انسان وقتی سری در صفحات تاریخ جهان انسانیت میزند و به پیرامون چگونگی ذهنیت ها و طرز تفکر ها نظر عمیق می افکند باین مطلب میرسد که در هر عصر و زمانی مسایلی چند و سوالهای متعددی افکار انسان ها را بخود معطوف داشته و برای دریافت حتی برخی اوقات این اندیشه های گوناگون ایشان را به پرتگاه هولناک پندار های نابجا نزدیک میساخت .

این سوال ها همزمان با رشد ابتدایی انسان ریشه خود را در مغز او غرس مینماید و رفته رفته انکشاف و نمو می یابد. او از خود می پرسد . پیش از آنکه وارد این جهان شود کجا بوده و چه کسی او را وارد این دنیای پر شور ساخته است ؟ بالاخره او چه خواهد شد ؟

سوالهایی از اینگونه ، مغز بشر را فرا میگردد و این ، بنات خود یک پدیده قابل وصفی است که در سیریت انسان از همان بدو آفرینش همراه ساخته شده است و در حقیقت یگانه دلیلی است که میتوان از آن به فطری بودن دین آذغان نمود .

اکنون وقتی که انسان برای راهی از چنگال این افکار و بینظور پیدا نموده چیزی که این پیچیدگی ها را در اندیشه او بکشانید. ناگزیر بهر سودمندی و یا میزندگی یک وجدان سالم و فکر رسا دوری مسلط بوده و هنوز تحت تاثیر مسموم کننده آید یو لویی های گو ناکون قرار نگرفته

باشد. قدرت می یابد در پر تورهنمایی عقل سالم خویش این گره های فکری را باز نماید و جانب حقیقت را برگیرد. این گسترش سوالهای حیرت آور در پیچ و خم افکار انسان نما یانگر حس تدبیر در وجود بشریت بوده و گواه بر آن است که انسان دین خواه بوده و تا افکار و عقل سالم در وجود او حسیت این نیاز مندی او را رها نمی سازد.

هرگاه انسان صفحات تاریخ بیا میران الی و زندگی ایشان را ورق میزند نمونه هایی از حق جویی را در رو شنایی عقل مشاهده میکند چنانچه ابراهیم «ع» آن فرستاده والا که خداوندی هیکل میگردید نورس بود و افتاد و عقاید مغز او را بطور کلی آلوده نیاخته و وجدان سالم دوری وجود داشت در خلل سوالهای گو ناکون فکری راه را بجانب حقیقت باز یافت و مطمئن گردید .

این مرد روشن ضمیر به پیرامون همه چیز دقیق مینگرد و در پرتو عقل و خرد

مغرب فرو نشست و مهتاب و این نیز پذیرفت و چون روز فرا رسید انوار فروزان آفتاب در پهنای افق گسترده شد بیش از هر چیز در پیکر برای ابراهیم «ع» شگفت آور تر آمد و گفت و خدا و آفریننده من این است .

هنگامیکه روز پایان یافت و فرصت غروب فرا رسید آفتاب نیز مانند دیگران سرور گریبان افول گشت و آنچه شکوه و عظمت خود را از نظر ابراهیم «ع» پنهان ساخت و دیگر نور و درخششی از خود بجا نگذاشت .

او پس از آنکه همه چیز را در حال فنا ونا پایداری یافت نایب فکری خود را درین چند کلمه خلاصه کرد: « بر گر دانیم روی خویش را بجا تب حدادید یک آفریننده آسمان ناهوشیار است . در حالیکه یکتا پرستم و از شرک و زندگان نیستم» .

حال قضاوت باید کرد که الین طرز تفکر و استدلال او از کلام منبع نبوت گرفته بود؟ از مدارس و دانشگاه ها؟ از استاد و معلم؟ نه از یکی هم نی .

این پیامبر بزرگ اسلام با پیروی از حکم ضمیر بیدار خود وقتی بطلان عقایدی را که



بقلم: قادی عینی

حضرت عبداله بن عباس (رض)

حضرت عبد الله بن عباس «رض» این شخصیت اسلامی که پسو کا گای پیغمبر اسلام میا شد بنام عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف معروف است ، مادرش لایه د خنجر حارث خواهر میمو نه (همسر رسول خدا «ص») میباشد که سه سال قبل از عجزت دو مکه تولد یافته است .

بعد از تولدش نزد رسول خدا «ص» حاضرش کردند و پیغمبر اسلام دو حق وی به حکمت دانی ، فقیه بودن و دانستن تا و یل دعا نمودند .

در فتح مکه بار رسول خدا «ص» اشتراک نموده دو روز حنین و محاصره طائف نیز شرف محبت پیغمبر اسلام (ص) را داشت در بسیاری از غزوات شخصاً اشتراک کرده در سال حج و داع همسر رسول الله «ص» بود .

در واقعه جمل و صفین با حضرت علی (رض) بوده از وی حمایت می کرد ، بعد از بحیث والی بصره مقرر گردیده قبل از وفات علی «رض» ولایت بصره را ترک گفت و به مکه باز گشت .

ابن عباس «رض» از رجال زنده مدرسه حدیث بشمارد و رفته در زمره شش تن اصحابی

آغاز می کرد پنداشتم که او نصیح ترین انسا نباشد و اگر معاود علم می گردمان می کردم که او داناترین اشخاص است .

حضرت ابن عباس (رض) یگروز جهت فقه و روز دیگر در تاولیل ، روزی هم در مفاتیح دیگر از جهت شعر و روز دیگر را بتأویح ایام عربا تقصیر داده بود همیشه مردم بدور شان حلقه زده مسا کل لایتل خود را حل می کردند .

ابن عباس «رض» میگو ید عامه احادیث رسول خدا «ص» را نزد انصاف یافتن ، اگر میخواستیم حدیثی را از کسی بگیریم در نزدیکی از آنها می رفتیم ، اگر خواب می بود تا هنگام بیداری اش منتظر در واژه وی می بودم و قتی که بیداری شد مقصود خود را حل می کردم و بخانه باز می گشتم .

حضرت ابن عباس (رض) در علم مانند بحر بود که همه از آن استفاده می کردند ، پیغمبر اسلام او شانرا به ترحمان القرآن ملقب ساخته اند ، تفسیر قرآنی را با اسباب نزول آیات میدانست . وی که تنها از جمله نخستین اصحاب است بلکه از نخستین دانشمندان اسلامی است که قرآن کریم را تفسیر نموده و تفسیرش بنام خود وی معروف است .

ابن عباس «رض» نه تنها در فرا تفسیر و مفاتیح دسترس داشت بلکه کتب سمادی گذشته مانند تورات و انجیل را با تمام محتوایشان میدانست .

بقیه دو صفحه ۶۰

ماه مبارک رمضان:

داد شب

خواننده به ذوق خود شعر حافظ را تعدیل میکرد

مردی فقط بخاطر شب های رمضان به کابل آمده است



نمیشود... درنزدیک کتا بفروشی ده ها عاراده موتو توف قف کرده و جمعیت کثیری سرك عمومی را پند انداخته اند... یکی از بایا شانه دیگر قد بلند می کند و می خواهد از پشت پرده های هوگل چهره خوانندگانش را تماشا کند... صدای لود سپیکر رستوران که یک عده هنرمندان محلی مشغول آواز خوانی اند طنین انداز است... بیشتر رستوران های ما درین شبها کنسرت دارند و مشتریانشان فراوانی را جلب میکنند.

مردی قی رامی بینیم که چپنی از (الچه) مزاری بر شانه داشته و به زحمت از زینه های رستوران بالا می شود... شکم و کمر این مرد خیلی بزرگ است به حدی که بیننده را به تعجب وامیدارد، آهسته به او نزدیک میشوم... معلوم می شود که «رحیم قل بای» نام دارد، آواز شیرغان به کابل آمده تاشب های رمضان را در اینجا خوش بگذرانند. بالچه خاص مردم سمت شمال کشور میگوید:

هر سال ماه رمضان به شهر مزارشریف میبومد و از کنسرت های هنرمندان رادیو که در آنجا جمع می شدند لذت می برد اما امسال شنیدم که در کابل هنرمندان زیادی در شب های رمضان می سرایند. پنج شب است که به کابل آمده ام و هر شب به یکی از رستوران ها میروم.

او مرد جالبی به نظر می رسید از ش می پرسم: شما کمی چاق به نظر می رسید، ممکن است درباره خوراک تان چیزی بگویید؟

این دسته هم گروهی از مردم را با ساز و آواز خود مشغول می سازد دست به دعا دارند...

در این شب ها کمتر مسجدی است که پر نشود، اطفال، جوانان پیران همه نماز میخوانند و روز می گیرند...

ساعتی بعد گردش درین کوچه ها شروع میشود، مردان ریش سپید بسوی خانه ها میروند، جوانان به جانب دکان ها روی می آورند و دسته بی هم به سینما و کافی ها رجوع میکنند.

در پسکوچه (پخته فر و شی) سوارچی با شور و شوق زیادی مشغول دم کردن چای است، مرد ها بالنگی ها و پتو ها بالا می تخت سماوار نشسته اند از خلای صدای گیرای تنبور، صدای یکی بلند می شود که چای سبز فرما یش میدهد و صدای دیگری بر می خیزد که چای سیاه فرمایشی می خواهد... شب رمضان درین سماوار کوچک کیفیت و جلوه بی خاص دارد... جاده میوند، درین شب ها جمع و جوش دیگری دارد. نور چراغ های تکی و ریگشا ها لحظه بی قطع

شان در دل شب می پیچد: رمضان یارب، یارب رمضان... سرها از کلکین ها بیرون می شود، اطفال به پایین میدویند و هیاهویی در آن منزل برپا می گردد.

آری اشب های رمضان است، شب های رمضان کابل... مردها در مساجد گرد آمده اند و مشغول آدای نماز تراویح و ختم قرآن میباشند، در هر مسجد گروه، گروه مردم جمع شده و مشغول راز و نیاز با خدا می شوند و قلب ها همه با یک ویا خلوص نیت

تاریکی شب کوچه های پر پیچ و خم شهر کهنه کابل را هراس انگیز جلوه میدهد، چراغ هایی برقی بر سر دروازه منازل، روشنی ضعیفی را بر دامنه ها می پاشد و راه را تا حدی روشن می سازد.

دسته بی اطفال خرد و بزرگ ارمونیه و تبله را بر دو ش داشته و باداد و فریاد از دروازه منزل لی بدروازه منزل دیگر میروند... دست های کوچک شان بحرکت می افتد و صدا هایی از ارمونیه و تبله بلند میشود، بعد طنین صدای



استاد سر آهنگ نیز درین شب ها، با اشعار سوژناک «بیدل» دل هارا سرور تازه بی می بخشد

دست‌های کوچک شان به حرکت می‌افتد.. صدا های از آرمونی و تپله بلند می‌گردد. بعد طنین صدایی در دل شب می پیچد: رمضان یارب.. یارب رمضان..

زندگی در ده داری

از: گل احمد زهاب نوری

تازه عقربه ساعت ۸ شب را نشان میدهد که در پشتوستان وات می رسم، صدای لود سپیکر هو تل ها که اخبار رادیو از آن پخش میشود، در جاده می پیچد و ده ها نفر در هر گوشه و کنار ایستاده اند گوش به خبرهای رادیو میدهند راستی از آوان رژیم جدید جمهوریست مردم ما از پیرو برنا علاقمندی خاص به اخبار رادیو و جراید پیدا کرده اند. نمونه بارز آن هم، همین گرد آمدن مردم برای شنیدن اخبار رادیو است... فروش روزنامه هادرین روزها قابل توجه است و این می رساند که مردم ما بیدار اند و با اشتیاق، نشریات کشورشان را می‌خوانند تا از تحولات جدید آگاه شوند....

شب‌های رمضان شب‌های است که بازار سینما هانیز گرم تر می شود، درین شب‌ها گروه گروه مردم به سینما های شهر می‌روند. آریانا فلم اندرز مادر را نمایش



دسته‌ای از هنرمندان دویکی از هتل های شهر

لبخندی می‌زند و گوشت‌های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد میگوید: ما مردم چون بسیار کار میکنیم هیچوقت کم غذایی خوریم.. من هر شام وقت افطار به سه خوراک نان‌هوتل سیر نمیشوم و از طرف (به رشوی) یک دانه روت سیلوبا دیگر خوراک هایم تکافوی مرا بدرستی نمیکند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل تاب را از بین نبرده است.



روشنی چراغ های رمضان را چون روز روشن ساخته است

میدهد ده ها و صدها نفر در بیرون سینما به جستجوی تکت بودند و لی تکت بازار سیاه داشت و ۴۰-۵۰-۶۰ تا ۹۰ افغانی قیمت یکتا تکت در بازار سیاه رسیده بود.

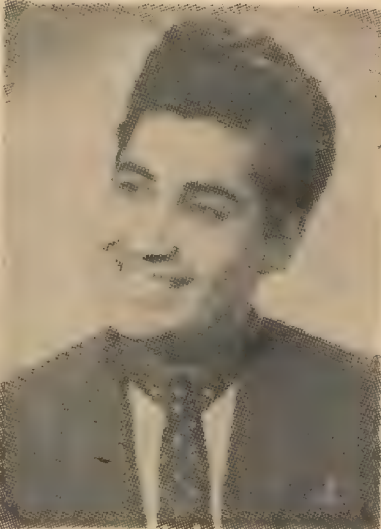
لوحة یی درسینما آریانا نظر م را جلب کرد که نگهبانی با یسکل در آن يك افغانی تعیین شده بود این لوحه بجای فایده برای مردم درد سری تولید کرده بود چه با یسکل نگهبان سینما آریانا، هرگز يك افغانی را قبول نمی‌کرد...



شب های رمضان، شب های هنرمندان است، گروهی مردم به آواز استاد رحیم بخش گوش فراداده اند.

یک امید برای

بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۵۱ فیصله بعمل آمد تا کار فلمبرداری آغاز شود و سناریوی از روی داستان «بخاطر يك لحظه هوس» اسد الله هاتف تر تیب گردد. بتاریخ دوم حمل ۱۳۵۲ کار فلمبرداری آغاز گردید و اولین صحنه ای که فلمبرداری شد همان صحنه رقص در سستوران بود.



نباغلی علیل رؤسود فلم

بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده دایرکت فلم را عبدالخالق علیل بعهده گرفت و فلمبرداری بعهده محمود نوری بود، انجنیر خیر محمد «محمود» که تحصیلات خود را در انستیتوت لیک لیننگراد بپایان رسانیده یحیث متصدی آواز و توریالی شفق که در پونه هندوستان تحصیل کرده در قسمت موسیقی و تانز فلم همکاری نمودند.

درین فلم محبوبه جباری در نقش شیما «هیروئین فلم» محمد نذیر در نقش هارون «هیروی فلم» اسدالله آرام در نقش پیرام. غزال صاعد در نقش فریده، زرغونه آرام در نقش فتنه و سایر اعظم در نقش مادر بازی کردند.

همچنان استاد رفیق صادق، ف.عبادی، نبی اکرمی، ط کوشانه، قاسم صاعد، نقش هایی را بعهده داشتند.

از آواز مشعل هنر یار هنرمند معروف بجای نذیر و از آواز زینت کلچین مثله رادیو افغانستان بجای زرغونه آرام و از آواز توریا لیلی شفق بعوض اسدالله آرام استفاده شده است.

در قسمت موزیک متن از آهنگ های خارجی استفاده شده و آهنگی را که موش بعوض محبوبه جباری می سرود استاد هاشم ترتیب کرده است.

اسدالله آرام هنرمند با سابقه نیاتر در نقشی از فلم اندروز مادر

بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده بود.

این فلم در حدود يك ملیون افغانی مصرف شده است. درین فلم درکنار چند چهره آشنا چون استاد رفیق صادق، محبوبه جباری، اسدالله آرام، غزال صاعد و زرغونه آرام چهره های جدیدی هم بنظر بینندگان رسید که بسیاری از آنها میتوانند در فلم های بعدی بهتر بازی کنند و موقع بیشتر برای تبارز استعداد خود پیدا کنند.

بروی پرده سه سینمای معروف کشور ما تصاویر متحرک و گویا در برابر بینندگان که اولین فلم مکمل داستان کشوری را میخواهند تماشا کنند قرار گرفت. این فلم اندروز ما در نامداد که داستان آنرا نباغلی اسدالله هاتف نوشته و از روی داستان نباغلی صمد آصفی و علیل سناریوی فلم را ترتیب کرده اند. برای تهیه



توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در قسمت تهیه فیلم از هر نگاه مفید است

فردای روشن سینه ما

گامهای نخستین:

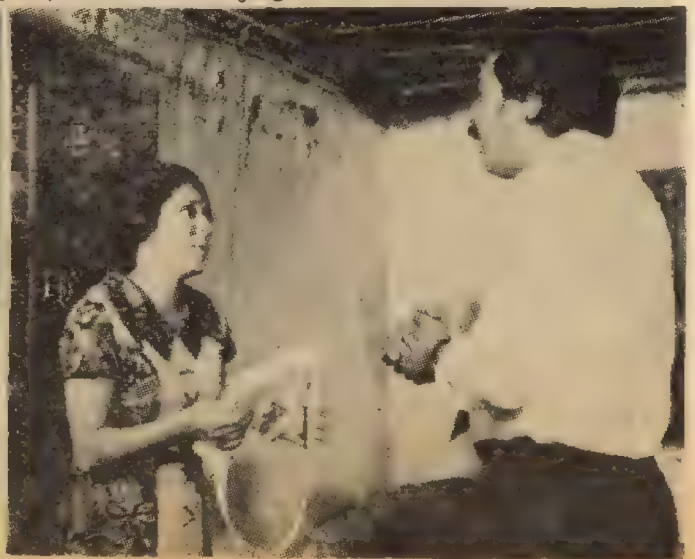


ساختن و تهیه يك فلم بر ای بیننده ایكه از مشكلات فراوان فلم سازی آگاهی ندا رد خیلی ساده جلوه میکند در حالیکه يك فلم هنری دو ساعته در يك مدت طولانی و با تحمل مشكلات فراوان و مصرف هنگفت میتواند پو جود آید، علاوه بر هنر پیشه های ور زیده و دایر کتر مجرب باید از نظر فنی و تخنیکي وسایل کافی در اختیار فلمسازان قرار داشته باشد. در کشور هائیکه برای اولین بار فلم ساخته اند محصولات اولی و ابتدا بی شان از هر لحاظ چه از نگاه هنری و چه از لحاظ تخنیکي نا قص بوده است، هنر فلمسازی خواهی نخواهی باید سیر تکامل خود را بپیماید تا به مرحله عالی خود برسد و تازه همان مرحله عالی را هم هیچوقت نقطه نهایی و آخری ندا نسته اند چه هنر فلمسازی در تمام کشورها هر روز يك گام به پیش بر میدارد. در کشور ما كه گامهای نخستین

درین قسمت پر داشته میشود نباید تا رسایی هایی را كه ناشی از نابلدی، كمبود و وسایل و كاركنان فنی، كمبود هنر پیشه، سناریو نویس و غیره است مورد انتقاد شدید قرار داد چه گامهای نخستین در ین قسمت در هر کشور خالی از نواقص و نارسایی نبوده است، حتی میتوان به این گامها

محبوبه جباری و محمد نذیر در صحنه از فام اندرز مادر

فعلا در کشور ما پر داشته شده در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید برای يك آینده روشن سینما و فلم سازی امید وار بود نا گفته نباید گذاشت كه توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در افغانستان بخصوص در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید است، استعداد هنری در وجود بسیاری از جوانان کشور ما وجود دارد، فقط باید این استعدادها تربیه و در ست بكار انداخته شود، به حساب میرود. بقیه دو صفحه ۵۸



حادثه وحشتناکی که امریکا را تکان داد

وحشت در

هیجان انگیز ترین کشف جنائی در امریکا



ازین مناطق اجساد جوانانی که قربانی این گروه شده اند بدست آمده است.

جوانان کم سن را از بین می برند يك تن ازین جنایتکاران بنام دین الن کورل یاد میگردید که ظاهرا انسان کاملا شریف و مشفق و آکنده از لطف و صفا به نظر می خورد تصور آن نمی رفت که از کورل کدام عمل سونی سر بزند اما بعد از تحقیقات بقیه درص ۲۹



پولیس درحمل و نقل قربانیان گروه سادیست بانگرانی شدید موا جه ژونون گردیده است .

در هفته اخیر هر روز توسط پولیس و دسته از بیل زنان در هوستون واقع تکزاس هر لحظه جسد انسانی یکی بعد از دیگری بیرون کشید ه میشد این قربانی های بزرگ و عظیم در تاریخ جنایی امریکا کاملا بی نظیر و هولناک است، جوانان نیکه قربانی عناصر ساد یست بی عاطفه و ماجرا جو میگردند و در زیر زمین هامنغون میشوند و زمان که اجساد از طرف پولیس کشف میگردد می بینند که جوانانی بادیست ها و پا های بسته بصورت (منشانه و بیبر حمانه قربانی باند های سادیست و حیوان صفت گردیده اند این کشتار بی رحمانه ، تکان دهنده و وحشتناک است .

این همه جنایات در زیر آسمان نیلگون هوستون (تکزاس) صورت میگیرد که هزاران نفر از اهالی این شهر شاهد همچو صحنه های مخوف و خطرناک و فراموش نشدنی میباشند تقریبا در هفته اخیر مدفن جوانانی توسط پولیس کشف گردیده است و نعش های بی جانی بیرون آورده اند که انگشتان ننگ آلود گروه سادیست بحیات شان خاتمه داده است تا هنوز بوسیله گروپ بیل زنان و وسایل فعال دیگر ۲۷ نعش در یک روز روشن از میان زمین نمناک بیرون آورده شد . که بعد از تحقیقات زیاد ثابت گردید که جوانان مذکور قربانی يك باند سه نفری سادیست و مالیخولیائی گردیده اند، عناصریکه بصورت دده منشانه کشتار می نمایند و از دست و پا زدن جوانان در آخرین رمق حیات و شنواری آن ها در خون شان احساس لذت می نمایند این باند جنایت پیشه سه سال است که بصورت ظالمانه با استفاده از فرصت



جوانان نیکه قربانی گروه سادیست گردیده اند .

● گروه سادیست و ماجر اجوا ز کشتن انسانها و تپیدن شان در خون لذت سی بردند ، تا حال

۲۷ نعلش از زیر زمین بدست آمده است

تکراس

توسط بیل اجساد جوانان را از زیر زمین بیرون آوردند ،



هنري ذوق

او مورو



هنرمنده دلرغونو آتاروسره ډيره مينه لري

● هنر دشکلا هينداره ده

● په هنري خانگه کښي لومړي فطري

استعداد شرط دي

هنر دښکلا هينداره ده او په دغه سنيخلي آينه کي دحقائقو څخه پردي ليري کيږي او همدغه هنر دي چه دژوندانه څرنگوالي منعکسوي اود نړي په اسرار و کښي دا سينوژي لکه چه يوه خوږه وږمه دانسان په روح باندې تاثير اچوي او يا يوه زړه وړو نكي نغمه چه انساني احساس را پاروي يا په بله ژبه دطبيعت گوڼگه منظره چه دانسان سره خپل حال په يوه مرمره ژبه څرگندوي همدې ژبي ته «هنر» ويل کيږي.

هو همدا رنگه چه ژوندانه مختلف اړخونه لري اود نړي اشکال مختلف رنگونه، په همدې تر تيب دهنر لپاره هم زيات تعبيرونه موجود دي مگر په ټولو کښي شعراو موسيقي مجسمه جوړول اونقاشي دغه احساس ښه څرگندوي او خلکو ته يې ښيي.

دغه نظريه چه آيا په هنري روزنه کښي ارثي تعلقات څومره دخالت لري او دغه موروثي اړيکي کولي شي چه دهنرمند د شخصيت په پوځوالي کښي چټکتيا راوړي

په هنري خانگو کښي لومړي فطري استعداد شرط دي او بيا دکورني څرنگوالي او محيطي شرائط

هم لوي تاثير لري مثلا کو چني زياتره دهغو شيانو تقليد او پيښي کوي چه دخپلو مشرانو څخه يي اوري يا يي کوري دهمدغو تقليدونو

تکرار په حقيقت کښي هنري مشق دي چه دزيات تمرين له وجي استعداد وده کوي اود همدې انکشاف له برکته دبريا ليتوب مقام ته رسيږي.

ميرمن انکي ليکا هم دهغو پيژندل شويو هنري څيړو څخه ده

چه استعداد دخپلي کورني په چوکاټ کښي وده کړي او بيا يي په اکاډميک ډول خپل هنر ته پوځوالي

او منانت ورکړي دي. دي چه په آلمان او فرانسه کښي ښه شهرت لري په لوډويک هو لشتاين په ښار کښي چه دهغي

ترکومي اندازي پوري رښتيا ده، پدي برخه کښي يو لړ مختلفي

نظريي موجودي دي مگر تجربوي بنودلي چه دماشوم ذهن پاندي ماحول او چاپيريال دومره زيات اثرکوي چه ددي جريان انحراف يا گرځولو دپاره په ځواني کښي ډير

وخت پکار دي چه له خپل خط السير څخه واړوي.

خو دا خبره هم بايد له ياده ونه باسو چه ميستوديك علمي روزني کولي شي چه دتدريسي اصولو په مرسته په يوه

ځانگړي خانگه کښي چه پخپله ښوونکي و غواړي يو څو تنو شاگردانو ته درس ورکړي او استعداد ته يي دهمدي خاصي ځانگي

لپاره وده ورکړي خو بيا هم څومره چه سن او عمر پورته وي په هماغه اندازه دتدريس چاري مشکل بر يښي.



هنرمنده غواړي چه په کوچني دڅووالي احساس قوي وساتي

فني استعداد



که څه هم دی په شتو د گارت کښې د پنځه کلنۍ په وخت محلي ترانې دکو چنیاڼو په پرو گرا مونو کښې ویلې او په اتلس کلنۍ کښې په فعال او ښکاره ډول دخپل هنري استعداد په را بر سپړه کولو کښې ښه برخه واخیسته مگر کورنۍ یې دنو موړې دښې روزنې او روښانۍ آښدنې په منظور د مو زیك په عالی ښوونځي کښې یې داخله کړه.

په ۱۹۵۷ کښې هغه وخت چه دموزيك دټولو څانگو څخه وروستی از مو ښه دښوونځي له شاگر دانو څخه آخیستل کیده او په عین حال کښې دعلمی از مو ینی نندارې لپاره گڼ شمیر نندار کوونکي هم راغلي و دی دکلاویر او ویلون په غږ و لو داسې مهارت وښود چه ټولو ورته لاسونه و پي کول او تود هر کلي شوه.

انگلیکا په المان کښې د موسیقي دښو و نځیو دټولو فارغانو څخه پخپله دوره کښې په لو مړی درجه فارغ التحصیله شوه او بیا یو کال وروسته په پاریس کښې د بین المللی هنري نندارې په مسابقه کښې د جایزې په آخیستو مو فقه شوه.

د زیریدو ځای دی لو مړی یې دخپلې کورنۍ په غږ کښې دهلمیوت او والتیر ریچارد څخه د سا زو نو په یادو لو گو ټی پور ته کړ په تیره بیا دهغو مو زیکا لو آواز و نو څخه چه دهر چا لپاره دلچسپه وه، دی په استعداد باندې ژوره اغیزه وکړه په کال ۱۹۵۴ کښې په شخصی توگه دپاپلو گا سل څخه هم دمو زیك دعلم په اساساتو باندې پیل وکړه اود لټه ورتو روښانه شوه چه دمو سیقی دنیا خو مره اړته او بی نابانه ده.



دآلمان د صنعتی مو سسوکارگرانو او منسو بیڼو ته چه نو موړی په زړه پوری کنسرتونه ورکړی نو ځکه ددوی په دائمی غږیتوب هم منل سویده.

په ۱۹۶۶ کال کښې سر بیسره په دی چه په اکثرو اړو پایې ښارونو کښې کنسرت ورکړی آسیا یی هیوادو نو ته یی هم یو هنری سفر وکړ چه دجاپان نه نیو یی تر قاهرې پوری اکثره لوی لوی ښارو نو کښې کنسرتونه ورکړ.

پاتی په ۶۳ مخکې



دغه نامتو هنرمنده په څو مختلفو څیزو کښې



سویدن در برابر سرقت



يك تن از گروگان ها پس از از چنگ دزدان بانک

● ۳ تن گروگان ۱۳ ساعت را در چنگ
دزد بانک در وحشت مرگ آوری سپری کردند
● دزد با نکتوت ها را مسترد می کند زیرا
نوت ها کاملاً جدید می باشد
● پولیس می خواهد گاز اشک آور
استعمال کند

دو چاینگار شش روز تمام ۴ گروگان را در داخل بانک گرفت است که پولیس درحس نگاه داشت و دستکهای اخذ پولیس مخفی دربان که نفوذ رانای فولادی گارست دشوار. لهذا برای مجبور ساختن چاینگاران به تسلیم شدن آنها را از استفاده تشناب. تلفون و جریان برق محروم ساخت اما بزودی به مقدار ترس و وحشت گروگانها افزوده شد و آنها از رفتار پولیس نسبت به پیش آمد چاینگار هانرا وحشت کردند.

پولیس هانرا شک های گازیسته جان بربك اولسن ۳۲ ساله را از عمارت بانک بیرون آوردند جان ادريك ۳۱ دختر و يك مرد گروگان در اتاق خانه خود را محكم كرده بودند درست شش روز بعد پولیس توانست با استفاده از گاز اشك آور او را مجبور به تسلیم شدن سازد.



و صد ماشيندار راجلو سينه صراف قرار داده سپس ماشيندار را بسوی همه گارگان بانک و مراجعين دو راند. همگس حرفی نه زدند اينگهار واربن فيلد انسبكر پولیس چنایی درموتور مغایره اش صدای كك را اخل میکند. صراف غرقه بانک بصورت غیرارادی دكمه زنك خطر را بسدا درمی آورد. واربن فيلد كه چند لحظه پیش از مقابل بانک عبور كرده است برمی گردد. بسرعت بطرف بانک نزدیک میشود. در حالیکه تفنگچه اش را برای فیر آماده ساخته از راه عقبی وارد حال غرقه هامیشود. مردی كه تفنگچه ماشيندار بدست دارد به طرفش آمده احتیاطکارانه می پرسید: شما پولیس هستید؟

مردی كه لباس سويل به تن دارد جواب میدهد: آری در همین لحظه دزد آتش می کند و تفنگچه را از دست پولیس به يك ضرب به دوری اندازد. مامور پولیس بایك انگشت زخمی قرار گرفته پشت پایبه كانگرتی خود را پنهان میسازد.

نجات ۴ تن گروگان كه برای مدت ۱۳۱ ساعت در چنگ چاینگاران قرار میگیرند كار بیپوده تصور میشود و این شانس ضعیف به نظر میرسد.

موتورهای پولیس در خلال لحظات بعدی مقابل دروازه بانک میرسد. كمیسر پولیس سومین توداندر خودش را به حال صرافها میرساند و مثل يك همكار واربن فيلد در پشت يك پایبه كانگرتی مخفی میشود.

دزد متوجه وجودش شده به انگلیسی فریاد میزند: بروید كلارك و برای من بیاورید ورنه خانصایي را كه به گروگان گرفته ام بكشم. كمیسر فوراً متوجه میشود كه منظور جانی از كلارك چه کسی میباشد. كلارك الونس را می خواهد كه با داشتن ۱۹ سال حین دستبرد دريك بانک مرتكب قتل يك پولیس شده است. محبوس مود نظر كه اکنون ۲۶ سال دارد، دزدان نور كوینگ ۸ سال اقیانانده حبسش را می گذراند.



بی سابقه زمان

چهار تن از گروگان های بانک کریدت
... بگویم

میباشد.
الوفسن میگوید: من ازطرف سارق بانک
پيامی بشما دارم . اومي خواهد برايش پول
بدهيد. سه ميليون كرون (۲ميليون مارك)
ميخواهد كه بيم اين مبلغ به پول كرون سوئدني
وياقيمانده آن به اسعار برايش پرداخت شود.
همچنان يك موتر سريع السير خروج آزاد با
دودختر از جمله گروگان ها و چند ميل تفنگچه.
دويششهاد اخير سارق بانک ازطرف پوليس
رد ميشود. آنها ميخواهند كه گروگان ها همه
آزاد شوند وهم حاضرني شوند كه سلاح
بيشتر در اختيار سارق بانک بگذارند .

دوتقاضای سارق در حدود ساعت ۱۸ برآورده
میشود. در کنار دروازه فرعی بانک يك موتر
فورد سرخ رنگ مستانك می استند . و در
جوابهای آبی رنگ سه ميليون كرون پول هم
برایش می آورند اما سارق بانک نوتها را
مسترد کرده می گوید بانكوت هابسيار جديد
معلوم میشود .

وقتي كلارك الوفسن دريكي از برنده های
مقابل گيراندازماهر پوليس رامی بيند به دزد
بانك خطر را بلاغ می کند . پوليس امیدی را كه
به همكاری الوفسن دارده اين ترتيب از
دست ميدهد زیرا آنها انتظار داشتند يابانكه
بين پوليس والوفسن قرار گرفته شده بود كه
اودزد بانک رابه پوليس تحويل دهد يالاقل
اورا مجبوره تسليم بسازد .

وقتي تاريخی همه چارافرا ميگرد اولسون
از ترس تراندازی از سمت بالكون «حتي چراغ
راهم روشن نميکند. همينكه شام ميشود آنها
گروگان هارابه طرف طبقه ايکه بالای اتاق



امبولانس پو ليس در اثنای فعالیت.

۱۵۰ عدد مرمی دارد .
- «اوفر کردن را بلد است ؟»
- «اينرا تو خود ديدي ؟»
- «آيا غير از تفنگچه ماشيندار کدام سلاح
ديگر هم همراه دارد ؟»
- «بله . مواد منفجره کافی هم برای ويران
کردن تمام عمارات باخود آورده است ..»
- «اوپايد آنها را بيا نشان دهد ..»
الوفسن نزد سارق بانک ميرود و بيا يك گلوله
ماده خيمرمانند سياه رنگ برمی گردد آنچه
را نشان ميدهد غالبا مواد منفجره پلاستيکی

دزير عدليه سوئدن توسط تيلفون ابلاغيه
خود را اينطور صادر کرد: الوفسن بايد فوراً
به سئگبولم منتقل گردد. دزد ناشناس بانک
پنج تن از گروگان هارا رها ميکند .
پوليس در خلال اين مدت تمام ساحه اطراف
بانك را محاصره ميکند مامورين يك شرکت
هوايي مستخدمان يك گلچيزی و رستوران
هايه خانه های شان فرستاده ميشوند .

مغازه دار لوحه های «مسوداست» راجلو
شيشه و پتريز های شان می آویزند . در
ساعت ۲۰:۱۶ دقيقه يك موتر پوليس مقابل
مدخل بانک گريدت سئگبولم متوقف ميشود.
دونفر پوليس كلارك الوفسن را كه زنجير به
دستش دارد و پتلولنی فولادی رنگ به تنش
است جلو بانک قرار ميدهند .
دزد بانک از داخل صداميزند و ميخواهند
خصوصی بالوفسن صحبت کنند .

اما پوليس ميخواهد مجبوس و تحت نظارت
بداخل حال اجازه رفتن بدهد .
سر انجام بموافقه می رسند و مستبداز
دستهای الوفسن برداشته ميشود و به او اجازه
ميدهند كه به تنهایی نزد دزد بانک برود. يك
نفر پوليس از فاصله كه بتواند صدا را بشنود
از كلارك مراقبت مينمايد .

الوفسن دروازه شيشه بی حال راباز کرد
با صدای «های» سلام تيبك سوئدنی ها كه
بين وقتا معمول میباشد به دزد بانک سلام ميکند.
غالبا هر دو يكدیگر را خوب ميشناسند .
مامور پوليس بالای الوفسن داد می زند :
کاری كن كه اومظمن شود درسالون وضع
مطابق دلخواه اواسيت وبالاتي گروگانها سئگتگري
تكنند .

اولسن از ريفش ميخواهد :
الوفسن بگويد چيزی برای دخترها بياوريد
تا آنها بتوانند استراحت کنند .
يك پوليس شال وبالش می آورد. سپس
كوسيره الوفسن اشاره می کند كه نزد يكتي
بيايد و ميگويد ما بايد بدانيم كه نزد سارق بانک
چند عدد مرمی وجود دارند. الوفسن جواب ميدهد.
من اين موضوع را اذاد پرسيدم می گويد كه



در مقابل بانک شهر سئگبولم موتر های پوليس جمع شده اند سلاح توزيع ميگرد
پوليسان واسكت های ضد گلوله به تن ميکنند و جنگ اعصاب عليه دزدان بانک آغاز مييابد .
آيا آوازش ايجان خواهد شد تا دختر ها استراحت کنند .
در شعبه غرفه های بانک كلارك الوفسن از يك پنجره توقيات پوليس را ديرويون تماشا
ميکند دزد بانک و هابی دوستش را كه دزدانان بسرمی بردد عوض برگردانند هتن
از گروگان ها مطالبه می کند الوفسن از سال ۱۹۶۶ به اينطرف بعلت گشتن يك پوليس در
زندان بسر می برد .

در مقابل بانک شهر سئگبولم موتر های پوليس جمع شده اند سلاح توزيع ميگرد



اولد گرن ۲۱ ساله دوست دختر سارق



بر يكت لوند باله ۳۱ ساله
سوين زيگرو
مستخم ۲۵ ساله

خزانه قرار دادمی رانند . دريچا سيف هابی
وجود دارد كه برای نگهداری اجناس قيمتی
میباشد .

گروگانها و محافطين شان برای آنكه خواب
شان نز بايد در حوالی ساعت ۲۳ خودشان را
بخودن ستيك سرگرم ميسازند . پوليس برای
رفع جوع آنها خوردنی هارا تدارك می بيند .
سپس دزد بانک والوفسن به ترتيب پسريره
ميدهند . برای التیات او لد گرن ۲۱ ساله
گريستين انمارك ۲۳ ساله بركيت لوند باله ۳۱

ساله وسوين زيفش تروم مستخدم ۲۵ ساله
نخستين شب از پنج شب در جنگال جنايتكاران
را آغاز ميکنند .

درست در ساعت ۹ فردا صبح دزد بانک
احساس خستگی مينمايد . اوتفنگچه ماشيندار
رابه كلارك الوفسن داده خودش بروی زمين
اتاق سيف هادراز كشيده بخواب ميرود. اگر

پوليس تا ايندم به همكاری الوفسن امیدی هم
داشته اكنون اين اميد بديل بهياس شده زیرا
كلارك الوفسن بدون حرکت به دروازه تكيه
داده تفنگچه ماشيندار را آماده نگاه ميدهد .
هر دو جنايتكار دست بدست هم داده اند .

در حوالی چاشت دزد بانک از خواب بر ميخزد
وبرای خود و گروگانها با زهم ستيك فرمايش
ميدهد .

وهم ميخواهد برايش روزنامه های همان روز را
بياورند. اما دستوران كه در سر راه واقع
است ستيك نداشته صرف و يترشيتسل دارد.
سارق بانک و يترشيتسل را منظور ميکند .

پس از صرف غذا روزنامه های روز را ديرو
خبر خود را كه در جراید به تفصيل چاپ شده
لطفا ورق بزنيد

100

[illegible]

پناه دروازه اتاقي حرايه :
 كه از قولا د راهن به دلف
 پيشا از يك تن ساخته شده



در دهه اول میز آن چرا هوا

• سردی یکباره گسی هوا خساره‌ای را به باغداران کشور رسانید
• افغانستان نظریه موقعیت جغرافیایی مسیر تهاجمات کتله های خشک و
مرطوب هوا قرار دارد.



خوانندگان ارجمند ما مطلع اند که چندی قبل وضع جوی در سر تاسر کشور یکباره تغییر خورده و سردی بی سابقه تا منگیز مناطقی مختلفه مملکت عزیز ما گردید اینک معلوماتی چند پیرامون این سردی بی سابقه که در چند سال اخیر مثل آن دیده نشده از انجیران جوان شعبه پیشگوی ریاست هوایی ملکی اخذ و برای معلسو مات بیشتر خدمت تقدیم میداریم:

انجیران جوان گفتار خویش را چنین آغاز نمودند:

عده‌ای از انجیران جوان شعبه پیشگوی ریاست هوایی ملکی به نماینده ژوندون معلو مات میدهند

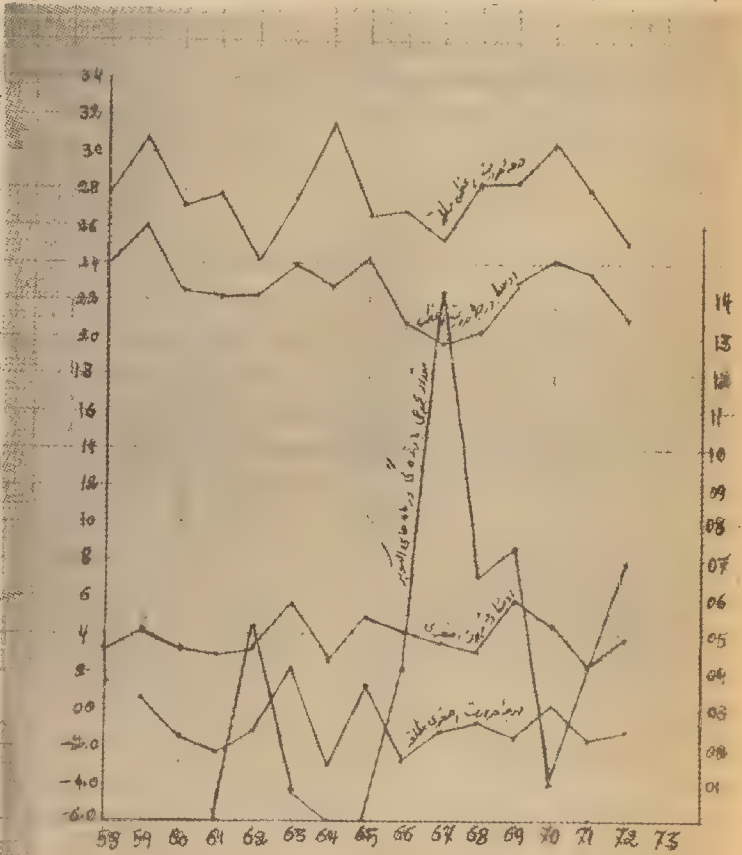
سال ۱۹۵۳ پروت بی سابقه در وضع جوی کشور تلقی میگردد که تا حدی باعث خسارات مالی برای باغ داران وطن عزیز ما با الخصوص باغداران انگور در نواحی و لایت کابل، پروان و لسوالی سنگ چارک ولایت جوزجان گردیده ازینرو نظر به اهمیت موضوع که ز یکطرف حادثه بی سابقه در وضع جوی کشور تلقی گردیده و از جانب دیگر پروت هوا باعث خسارات مالی به هم میهنان کشور ما گردیده شعبه پیشگوی ریاست هوایی افغانستان نظر به ماهیت موضوع این تغییر هوا را تحت بررسی و تحقیق عمیق قرار داده و علل آنرا برای علاقه مندان هوا شناسی چنین بیان میدارند:

افغانستان مملکت عزیز ما ز نگاه موقعیت جغرافیایی در ظرف سال در مسیر تهاجمات کتله های مخلفه هوایی قرار داشته که در تیش ماه اول سال اکثر کتله های خشک و مرطوب حاروی از جانب غرب، جنوب غرب و جنوب شرق و ریش ماه دوم سال کتله های خشک قطبی از جانب شمال غرب، شمال و شمال شرق بکشور ما

حمله و گردیده و اختلال جوی هم به اثر بر خورد این کتله های هوایی بوجود می آید. که تفصیل خصوصیات جوی این نوع کتله ها را در اینجا نظر به اختصار موضوع صرف نظر می نمایم.

بصورت عمومی نظریه توضیح فشار ناحیه فشار بلند آژور بعد از شش ماه اول سال به ارو پای غربی حمله ور گردیده و بصورت تدریجی بطرف سانییریا حرکت می نماید که نظر به دوران عمومی اتمسفر و تفاوت فاحش درجه حرارت بین خشک و ابحار باعث تقویت ساحت فشار بلند سانییریا و تضعیف فشار بلند آژور گردیده نظر به خصوصیات جوی مقدار زیاد تشعشع از زمین به اتمو سفر از جانب شب ضایع گردیده و باعث کاهش تدریجی روز بروزی حرارت میگردد.

ژوندون



در گراف درجه اعظمی حرارت در طول سال نشان داده شده است.
صفحه ۲۴

روای سر اسر کشور تغیر کرد؟

شروع و حرکت آن بسمت جنوب شرق بتاریخ ۲۸ سپتمبر سر یغ و فشار آن بصورت تد ر یجی تزايد نموده و بتاریخ ۳۰ سپتمبر در نواحی قزل اردای اتحاد شو روی تمرکز نموده و جبهه ثانوی سرد حمله دومی خود را در سرحدات شمالی کشور آغاز و حرکت آن از جانب شمال غرب کشور بطرف جنوب شرق صریحا تثبیت گردیده، در حوالی صبح نظر به سرد بودن هوای مجاور جبهه مذکور دو قسمت

بقیه در صفحه ۶۰

تاجیه مذکور بصورت موجی حرکت سریع از جانب غرب بطرف جنوب شرق نماید، بنا بر عدم موجودیت رطوبت کافی بارندگی بصورت رگبارهای کم دوام در قسمت های مرکزی و بعضی حصص شمال شرقی کشور صورت گرفته اما متأسفانه نظر به عدم موجودیت دستگاه های هوا شناسی راپوری از بارندگی در دسترس ما قرار ندارد.

حمله دومی از تاریخ ۲۷ سپتمبر

بلند می نماید) تضعیف گردیده یک هسته آن در قسمت های شرقی عشق آباد متمرکز و هسته دیگری آن عقب نشینی بطرف شمال شرق نموده که فشار مرکزی و درجه حرارت آن در حدود ۱۰۳۵ ملی بار و منفی ۴ درجه سانتی گراد تثبیت گردیده جبهه سردی که سرحد بین اولین حمله هوای قطبی و حاره ای در نواحی شمال افغانستان موجود بود موجودیت این موقعیت سینا پتیکی باعث شد

مدیرانه بالخصوص بعد از عبور جریانات فوقانی شمالی از بالای کوه ها در جینوا بوجود می آید به مراحل تکامل خود آغاز نموده بعد از عبور از مدیرانه یا داخل بالقان گردیده و یا بعد از گذشت از اودن، سوریه، عراق و ایران داخل افغانستان میگردد. نظر به اختلاف عناصر جوی کتله هوای مدیرانه و کتله هوای قطبی (که بصورت تد ر یجی کتله هوای مدیرانه خصوصیات خود را بالای خشک از دست میدهد) در سرحد بین این دو کتله هوایی اختلالات جوی بوجود آمده که این سرحد فاصل به اصطلاح هوا شناسی بنام جبهه یاد میگردد.

باین نظر گرفتن نما های فشار و خصوصیات وضع جوی که باعث ورود هوا در افغانستان گردیده به تحلیل موقعیت های سینا پتیکی و خصوصیات مشاهده شده آن از شروع ابی ختم دهه اول میزان پرداخته میشود.

طوری که قبلا تذکر داده شد حملات فشار بلند بطرف عرض البلد های نسبتا پائین در اواخر سنبله آغاز گردیده والین مرکز فشار بلند با داشتن فشار ۱۰۴۰ ملی بار و درجه حرارت منفی ۶ درجه سانتی گراد به تاریخ ۲۴ سپتمبر در نواحی لیننگراد که مسیر حرکت جنوب شرقی داشت تثبیت گردیده و با حفظ درجه حرارت و فشار بتاریخ ۲۶ سپتمبر مرکز آن در نواحی شرقی کورکس اتحاد شو روی جابجا شده و زبان عمیق آن در نواحی کشک افغانستان بصورت برجسته که باعث وزش باد های قوی در صفحات غربی کشور ما گردیده دیده شده.

بتاریخ ۲۱ سپتمبر موجودیت جریانات قوی شمالی فوقانی باعث گردید تا ساحه فشار بلند مذکور بدو هسته جداگانه منقسم گردیده نظر به موجودیت قیم مثبت ساحه دوران (که کمک به تضعیف فشار

شماره ۳۱



در نقشه میسر هوای سرد تا قسمت های شمالی افغانستان نشان داده شده

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

اول نگاهي به بسته می اندازم، بعد به او. من و عمه. سکوت کرده ایم، هیچکدام حرفی نمی زنیم، شاید چیزی نداریم بهم دیگه بگوئیم. سر انجام از خودش را بمن می رساند و می گوید:

- باز کن.
با تلخی می گویم:
- چه را؟

عمه بدون اینکه حرفی بزند، به بسته اشاره میکند و می گوید:
- دستمال را.

وقتی تر دید و دو دلی مرا می بیند، خودش دو کتفه زانو را بر زمین تکیه می دهد و گره دستمال را باز میکند و در برابر دیدگان من قرار می دهد. دستمال انباشته است از پول، از نوت های صد افغانی و پنجاه افغانی که حتی یک خط هم نخورده است.

وقتی پولها را می بینم، فریاد می کشم:

- پرو گمشو! این پولها را هم با خودت ببر.

عمه مثل اینکه صدای مرا نشنیده باشد پولها را روی هم دستمال می کند و بعد آنها را می شمارد. وقتی کارش تمام میشود، آه بلندی می کشد و می گوید:

- درست پنجاه هزار افغانیست، محسن خان بقول خودش وفا کرد. با ستیزه جو بی می گویم:

- در برابر چه؟
قیافه حق بجانبی بخود می گیرد:
- در برابر هیچ. واقعا مرد بزرگواری است.

از این حالتی که عمه بوجود آورده است چیزی نم انداخته است. منفجر شوم و بدنم متلاشی شود. یکقدم بطرف عمه بر میدارم، تصمیم دارم گلوی خشکیده اش را آفتاب فشار بدهم تا نفسش بند پیدا کند، اما نمیدانم چرا اینکار را نمیکنم.

شاید جراتش را ندارم، شاید توانائیش را درخود نمی بینم، یکقدم مانده به عمه در جایسم میخکوب میشوم و میپرسم:

- پس گفتی که محسن خان، این پول را در برابر هیچ بمن داده است؟

مهرش را بعنوان تأیید تکان میدهد و می گوید:

- پس در برابر چه؟
این سوال برای من بقدری گیج کننده و نا راحت کننده است که

میخواهم چشمهای عمه را از کاسه بیرون بکشم. باعقده که در گلویم گره خورده است، می گویم:

- بنظر تو شخصیت و حیثیت و پاکی یک دختر هیچ است؟

دشمنانه نگاهم میکند و می گوید:
- کدام پاکی؟! بنظر تو یک دختر

چه وقت میتواند بگوید پاک است؟ چه وقت میتواند برای این پاک کسی غرور بفروشد و خودش را بر تو اذیتگران بداند؟

اشکهای خفت و خواری روی گونه هایم میدود و می گویم:

- عمه! شاید بنظر تو، من دختر ناپاکی باشم، دختر پلید و زندگی باخته بی باشم، اما تو، اماتو چرا باین پلیدی دامن میزنی و راه فساد و بدنامی و سیه روزی را در برابر هموار میکنی؟

از این سوال ناگهان بدنش میریزد، مثل اینکه گرفتار ریشه شده باشد، بدنش سخت در هم می پیچد و چشمانش با وحشیگری درمن خیره میشود، لحظاتی همچنان باقی میماند و بعد با صدایی که انگار از اعماق چاهی بیرون می آید، می گوید:

- چرا؟! یعنی هنوز نمیدانی؟ هنوز نمیدانی که من درجه آتش میسوزم و چه دردی ذره ذره وجودم را میخورد.

سرم را تکان میدهم و می گویم:
- نه!

چشمان عمه مثل دو شیشه شده است که درقالبی گیر کرده باشد. هرگز عمه را در چنین حالتی ندیده بودم. هرگز ندیده بودم که اینطور از خود بیخود شود و تمام وجودش بلرزد.

سکوت بین من و او کشنده و زوج آور شده است. و این سکوت را صدای لرزان ناگهانی عمه درهم می شکند:

- بنشین، دلم میخواهد بروییم بنشین و خوب بفرمایم تو چه کنی. شاید این حرفها برای تو جالب نباشد، اما باید آنرا بشنوی، باید بشنوی!

بی آنکه صبر کنند من حرفی بزنم او دنبال صحبتش را میگیرد، صحبتی که من هم برای شنیدن آن کنجکاو شده ام.

چشمان عمه راه کشیده است و صدایش انگار که از گودالی بیرون می آید، نجوا مانند قصه اش را آغاز میکند، قصه که بعدها حتی باور کردنش برایم مشکل مینمود:

- لیلا! من هم مثل تو دختری بودم، دختری که وجودش، زندگیش مملو از آرزوها، امیدها و طرح و نقشه برای آینده بود، آینده که با یستی هیچ عیبی نمیداشت و انباشته از

سعادت و کامرانی میبود. ناگهان این سعادت و این کامرانی و این آرزوها و این امیدها درهم ریخت و از هم پاشید. بدبختی و سیه روزی، وقتی او لین گامش را در زندگی من گذارد که پدر و مادر مرا تنها گذاشتند و رفتند و گام دوم این بدبختی را پدر تو در

زندگی من گذاشت. بدبختی بی که هرگز جبران پذیر نبود و هرگز نمیتوانست با سعادت و شاد کامی پیوند بخورد.

با عجله میپرسم:
- پدر من؟

بسوال من توجه نمیکند و ادامه میدهد:

دختری وقتی احساس داشته باشد وقتی مملو از خواسته های دخترانه باشد با آسانی میتواند بچنگ

بباید و به آسانی میتواند سعادت و کامیایش آتش بگیرد و به خاکستری مبدل گردد. آنهم دختری مثل من که پدرت را دوست داشتم.

چشمانش را مستقیماً بچشمان من میدوزد و می گوید:

- تو که مزه آنرا چشیدی، بعد ادامه میدهد:

- پدرت میداد تست من او را دوست دارم و با اینکه زن داشت بمن هم اظهار عشق میکرد و کار این تمایل را بجای کشا ندیده بود که یکروز قسم خورد، قسم

خورد و وقتی من تسلیم او شوم، زنش را یعنی در حقیقت مادر ترا طلاق بدهد و زندگی تازه را با من

آغاز کند. من فریب پدر ترا خوردم و همانطور که تو در برابر جوادتن به گناه دادی، من در برابر پدرت

تن به گناه دادم و زنند گیم را با هیچ معا ملة کردم. جواد از زندگی تو رفت، اما پدر تو در زندگی من

باقی ماند و ظاهراً مرا بعنوان خواهر خوانده اش پخانه خود آورد، خانه که برای من شوم و نفرت انگیز

شده بود و من تباهی زندگی و آینده و سعادت مرا در آن میدیدم. میدیدم که..

آهی می کشد و می گوید:
- خوب، تکرار این حرفها فایده ندارد چیزهایی را هم که برایت گفتم، شاید بهتر بود هرگز نمی گفتم.

آنوقت اشاره به پولها میکند و می گوید:

- بیا اینها را بردار.

حرفهای عمه مانند چکشی بفرق من کوبیده می شود و من چنان خود را گم می کنم و چنان از خود بیخود می شوم که با فریادی می گویم:

- من این پولها را نمیخواهم. خنده تحقیر آمیزی میکند و می گوید:
- نه برای من فرقی میکند و نه

برای محسن خان، اما تو نبایستی حداقل در مآندگی و در بدایت راکه در نظر گرفته است
 حماقت کنی. چنان از خود میروم، چنان فریادی میگویم که حتی عمه و حشمت میکنند
 محسن و جواد چه فرقی باهم دارند؟ بنظر من محسن خان بهتر است
 میخوامی با آن بکن، من دیگر حرفی ندارم
 میروم، اشاره به پول ها میکنند و میگویند:
 عمه بیرون میروم و من در مآنده وزبون همانجا میمانم
 ناتمام



کاکاوانیا

ترجمه: م. دهمی

قسمت ۲-

ناگهان شخصیت قبلی کاکاوانیا درهم میریزد

واودریک خلای نابوری وعدم اعتماد دستو

پای میزند.

قدم بقدم و با هر حرکت و لو صورت واضح و روشن زندگی بیست خیلی کو چک، تماشاچی را در اعماق و چهار ساعته شاندا بطرز نقادانه روح داکتر آستورف به جستجو بررسی و توزین مینماید این همان روحی که استیلا و ریشخند فقط عنصر اسای و جوهر اصلی است که ماسکی است که زیر پوشش آن که چخوف قصد بازگو کردنش را، در طول نمایش نامه دارد. در فم، مابه عنا صر و شخصیت های ضعیف، سست و کسل کننده برخورد مینمایم حتی کاکاوانیا که در آن با مهارت و چیره دستی باور نکردنی بی توسط انوکنتی سمو کنتو نو و سکی بازی میگرد با تمام ثبات وعدم

آینده مبهم و تاریک شنیده میشود این طرز زدید دیگر به نمایش نامه متعلق است در حالیکه در فلم حالت رنگ و گونه دیگری بخود میگیرد.

آینده برای دکتر آستورف در نمایش نامه، صبه حال را در فلم بخود میگیرد که همین حادثه برواقیت تراژیک شخصیت و می افزاید.

همین امر، فلم را تا سرحد مهمترین ساخته کارگردان از آثار چخوف میبرد. زیرا در آن دلتنگی کسالت آوری به ظهور پیوسته، تطابق وهم آهنکی کامل یک اثر با طرز دید جدیده ارائه می شود.

کرکتر های فلم که با اعمال شان به نمایش نامه جان می بخشنند، به

تحرك روحی و احساسیت روانی اش ناگهانی و غیر مترقبه بصورت فعال زنده حرکی بروی پرده ظاهر میشود چطور این عکس العمل روانی بوجود می آید؟ شخصیت خوب، ساده و به سر به صلاح کاکاوانیا به آن مرحله از جوش و عصیان میرسد که بر همه ضعف ها و سستی های روحی اش فایق آمده، تفنگی وایر می دارد و پرو فسور را نشانه میگرد کسی که قبلا او را با تمام قلبش بصورت کورکورانه پذیرفته بود.

به این ترتیب بیننده از راه تظاهرات خارجی حرکات و عکس العمل هایش به ژرفای روح و نیتسکی و کاکاوانیا میرسد. موجودیکه قادر نمی باشد این مطلب را که چگونه عمر و جوانی اش را در پای انسانی مهمل و بیکاره تلف نموده است، توجیه نماید.

ناگهان همه بت های ساخته شده در درونش فرو می غلتند، وی در

یک خلای روانی دست و پا میزند بر مقتدرات و باور های گذشته اش بوزخند میزند ولی هنوز هم با و دیگری این خلا را برننموده مذبحانه تلاش مینماید تا با دست زدن به

اعمال تظاهری، معبر و گنر گامی برای عصیان درونی اش باز نماید این ها همه با تمثیل عالی تاجایی به

روشنایی و وضاحت جان میگیرد که ای بیننده را هاله از غم و درد مبنی بر همدردی از غم سنگین که روح کاکاوانیا را می آزارد فرا میگیرد.

در اینجا بر نقش شخصیت دیگری-

لحظه مکث می نمایم و آن پروفیسور سر بر یا کو و است که اول آن با مهارت شگرفی

توسط زلدیرین بازی کرده شده است وی قدرت آنرا می باید تا سرشت

انسانی را نشان دهد که با نخوت و تبختر خاص خیال میکند، حق دارد دیگران را در سر زندگی بدمد! شخصیتی که استواری روحی اش تا بجای میرسد که هنگامیکه هدف گلوله کاکاوانیا قرار میگیرد

با خونسردی باور نکردنی بی چهره اش را در لابلای اوراق نت موسیقی

پنهان می سازد و لحظه بعد که تمام خانواده از ترس، قدرت دم زدن

ندارند او را لبخند استیلا آمیزی نت های موسیقی را از چهره اش دور می نماید.

این خودش قدرت تمثیل خارق



صحنه ای از فلم که در آن دکتر آستورف، ماریا و انیا دیده میشود.

بقیه در صفحه ۵۶

ژوندون

صفحه ۲۸

بیادر همی «افغان فلم» نبود؟

محبوبه جباری نقش اول را در فلم اندرز مادر بعهده دارد، چند روز قبل شخصی که با این هنرمند آشنایی داشت نکته جالبی را قصه کرده که تذکر آن در اینجا بسی لطف نیست او گفت:



محبوبه جباری

«در یکی از مصافحه های شهر که میخواستم چیزی بخرم اتفاقاً محبوبه جباری هم آمد و کدام چیزی خریده فرو شنیده چون دید ما با هم احوال پرسى کردیم بعد از خارج شدن محبوبه از من پرسید:

— بیادر همی افغان فلم نبود؟

من که با سختی از خنده ام جلوگیری کرده بودم گفتم:

— نخیر افغان فلم نبود، بلکه هنر پیشه فلی بود که افغان فلم تهیه کرده است.

زیبارویی از سینمای شوروی

ناتالیا وازلی یکی از ستاره های زیبای سینمای اتحاد شوروی است که مکتب تیا تر مسکو «شو کین» را به پایان رسانیده و بعد از آن وارد عالم سینما شده است.

این هنر پیشه زیبا در فلم امیر قفقازی اثر پو شکین در سال ۱۹۶۷ بازی نموده و بعد از آن به شهرت رسیده است. همچنان در همان سال فلم «وی» اثر گوگول بازی نمود. فلم طلا که در سال ۱۹۷۰ تهیه شد و فلم هفت نامزد و فلم دوازده



بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی

بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی بریزیت بار دو ستاره طنز فرا نسوی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۴ در پاریس بدنیا آمده است که به این حساب امسال در ست در سن ۳۹ سالگی قرار دارد. او ابتدا مو دل عکاسی و سپس بحیث مترجم سکسی سینما عرض وجود نمود. فلم های مروف او عبارتند از: «عروس بسیار قشنگ بود» گل ها پرپر میشوند «در سال ۱۹۵۶ «زن پاریسی» در سال ۱۹۵۷ «با اسلحه يك زن» در سال ۱۹۵۸ بابت یچنگک میروود در ۱۹۵۹، فلم حقیقت در ۱۹۵۹، زندگى خصوصی ۱۹۷۱

ستاره فلم «گالیله»

نوینا کوانوا از جمله ستاره های معروف سینما و تیاتر بلغاریه است، وی ابتدا کار هنری خود را در تیاتر شده بود و او نقش زن گالیله را بازی می نمود. نوینا اخیراً با یکی از دایرکتوران



کمیدی صوفیه آغاز نموده و در اندک مدت بشهرت رسید حتی در نقش های غیر کمیدی هم از او استفاده نمودند. چنانچه در نمایشنامه معروف «مفتش عمومی» الرگو گول و در فلم «دزد شفتالو» نقش هایی را بازی نمود، سپس نوینا در فلم های مشترک بلغاری ایالتا لوی بلغاری و فرانسوی و بلغاری و روسی بازی نمود.

جالب ترین نقش او در فلم گالیله است که از روی زندگى ستاره شناس معروف گالیله تهیه چوئی که در سال ۱۹۷۱ تهیه شد از فلم های معروفی است که ناتالیا در آن نقش های عمده را بازی نموده است.



نوینا در نمایشنامه مفتش عمومی



در ۱۹۶۲، بی اعتنایی در ۱۹۶۳، «اوه این زن» در ۱۹۶۴، خر مس و گدی در ۱۹۷۰ روم بلو ارد در ۱۹۷۱



اثر ویلاوی اف

مترجم ع نیرو مند

غالباً رئیس انجمن برایش
تلیفون کرده نمبر تلیفونش طبعاً در
رهنمای تلیفون وجود داشت .
در انای که گلتون به خانم رئیس
تلیفون میکرد، دنیس آقای ایلدرج
رابه اتاق نشیمن رهنمای یی نمود.
رئیس انجمن تصدیق کرد که
امروز صبح به خانم مایا ایلدرج
تلیفون کرده و از تغییر تاریخ جلسه
انجمن به وی اطلاع داده است .
- « درچه ساعتی شما به خانم

ایلدرج تلیفون کردید ؟
- ساعت ۱۵۰۹ دقیقه بود . چرا
این سوال را میکنید ؟ مگر اتفاق
بدی رخ داده است ؟
- بلی چیزی واقع شده است بهر حال

شما در هر موقع حاضرید قسم
بخورید که در ساعت ۱۵۰۹ دقیقه
به خانم مایا ایلدرج تلیفون کرده
اید ؟

خانم گروپ محتاطانه اظهار داشت
هرم . ولی شرافتمندانه بگویم که
میل ندارم در شرایط عادی سوگند
بخورم اما آقا! من عادات بخصوص

دارم و یکی از آنجمله اینست که
هیچگاه پیش از ۹ به کسی تلیفون
نمی کنم خانم ایلدرج چهارمین نفری
بود که امروز صبح برایشان
تلیفون زدم و از تغییر وقت اجلاس
خبر دادم .

- بنابراین بهیچوجه نمیتواند پیش
از ساعت ۱۵۰۹ دقیقه باشد .

میفهمید که چه می گویم ؟
- بلی . و خانم ایلدرج شخصاً در
تلیفون باشما حرف زدند ؟
- بلی .

- صحبت بین شما و خانم ایلدرج
چقدر دوام کرد ؟

- او، یقیناً بیش از دو دقیقه
طول نکشید . ماهیشت بهام دیرتر

صحبت میکردیم ، اما امروز مجبور
بودم به چهار خانم دگرهم ازتغییر
وقت اطلاع دهم، و لهذا نمیخواستم
وقت را ضایع کنم .
- خانم ایلدرج ضمن صحبت از
شوهر شان حرفی نزدند ؟
- نی .
- خانم گروپ دوباره از کیتان
علت آنجه سوال و بازجویی را
پرسید: کیتان به وی توضیح داد
که معلومات او میتواند در تحقیق
آنها کمک کند و سپس یاعین
سوالها او را دوباره بمباران کرد .
جوابهای که از خانم کرب حاصل

داشت عین جوابهای اولی بود .
گلتون گوشک را ممر جایش
گذاشته به اتاق نشیمن رفت تادر
آنجا ایلدرج یکبار دگر به تفصیل
بگوید که آنروز پیش از چاشت چه
کارهای را انجام داده است . جوابات
او بهیچوجه با آنچه قبلاً اظهار داشته
بود تناقض نداشت و صرف در
دو قسمت معلومات قبلی را تکمیل
کرد .
از تلیفون خانم گروپ خبر نداشت
زیرا در آن لحظه او در منزل نبود و
هیچ شاهدهی هم نداشت که افسانه
اش را تأیید کند .



درین لحظه موتر چنارزه از راه
رسیده در داخل حیاط متوقف
گردید .
دومرد با کلاه های سیاه چرمی
یک نذکره را از مو تر بایین گردانید
داخل عمارت رفتند . گلتون متوجه
آنها بود که چگونه بایک تکان عادی
جسد رابه روی تذکره گذاشته
آماده حرکت شدند ، سرانجام
پیرمرد ماموران یونیفورم دار
پولیس را ترک کرد تا آنها به وظیفه
شان برسند و پیرمرد با معاون
خود دنیس از عمارت بیرون رفت
تابه منازل همسایه سسری
بزند .

بنگله ایکه در قسمت سربلندی
موتر رو عمارت ایللاج قرار داشت
هدف نخستین او بود . یک خانم
قد بلند و خوش اندام باموهای
طلایی درچو کات دروازه آن ظاهر
شد . آن خانم مایوی آبیا زی دوتکه
به تن داشت ، گلتون رقه هویت
خود را به وی نشان داده از مزاحمتی
که ایجاد کرده بود معذرت
خواست و به وی از آنچه درهمسایگی
اش اتفاق افتیده بود اطلاع داده
پرسید که او از آن جریان چه میداند ؟
خانم بلوند گفت : (آری - من موتر
چنارزه را دیدم . و اظهار داشت
کشته شده است ؟ خیلی وحشتناک
است .

- شما این خانم همسایه تا نرا
درست می شناسختید ، خانم ؟
- « ینک ، خانم ینک او فیه ، نی ،
آشنایی ما از یک سلام و علیک تجاوز
نمیکرد .

(و شوهر شما چطور خانم
نیک ؟)

خانم خنده سرداد : « آقای ینک
در اخیر هر ماه یک چک جهت
مصارف من می فرستد تمام معلومات
که راجع به همسر من دارم همه اش
در همین جا خلاصه میشود و هم
نمیخواهم بیش ازین از او چیزی
بدانم .

نام تو

گفتم که چون شهاب گر یزان نیمه شب، از آسمان رو شن عشق تو پاکشتم،
چون رهرو شکسته دل آشیان خراب، پشتاره سوی منزل نا آشنا کشتم.

گفتم: چو برگ مرده پاییز دیده یی، کوته گتم ز دامن ناز تودست خویش،
برخیزم از کنار تو بایک وداع سرد، آتشی زتم به پیگر آتش پوست خویش.

گفتم: چو عکس ابر در آغوش جویبار، لب خشک سوی ساحل غمها شنا گتم،
بر ما سه های گرم غم بیکسی خویش، چون سایه سیاه تنم را رها گتم.

رویم به شوره زار فرا مو شیت چوخار، بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو،
درگوش باز سرد شیا نگاه سو گتم، درد آفرین ترانه جور زیاد تو.

رفتم ز تو گسستم و گفتم به خویشتن: «از بهر دیگری گتم انشای نامه یی،
یک صفحه شد سیاه و همه بود نام تو، لرزید دست لاغری، افتاد خامه یی،
اسدالله حبیب

از رباعی های بو گزیده :

بوی گل

ای پیش چهره تو عر قیاق روی گل، خوی تو خوی آتش و بوی تو بوی گل
در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام، چشمی بسوی بلبل و چشمی، سوی گل
(طالب آملی)

شمع شبستان

گل زد دلم از عشق و بیا وود بیانم، شاید بشد نافت گل پشه به داغم
آن گم شده وادی عشقم که نیابد، عنقا اگر از بیضه بیا ید به سواغم
ماشمع شبستان که بو دیم که تاصبح، می بست گل حیات و می سوخت چراغم
بگزشت گنه از سر و ننشست خوارم، بشکست مرا تو به و نشکست ریاعم
من خدمت «دهقان» بکنم یا طلب وصل
بوی تو ز تن میر سد هر دم بدماغم
(دهقان)



حضرت ابو المغانی بیدل

قماش دامن

ازیس قماش دامن د لدار نازکست
دستم ز کار گر نرود کار نازکست
از طوف گلشنیت اید بم منع میکند
کیفیت در شتی این خار نازکست

عرض وفا میاد و بال دیگر شود
ای ناله عبرتی که دل یاد نازکست
تا گشت جنبش مزه سیل بنای اشک
بی پرده شد که طینت هموار نازکست
ای نازنین طیب ز دردت گداختم
پیش آکه ناله من بیمار نازکست
فر صت کفیل اینهمه غفلت نمیشود
خوابت گران و سایه دیوار نازکست
مشکل به نفع خود گتم آبت مدعا
آئینه و هم خاطر ز نگار نازکست
وحدت به هیچ جلو ه مقابل نمیشود
بیرنگ شو که آئینه بسیار نازکست
اظهار ما ز حوصله آخر بعجز ساخت
چندانکه ناله خون شده منقار نازکست

اند یسه در مقا بله عشق داغ شد
آئینه اوست یا منم ؟ اسرار نازکست
«بیدل» نمیتوان ز سر دل گد شتم
این مشت خون ز لایله صد بان نازکست

گوهر بی همتا

گر نسیم یو سغم پیدا شود
چشم نا بینای من بینا شود
بس که پیراهن بد د م تا مگر
بوی آن پیراهنش پیدا شو د
گر بر افتد بوقع از پیش رخس
زاهد منکر سر غوغا شود
ود بر افشا ند سر زلف دوتا
دل ز زلفش کاسر یکتا شود
هر دلی گز زلف او زنا ر ساخت
بسی شک آن دل مؤمن حقا شود
گر کسی پر سد که پیش روی او
دل چرا شوریده و شیدا شود
تو جوابش ده که پیش آفتاب
ذره سر گردان و نا پر وا شود
ای دواز دریا، چرا تنها شدی ؟
از چنان در یا کسی تنها شود ؟
هر که دور افتد ز جایی از طلب
می دود تازود تر آنجا شود
ماهی از دریا چو درخشک افتد
می تپد تا چون سوی در یا شود
گر تو بنشیننی به بیکاری مدام
کارت ای غا فل کجا زیبا شود ؟
گردل «عطار» بادریا رسد
گوهری بی مثل و بی همتا شود

آفتاب زرد

با آفتاب زرد خزان به که خو کسی
در مشیت خاک تست ، اگر چستجو کنی
وصایب

عمر بهار ، چون شفق صبح بقاست
آن گوهر نهفته کاشخوید ، داغ اوست

د سترگو اثر

د سترگو کی چا نانه څه اثر غونډی دی

شیرینی ! ولی ته په ما دیلتون شپه لوبوی

سپیلنی زده به کړم لو مې دستا د سترگو څښی

ماته له غمه څښی شین د زړه تصویر ودرید

داته جوړ شویدی په مینه محرم دیلتون

په هسکیدو کی دی بریښنا د سپینو غاښو ګیر

دستا له حاله خبر نه یم واوړه دومره قدر

حافظ دستا د عشق په کار کی قلندر غونډی دی

«نصرالله حافظ»

د زړه غوټه

چه شی جمع زما د آه و د فغان دود
بیا به هغه ګری و نیسی آسمان دود
ترخوله آه ګاښم د یار له سرد مېړینه
ځکه خوښ وی دهر چاپه زمستان دود

زما اوښکو کې غبار د زړه لیسری
همیشه درو می له مخه د بادان دود

چه پری وو تسی زما د صبر سترگی
غمازا نو راته دود ګری د هجران دود

څو شسته یی په اوږو د اسلام نه که
د کافر له مخی نه څسی د عصیان دود

لکه غوټه چه کا کل دیار په مخ وی
هسی غوټه می په زړه کی د حرمان دود

چه به مرګ پر تاو پری شی شمس الدین
اوس په ژوند که غمه خاوری پر خیل ځان دود

«شمس الدین کاکړ»

داندینه نو مشغولا

مینه آشنا یی ده سرو لمبو سره
سوو لو د څی یکو اسو بلو سره
سترگو ته چه وګور مه غلی شم
بعث لېو نتوب دی لېو نو سره
شمعی که خوب درغی ویده شه ته
زه به مشغو لېږم اند یشنو سره
بیا دی جوړ بیلټو نه دا بللی دی
تودی او پدی شپې دشو ګیرو سره
خیال چه د یار دا شی قرار وتښتی
داسی څو څو لکه ګری میلمنو سره
خوبه لږ راجوخت شه درته خواست کوم
ولی هسی خیل ګوی لیمو سره

«مفتون»

د مهر و یانو رخسار

په رخسار د مهر و یانو چه مفتون یم
سر دیمنی په صحرا لکه مچنون یم

چه گلرڅخه نظر زما په احوال نه کا
دغنجی په دود همیش په څگر خون یم

رسیدی نشم دیار ولاسو پښو ته
که ختا غونډی په وینو ډک لېمون یم

هیڅ علاج دخپل قسمت کولی نشم
که به عقل کی تا نی دافلاطون یم

معزله له مینی څله ما چاو باسی
وایه نه وړم خیل می ګریدی پښتون یم

«معزالله»

د زړه داغونه

ګویا هر قسم په لوری د حرم پدی
کوم کر یم په جامنت دخپل کرم پدی
نه قارون چه په خان اسم دحانم دی
لکه زر چه څوک له خلکو پټ پښم پدی
که دا غوټه می په زړه پاندي دغم پدی
کوم یومست دی چه قسم په لاره سم پدی
کوم طبیب دی چه په روغ صورت سرهم پدی
پر همن چه سر په پښو دخپل صتم پدی
دا څو عشق دی چه په عرش کړسی قسم پدی
که می پښو په سر دجوړ اوستم پدی
«رحمان بابا»

که دلدار په دلداری زما قسم پدی
ځای لری که بی منته بوسه را کړی
معشو که مشقه بویه مهر پاته
هسی پټ ساتم داذیر رخسار له خلکو
خدای و ما و ته کلو نه دچرت کړه
هیڅ ماڼی دی څوک دمسکو سترګونه کا
واحت نندی بی زحمته چا موندلی
زه هم ګوره خپل صتم پوری شو میړم
و آسمان ته لاس دهیجا نه رسیدی
زه رحمن یی تاج کښم دیار له لاسه

د عشق اور

برندی سترګی د ټوپک غونډی ویشتل کا
هر تاوک د خپیل لکه دښل کا

ستا دحسن دولت څرنگ به څوک لوټ کړی
چه اور بلدی د شپا مار غونډی خوړل کا

ستا له غمه می زړه وچاودنه رغیږی
دار وګر به می تر څو دارو درمل کا

نه یی تیغ نه یی پلمی ته حاجت شته
په غمزو په کر شمو دلیر وژل کا

د هجران تپی می خوند دخولی خراب کړو
د حنظل غونډی می خوند خوله کی عسل کا

کړوند - چه چا پتی کی نه وی کړی
په خر من کی وایه څه بهدی غوږل کا

د عشق اور عجب په اور دی که خیال وکړی
چه بی تیلو په لر ګو عاشق جلیل کا

نصیرا پام کړه په وورځو یی غلط نشی
دغه ورو څی یی لږم غونډی جیل کا

«نصیر»

لنډی

که د پدن کړی تلوار را وکړه
دیلتانه کاروان راځی قیامت به وینه

که د پدن کړی تلوار پری وکړه
پر مخ می شال دیلتانه وغوړیده

که د پدن کړی تلوار پری وکړه
کښتې غر قبری پر تخته ولاړه یمه

که د پدن کړی تلوار پری وکړه
روح می کالبوت نه په رخصت دی لا به شینه

که د پدن کړی تلوار پری وکړه
سپا به دامهال کاځتی د پدن وینه

«پښتني ستوری»

د سترگو سودا

یاد چه ستا د سترگو په سودا شومه
بس نه یم وسوا که اوس وسوا شومه

پټ پکښی دستا د دیسن ز پری و
ځکه دیوه گل په تما شا شومه

بس، هره ښادی په ما اوس غم لگی
ستا د درد و غم سره آشنا شومه

تیر و تم د ښکلو په څندا پاندي
ښه شوه چه د خلکو د څندا شومه

بخت که می ویده دی تل نو گرم نه دی
ښکار د خو بو لو د خندا شو مه

«اجمل خټک»



فريب خوردنها

رأبور از مريم محبوب افسر ي

بخوانيد و عبرت بگيريد

آتش در هستي معصومه

بيا بيد كه با هم قدم بقدم بسوي
كساني گام برداريم كه قطره
از دريای نيكران خو شبختي نچشيده
اندوسر اسر زند گمي آنها مانفد
قايق بي بادبان در مقابل طغيان
سهمگين يد بختي ها قرار گرفته
است. اين ها كساني اند كه در
فضای زند گيشان دانه هاي غم
ريشه دوانيده و آتشي جانسو ز
در كاخ سعادت شان شعله ور شده
و آن ها را بكام خود فرو برده است
اكنون لازم است تا مر حيم برز خم
اين غمديده ها نهم و اين زخم
هاييكه تار و پود هستي آنها را
ناپود کرده با بيان حقايق التيا م -
بخشيم. بيماريكه آخرين دقايق
عمر ا ميگذ راند مريض كه در
گرداب مخوف و نابود كننده غوطه
ور است آتشي كه به كاشانه اي
سرايت کرده و آنرا ميسو زانند
ويان ميكند. اگر ندیده باشيد
اكنون ميتوانيد شرح آنرا بخوانيد.
معصومه كه من ديدم اين وجود
پرپر شده كه در نيمه راه زندگي
به چنگال بي رحمانه اي مردی چنايت
كار افتاد به بيمار رنگ پریده يا
مريض كه در گرداب مخوف و خطر
ناكي افتاده باشد بي شباهست
نيست.

بطرفش رفتيم . شتافتم بسويش
تا براي اولين مرتبه در دي رادرمان
کرده باشم. زندان زنانه و لايت
كابل مملو از زناني بود كه هر کدام
به نوعي مرتكب جنايتي شده و يا
اين كه با هوس هاي ديگر ي سر
بدمان فضا زندان
در ميان اين سمبوليد بختي
هادختري جلب توجه ام را کرد كه
۵۱ سال زيادتر از سنش نمسي
گذشت اندامي متوسطو گشت

آلود دارد چهره اش سپيد است در
نگاهش غمي بسان كوه بزرگ نهفته
است معوضي پورو کوتاه دارد دستمالی
سياهي را بدور سرش پيچيده
است معصومه بطرفم نگاه ميكند
چهره اش معصوم و دوست داشتنی
است.

ميپرسم اسمت چيست ؟
سرش را پايين مي اندازد گويي
ميترسد كه قصه غم انگيز زندگيش
را آغاز كند (نام من معصومه است
واسم پدرم شيرآقا تقريبا پا نزده
سال پيشتر قدم به محيطي گذاشتم
كه به جز رنج فلاكت فقر و غربت
چيزي در آن ديده نميشد زادگاهم
شهر كابل دريكي از حويلي هاي
نيمه مخروبه اي كارته پروان -
زندگي ميكردم . زندگي من دردوران
كودكي دست خوش نا ملايمت
گرديد پدر و مادرم بدون در نظر گرفتن
سرنوشتم و آينده اي كه بكلي از
آن بيخبر بودم و در آن زمان نيكه
تا ميل شديدی به عروسك ها و
همبازي هايي داشتم به نامزدی يكي
از اقوام خویش در آوردند من در
آن زمان به اطفال همبازي ام فكر
ميكردم مگر نزد پدر و مادرم باز يچه
اي پيش نبودم آنوقت بود كه خود
را متعلق به مرد ديگري يافتم .

بعد از سبري شدن شش سال
در يكي از ليسه هاي شهر شام
مكتب شدم با جديت درس مي
خواندم. مونس شب هاي تنهايي
وروزهاي تيره زندگيم به جز از
كتاب چيزي ديگري نبود . ما نند
هر دختر ديگر آرزو داشتيم
تحصيلاتم را تمام كنم شام
فاكولته شوم و بتوانم خدمتي بر
اجتماع خویش نمايم اما افسوس
كه اين آرزو در زير خاکستر يا س
و نا اميدی پنهان شد و آتش هوسي
آنرا بركم هميشه نابود ساخت.
بالاخره صنف ششم مكتب بودم
كه دوستي من را از
مجمع علم دور كرد مرد يكه در
كودكي باوي نامزد شده بودم آمد با
مختصر عروسي من را به خانه اي
خویش برد. زندگيم در منزل شوهر
جهنمي پيش نبود اين مرد وحشيانه
با من پيش آمد ميگردد و بويي از -

مراجعه كردم.

وقتي بطرف پدر و مادرم بازگشتم
دل بي رحم آنها بحالم سوخت
و خواستار طلاق شدند اين مرد مرا
طلاق نميداد ديگر از اين زندگي
تيره به تنگ آمده بودم از دستش
شكايت كردم روبه جانب قانون
نمودم كه حقم را از قانون بگيرم .

مردم بليد و رشوه ستان من بيگناه
را در دام انداخته اند و او را رها
کرده اكنون چهار ماه ميشود كه
در كنج زندان بسر ميبرم ا ميد

است با روي كار آمده ن رژيم

جمهوری در کشور ما نظری به حال

مابي گناهان شود)

پرسيدم (وقتي از زندان نجات
يافتي چه ميكني و چه آرزو
داری؟)

بقيه در صفحه ۵۷



ښه خواني او ښه خوانان

افغاني زلميانو د تاريخ په هر دوره کي د خواني او خوانمردی غوره اخلاقو تسلسل دی
د خراسان عياران، د کندهار پښي لوڅي خوانمردان د کابل کاکه گان او د پېښور خدايي خدمتگاران دخپلو
زمانو ښه خوانان وو .

د ع، و جلی په قلم

لکه چي نن يو چاته «مر تجع» ويل يو ډول تحقير بلل کيږي هماغسې
يو چاته د «خوان نه يی» يا ناخوانه يي او ياخوانمردنه يي» خبر ي کول
د خوانانو روحيه خوړوي.

سربيره پردی چي خوان ني د عمر پسرني بلل کيږي اود خوانانو
جسماني، فکري او روحي قواو ي د يو ملت اياو پوي جا معي دنو روبي
وسي او کمزورو او محتيا جوکسانو د پاره د تکي کولو وسايل او ذرايع
بلل شوي دي، د «ښي خوان» عنوان زموږ په لوي تاريخي ملت
کښي د ملي اخلاقو يو معيا راوښودلو او د اعمالو دمخه تيره بلل کيږي.
که څوک د چا سره په خپله وعده وفا ونکړي ناخوان نه بلل کيږي
همدارنگه که يو خوان له خلکو سره د مرستې کولو په ځای په هغو ي ظلم
و کړي د «ښي خوان» له معيار نه مخالف کار کړي دی .

نچونو ته دوکه ورکول، هغوی ته سپوري خبري کول او داسي نورې خبري
د «هغي خوان» او خوانمردی» څخه چي زموږ د کلتور په لوي قاموس
کښي د پيښو يو پيښو په اوږد موده کښي تعبير او تفسير شو ي
دی پوره مفاريت لري.

دا طبعي ده چي خوانان خپله ښه خواني او يا «خدايه مه کړي»
ناخواني د مخالف جنس يعني پيغل ودفکر په رڼا کښي وو يني .
پښتو لنډۍ چي د پوښو ها نساو او خپرونکو د نظر په اتفاق سره دخلکو
شريک ميراث دي اود افغاني ټولني د افرادو روحيه په ښه توگه تمثيولي
او زيا تره د ښځو د طبقي له خوا ويل شوي دي د ښي خوان ښه ښه
څرگندوي .

په لنډه يو کښي هغه خوان چي د «ښي خوان» له معيار څخه وتلي
وي د «موزي» په نوم ياد شوي دي په لاندنيو لنډه يو کښي د موزي نسا
شولته څيره داسي ښودل شو ي ده.

موزي له جنگه تر پله وکړه . په بيگانۍ ورکړي خو له
بها دران يوځله په ځای مړي .
موزيگي هر ساعت په ځای ي ښي ځايه مړينه

موزي د خوب په پا لنگ نه کا
حق د هغود ي چي وطن په تورو خورينه
په دغو خو لنډيو کښي ثبات، ذکاوت ايتار او قرباني درښتياو
خوانانو غټي او عمده ښي ښو دي شوي دي او که داسي صفات و نه
لري نو بيا خوانان نه بلکه «موزيان» يا «موزيگان» دي.
باید وويل شي چي په دغو لنډيو کښي جنگ، ثبات، ذکاوت او
ايتار يو محک ښودل شوي دي د امله چي افغانان د آسيا په دی
لوي څلور لاري کښي تل له سترو فاتحانو او تيري کوونکو سره په
جگړه بوخت شوي دي.

د جگړي نه پرته په نورو حالاتو کښي نورې ډير صفات شته
چي «موزيان» د خوانانو له صفو فوځه وياښي او هغه دي: مينه،
زړور توب، سخاوت، ثبات، ذکاوت ايتار او داسي نور .

د افغان نسان په تاريخ کښي د خوانانو يو صنف چي د «عيار»
صفحه ۳۶

سره د ښمې او حتي مبارزه زموږ
د تاريخي ټولني د خوانانو هغه
خصوصيات دي چي په هره دوره
او هره زمانه کښي هم ورته اړتيا
موجوده وه او هم خلکو ور سره علاقه
لرله .

هغه وخت چي په «اي يارانو»
د «عيارانو» د کلمې د مغل کيدو
شرائط منځ ته راغلل نو د خوانمردو
يارانو اجتماعي خدمتونو نو ي
نومونه او ما هښتو نه پيدا کړل.

په پکتيا کښي که ديو ملي مجاهد
ببرک خان د ژوند پيښي چي د ژوند
تر وروستۍ مرحلې پوري ي ښي
له خپل قوم نه خپله سويه جگړه
نه کړه اود ساده ژوند د اصولو
پيروي ي وکړه ميرياني، وطن دوستۍ
ملي مبارزو او سخاوت ي د پکتيا
دخلکو د پاره نه هيرونکي خاطر ي
پري ايښي دي، و خپلي شې نودده
د ژوندانه خصوصيات به د خراسان
د عيارانو له ژوندانه سره د پورته
والي و لري.

په کندهار کښي د پښو لوڅو
خوانمردانو موجوديت اود هغوی
مېتو اخلاقي کارنامو هدا رنگه
د کابل د «کاکه» گانو د ژوندانه
خصوصياتو زموږ تر زمانې
پوري د هغو خوانمردانو يا راڼو
د خصوصياتو سلسله راوړسوله چي
په پخواني خراسان کښي عياران
بلل شوي دي.

د پښتو نستان ستر مشر خان
عبدالغفار خان د افغانانو د کلتوري
او کلتوري له دغې نه فنا کيدو نکي
ميميزي څخه ډيره غوره استفادې
وکړه او هغوی د افغاني خوانانو او
خوانمردانو دغه خصوصيات د پوي
نوي مترقي نظريې په چوکاټ کښي
راو ستل اود خدايي خدمتگارانو
ډله يي ور څخه جوړه کړه چي له
استعمار سره په مبارزه او په قومي
اصلاحاتو او اجتماعي خدمتونو

مسلك ي درلود ډير ښه خليفه
دی.

د عيار کلمه زموږ د «پاره» له
کلمې څخه معرپه شوي ده. خوانان
تل يو بل ته د «اي پاره! زما پاره»

په دواړو ژبو پښتو او دري کښي
د «ملگري او دوست» ته ويل
کيږي زموږ سپيڅلي فولکلوريک
آثار له دغو کلمو څخه ډک دي په تيره

بيا د پښتو شعري داستانو نه په
همدغه کلمه شروع کيږي لکه

«يارانو ته غوږ کيږي دی قصه ده...»
د عيارانو د مسلك په مقدمه کښي
و طنز سټي له ټولو نه دمخه راغلي
وه زموږ په تاريخ کښي دخپلو کړي
د پاره د خراسانيانو په مبارزه کښي
چي په حقيقت کښي له دوه ډوله
اقتصادي او کلتوري استعمار سره
مبارزه وه «عيسارانو» مهم نقش
درلود.

يو تاريخي حقيقت بيانوي د مامون

مور خراساني وه او کله چي عيارانو
له هارون سره د خراسان دخپلو اکو
دگتو د پاره مبارزه کوله نو مامون

له خپلو خراساني يارانو (عيارانو)
سره مرسته کوله؛ زموږ د تاريخ
خوځلي قهرمانان لکه ابو مسلم
خراساني اود هغه ملگري امير کروړ
پهلوان چي په پښتو کښي يو لوی
رزمي شعر ور څخه پاتې دی همدارنگه
يعقوب بن ليث له همدغو خوانمردانو
څخه و چي بيا عرپو هغه د «عيارانو»
په نامه موزي ته را و پيژندل .

دسو سويلو ژي د نظره دا سو
منل شوي حقيقت دي چي د پوي
ټولني د کلتور هغه اجزاي ضياغ سره
مخامخ کيږي چي نور دهغي ټولني
وگړي ورته اړه ونه لري او يا علاقه
ورسره ونه لري د عيارانو ساده ژوند
دمظلومانو څخه دفاع، له خورانو
سره مرسته، له مضرو منفعت جوياو

حادثه در نیمه شب

بعد از صرف ناشتای صبح دراطاق نان خوری برید فورد از راه رسید. مقبول و جذاب باصورت اصلاح شده. برآستی که پوشیدن لباس سفید تینس بر جزاییش دوچندان افزوده بود. هنگام ظهر جهت صرف نان چاشت او بیگانه اش رفت. مادر کلاش منتظر او بود. در جریان ظهر همینکه فرصتی بدست آورد بقصر ویورلی آمد و آنجا شروع به بازی گروکوت در بین جن های سبز و خوش بونمود. از آنجا آنتی در حالیکه روی آرام چوکی اش قرار گرفته و تنها پیراهن نازکی بر تن داشت میتوانست که اندوخته های که مشغول بازی بودند مشاهده نماید.

البته تمام این هایک طرح و بایک نقشه بود. لی تصور میکرد هر کس که در این مسایل شرکت دارد از وضعیت بغربی چیزهای بدست می آورد. آنها آهسته آهسته میرفتند که عاشق همدیگر شوند. آنها میخواستند که باهم ازدواج نمایند. اما بدقتانه و باخوشبختانه هنگامی که برید فورد را میدید که از دور به او نزدیک میشود قلبش حرکت اصلی اش را دنبال میکرد و به ضربان آن افزون نمیکردید. شاید این عدم افزون شدن ضربان قلبش از باعث بود که او را به عشق چیزی نمیدانست. تمام تابستان را در فکر کردن راجع به این موضوع به پایان رسانید. در عین حال هیچ کس دیگری نمیتوانست. که جای این همراه تقریباً امید واد کننده را بگیرد و یا دوستی باشد که بتوان روی او حساب کرد.

در آن جراح دیگر این رقابت چهره دیگری ایستاده بود و آن عبارت از جوزف بود. و یا بمباره دیگر گفته میتوانیم که در آنجا در آن تابستان طلایی و مسرت بار در بین سبک شغف و سرور او دو کرم موجود بود یکی برید فورد که لی نمیتوانست در باره اش اطمینان خاطر و آسودگی که یک عشق واقعی به او منان می آورد داشته باشد و دیگری جوزف مخفی و غیبی شعوری جوزف بود. و این جوزف کسی بود که در همه جا او را سایه وار دنبال میکرد و همیشه برای او احساس خوف و ترس به او منان می آورد که بدون وقفه این او منان شامل سوغتن و ناراحتی بود. او بالاخره به یک نقطه تحمل ناپذیر خشم و وحشت رسیده بود.

در یکی از روز های آرام تا بستان که جوزف مشغول حفر کردن و پاشیدن کود در بیخ ریشه های نیا تات بود و از سر صبح تا آنوقت در آنجا بسر برده بود لی به تفر گفت:

— خوب این آقا باید در هر جا مارا دنبال کند.

بعدراکت تینس را بگوشه انداخت و سوی یکی از دراز چوکی های که در کنار میدان تینس قرار داشت رفته و روی آن نشست. در آنجا برید فورد با او یکجا شد.

برید فورد پرسید:

— آیا چیزی واقع شده!

لی بدون ابراز کلمه باینچه پایش اشاره کرده و سوی علف زار ها نظر دوخت و بعد برید فورد متوجه چپتی که لی به آن اشاره کرده بود شده و گفت:

— جوزف.

— وادامه داد:

— جوزف.

لی با سر اشاره مثبت کرد.

برید فورد گفت:

— او طوری معلوم میکرد که ترا در همه حال و در همه جا دنبال میکند. همین طور نیست؟

لی دو باره با سر اشاره مثبت کرده گفت:

— او هر جای که من نظر می اندازم حاضر و آماده است و همیشه مرا زیر نظر دارد.

برید فورد به آهستگی گفت:

— خوب. ما بمشکل میتوانیم که او را از باعث این مهاله سر زش کنیم. شاید عاشقت شده است. و شاید مانند هر مرد دیگری که اگر اقلا برای یکم تبه ترا بیند عاشق بقرارت میشود دل و دین از دست داده است.

لی گفت:

— عاشقم شده؟ او طوری مرا مینگرد که گویا از من نفرت داشته باشد. او واقعا مرا بوخت انداخته است.

چشمان برید کوچک گردیده و گفت:

— واقعا؟ چه قدر بد شده است.

لی گفت:

— بلی واقعا چه قدر بد شده است برید. و در حالیکه سوی برید فورد میچرخید گفت:

فکر نمی کنی که بتوا نی آنتی را متقاعد سازی که عذر این عجوبه را بخواهد و شرش را از سر ماکم نماید؟

برید فورد سرش را بشو دانه و گفت:

— تو کوشش کردی! ایژابل کوشش کرد. اما هر دو ناکام شدیدی. چه چیز باعث گردیده که تو فکر نما نی در این قسمت مو قع خواهیم شد؟

لی گفت:

— زیرا من مطمئن هستم هر چیزی را که تو بخوای آنتی آنرا رد نمیکند و یا بمباره دیگر از گفتار تو سرپیچی نمی نماید.

برید فورد گفت:

— من فکر میکنم که نباید در این باره عجله کنیم. و بر علاوه تصور مینمایم بهتر است همه این جریان ها را بگذاریم که برای چندی به شکل عادی ادامه پیدا نماید. تنها میتوانیم به جوزف طوری وانمود کنیم که از این به بعد نمیتواند باعث اذیت و آزار ما گردد.

لی گفت:

— بسیار خوب. من فکر میکنم که اونظر بدلائلی که نزد ما میهم و تنگ است متوجه حرکات و افعال مابوده و مارا زیر نظر دارد. البته مطمئن هستم که دلایل مذکور نتواند توانست در جمله دلایل قانع کننده شامل گسرد.

برید فورد سوی لی بادت هر چه تماشا نگاه کرده و گفت:

— عجله نداشته باش. جوزف میدانند که من در اینجا هستم و بر علاوه باخبر از همه امور اگر پایش را از گلبیش زیادتر دراز کنند آنوقت با من روبرو میگردد و مطلقا حدس منم که از این کار رانخواهد کرد.

بعد برید فورد سوی پایش ایستاده و گفت:

— حالا وقتش است که بفغانه رفته و از گران احوال بگیرم و بعد محبوبم به قطار آهن که ساعت پنج حرکت میکند خود را برسانم. من باید جهت ملاقات مهمی که در اوایل صبح روز آینده دارم امشب وادر شبر باشم. اما رزو دارم که حتی برای چند لحظه روز

آینده هنگام نظراینجا آمده و ترابیم. آیا میتوانی که مرا باموترت به ایستگاه قطار آهن برسانی؟

لی خندیده و گفت:

— من قول میدهم که این کار را نمایم و تو توانی سر ساعت موعود به قطار آهن برسی. من نسبت به ویلسون در موترانی موفق تر و قابل اعتمادتر هستم.

برید فورد گفت:

— بسیار خوب. بعضی چیز های وجود دارد که من میخواهم درباره اش باتو به تنهایی صحبت نمایم.

اوسوی لی باتگاه های خیره نگریست و ناگهان سیماش حالت جدی بغود گرفت. بوضاحت میشد که در آن چهره درهم فرو رفته بگونه حالت استسقاء و پیرس و چورا خواند.

در پهلوی آن چهره عادی و پرخنده حالاسیما دیگری جا گرفته بود. لی چشمانش را برای چند لحظه بگوشه متعایل ساخت. بعد سرش را سوی دیگری چرخ داد. تا بدین ترتیب رنگ سرخی را که روی رخسارش آهسته آهسته پدیدار میگردد از نظر برید فورد مخفی نماید.

اوطوری احساس میکرد که گویا از مقصد اصلی و هدف نهایی که در گفتار بعدی برید فورد پنهان گردیده بکلی اطلاع دارد. و میدانست که هدف از آن سخنان بعدی چه خواهد بود. اما هنگامی که آن بعد از ظهر رسید بر خلاف پیش بینی قبلی آنها جوزف در آنجا وجود نداشت. برید فورد در حالیکه لباس شبکی برای سفرش به شبر پوشیده بود از راه رسید. دویش راه دارایی رنگی که زیادتیر به قشون دریایی شباهت داشت او را چندین مرتبه زیباتر و جذاب تر ساخته بود. و در آنرا اصرار زیاده از حدی بود که برید فورد جاکت خود را در خانه فراموش کرد.

آنها آهسته آهسته قدم زنان از اتاق خارج گردیده و بدون داشتن کدام هدف بخصوص سوی پته های گل گلاب و هسیار گردیدند. بدون اینکه بدانند برای انجام چه کاری به آنجا آمده اند روی آرام چوکی آن معیبه لذت آفرین نشستند. و در حالیکه خود را از دیدگاه دیگران در امان میدیدند سوی یکدیگر نظر انداختند. اما ناگهان متوجه شدند که جوزف چندین متر دوتر مشغول در و گردن و قطع نمودن سبزه های اضافی است. جوزف به کمک ماشین درو که پرسروصداترین ماشین بود که برای درو علف های هرزه تا آن زمان اختراع گردیده بود مشغول قطع و هموار کردن علف ها بود. و این سروصدای آن ماشین عجیب باعث گردیده بود که آنها نتوانند باهم صحبت نمایند.

بدون ابراز کلمه آنها بیارخواستند. و در حالیکه شانه بشانه هم حرکت میکردند از تراس باغ سر از زیر گردیده و سوی مقبره یونانی که قبلا درباره اش صحبت شدرهسیار گردیدند. در آنجا دوری دراز چوکی که به شکل دائری ساخته شده بود نشستند.

بعد از قدری سکوت و آرامش برید فورد رختی را سوی لی چرخانده و گفت:

— لی من از تو نمخواهم که فکر کنی ناگهان چهره او از حالت عادی اش خارج گردید. برید از بالای شانه های لی سوی دیگر نظر دوخت و گفت:

— آه. نی.

لی خود را چرخاد. جوزف در آنجا بود. بی هایش نسبت داشتن سامان و آلات باغبانی برآمده می های خاص داشت. خود چین چرمی روی شانه اش آویزان بود و آهسته آهسته سوی آنها می آمد.

بقیه در صفحه ۵۶



زهره زن بادیه نشین پس از گشتن به شهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر گلانش هنادی هنگام سفر توسط ماموش ناصر بقتل میرسد. آهسته دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و خانه ماموز مرکز عقیلانز آنها کار میکند. پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از آنجنوب جوانی که خواهش را بران سر نوشت فجع کشانده انتقام بگیرد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامورا باوی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای دوان منزل راه می یابد. درطول مدتی چند يك نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر يك از طرفین میکوشد بر جانب مقابل چیره گردد.

آهنگ شاد

میکنم! آبادی باره رنج و آلام جانکاهی که مدتی دراز مرا آزار میداد نمی اندیشم! بمن بگو این کیست که مارا باین رنج عظیم محکوم ساخته است؟
- این تویی که مارا باین رنج عظیم محکوم ساخته ای و این منم که مردوی مارا باین رنج عظیم محکوم ساخته ام. هر کدام ما عامل سرنوشت شوم دیگر خودیم با آنهم اکنون هر کدام ما یسه دیگری این آرامش و طمینن را که بهتر از آنرا نباید انتظار داشته باشیم، بخشیده ایم. زیرا در زندگی، نسبت بمن و تو، بهتر از این حالی نمیتوان تصور کرد.
- سخنان تو فقط به پیچیدگی موضوع می افزاید و بس.

- بهتر است مردوی ما آنرا با تمام غم و غصه و ایامش بپذیریم.
- از جا برخاست و در حالیکه بزحمت میتوانست آرامش خود را حفظ نماید گفت:
- من سوگند یاد میکنم که دیگر نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم.
- من نیز نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم. اما چه میتوان کرد، دست سرنوشت آنچه را که ما دوست نداریم برای ما نوشته است.
- کدام سرنوشت؟ مگر هنوز وقت آن فرا نرسیده که واضح روشن حرف بزنی، آیه هنوز موقع آن نیست که به اصل مطلب پی ببرم و این ظلمت پر روشنی مبدل گردد؟
گفتم:

بقیه در صفحه ۵۶

او سرخود را برداشت و با صدای محزون پرسید:
- آیا قبول داری؟
با صدایی که حزن و آرامش آن کمتر از صدای او نبود پاسخ دادم:
- آقا میماند که برای این امر راهی وجود ندارد.
گفت:
- راجع به پدر و مادرم فکر میکنی؟ اگر چنین است خیلی قبل از این راجع به آنها فکر کرده و تصمیم خود را گرفته ام و تصور نمیکند آنها در برابر ممانعت ایجاد کنند، هرگاه باین کار اقدام نمایند، من خود میدانم که چطور باید با آنها برخورد کرد، اما من مطمئنم که هرگز چنین کاری آرایشان سر نخواهد زد، حالا قبول داری؟
- این کار ممکن نیست.
- ترا سوگند بحق که بر تو دارم. علت این افتاع را برای من بازگو، تو خود میدانی که جدایی ما غیر ممکن است و مانند من یقین داری که قلب مردوی مجازادواج آرزوی دیگری ندارد.
- اما دلهای ما محکوم باین شده اند که این آرزو را در خود نیرومند.
- آنها را که باین رنج بی پایان محکوم ساخته است؟
خواستم جواب بگویم، اما صدایم حبس شد و اشکم جاری گردید. خواستم برگردم اما دیدم آهسته از جا برخیزد و آرام نزد من آید و بعد از آنکه مرا به آرامش سابقم بر میگردداند، مجبور و دوباره بجای خود می نشیند و میگوید:
- مگر نمی بینی که من چطور سوزیشتن داری

اش پدیدار گردد از راز خود پرده برداشت در سب مثل آنکه راجع به وضع شهرها و وضع قاهره با صدایی نه بلند و نه ضعیف، نه لرزان و نه می تش سخن میگفت، راجع باین موضوع باین حرف زد و گفت:
- آیا عقیده نداری که باید بعد از این این وضع پایان یابد و بشر چام خود برسد؟
برسیدم:
- این وضع چیست؟
پاسخ داد:
- این عشقی که مدتی طولانی درباره آن بمخاطبه پر داختیم و مدتی هم بسکوت و خاموشی بدرفته اش نمودیم، اما لحظه ای هم ساکت نماند و تصور نمیکند حتی لحظه ای هم ترافارغ گذاشته باشد همانطور که مرا نگذاشت اما حالا باین زندگی مشحون از غم و غمش پایان پذیرد و صراحت و وضاحت جایگاه آنرا بگیرد. سخنانش را بدقت میشنیدم، اما پاسخی ندم. چون خاموشم بدرازا کشید. سخن خود را ادامه داد:

- تو حالا میدانی که من چه میخواهم، چنانچه قبل از این هم پی میبردی که من چه میخواستم. تبسم کنان گفتم:
- من از توبه چیزی پی نبرده ام.
در حالیکه میخندید گفت:
- خبیر... خوب میدانی که سابقا ترا بخاطر گناه میخواستم و اما حالا برای ازدواج میخواهم. تا کزیر شدم بر چوکی که بفاصله نزدیک قرار داشت، نیکه نمایم، زیرا اندیشه ازدواج هرگز از مغفله ام نگذاشته بود و نباید هم میگذاشت. من بارها یکبار های بس مهم اقدام کرده و امور بس مهم را نزد خود سنجیده ام ولی پیوسته به دستور عقل عمل کرده ام و هیچگاه عشق و بغض و امینویاس نتوانسته مرا وادار سازد تا پاپا را از گلیم خود دراز نمایم بنابراین بوی جواب دادم که درین مسایل نمیشود شوخی کرد.
او در حالیکه میخندید گفت:

- پس تو تصور میکنی من شوخی میکنم و تفاوت اجتماعی را که بین ما وجود دارد مدنظر قرار میدهمی و چنین می اندیشی که هرگز يك آقای توانگر آسوده حال با خادمه فقیر، تبهیست و بی توای خویش ازدواج نخواهد کرد! مگر اندیشه ات چنین نیست؟ اگر چنین است هیچ يك از این تصورات را بخود راه نده، من از همان روزهای که در آن شهر میزیستم باین نتیجه رسیدم که از تیب آن آقایان دیگر نیستم و تو نیز از جنس آن خدمه دیگر نیستی. من از اینکه میدیدم تا اواخر شب انتظار مرا میکشی، آنچه از خدمه قبل از تو هرگز ندیده بودم، سخت دچار شگفتی و حرمت میشدم ولی قطعا تصور نمیکردم تو خواهی توانست مرا در اندیشه های عمیقتری فرو ببری. سپس ساکت ماند و سکو تش دوا لم یافت، من نیز مثل اینکه نتوانم چیزی را درک نمایم حیرت زده در جای خود میخکوب شده بودم، اما

پیدا و مادرش در اول این زمین زندگی منظم و مستقیم پسر شایسته کاملاً اظهار رضایت کردند و در حضور خود او مراسم جشنی خوشی را ابراز داشتند. اما رفته رفته باین عقیده رسیدند که پسر جوانشان در گوشه نشینی و انبساط بخوابیدن و انبساط از کلب هم و مراکز تجمع جوانان و دوری از مردم افرات میگذرد. عاالیا مادرش او را بشهر میبرد تا برای تفریح و هوا خوری از منزل بر آید، مگر او نمی بر آمد و عاالیا پدرش بر عیب مینمود تا از تیاتر و کنسرت های موسیقی استفاده کند و یا بخایه این یا آن دوست برود ولی او زیر بار این اندررها نمیرفت و فقط بد فتر میرفت و بر میگشت و اوقات فراغت خود را با پدر و مادر میگذراند و سپس به اطاق خود میخیزد و تا نیمه های شب مشغول مطالعه کتب خود میگردد.

بعضا در چنین لحظاتی مرا نزد خود میخوانست و با من در صحبت باز مینمود و بسختی از من گوش میداد. موضوع صحبت ما را عاالیا بشهر و زندگی مردم شهر تشکیل میداد و بعضاً نیز راجع به قاهره و مسایل مربوط به آن حرف میزدیم.

او هنگام حرف زدن و یا شنیدن در کنار محل کار خود می نشست و من بفاصله نسبتاً نزدیک بوی استاده بودم و بسختی از من گوش میدادم و پاسخن میگفتم. او بسا ها مرا به نشستن دعوت میکرد و من نیز نیازی شدید به نشستن احساس مینمودم! مگر بخنده معذرت میخواستم! زیرا برای موجودی مانند من شایسته نبود تا در نزد چون او پی بشنیدم. برای من کافی بود در پراورش استاده میما نم و باوی حرف میزدم و سخنانش را میشنیدم، این هم برای من بسا بود.

آیا این دوستی بین من و او با تمام حوائب التلاف و اختلاف خود شگفت انگیز نبود؟ آیا این يك دوستی خالص و محض بود یا اینکه در و رای آن صمیمیتی بر تراژ آنچه در بین دوستان و جود دارد، وجود داشت؟ من در رای این دوستی عشق سرکش و جو شانی احساس میکردم که با تحمل د شیرازیها و مشکلات طاقت فرسا میتوانستم به تیان داشتنش موفق گردم اما او هفته ها و ماهها وضع خود را پوشیده نگذاشت تا حد یکه نزدیک بود مرا دچار اشتباه سازد، بالاخره شام روزی نقاب از روی اسرار خود پر داشت و مناسبات ما را کاملاً دگرگون ساخت. بدون آنکه سعی و کوشش بکار برد و بدون آنکه کمترین کلفی بخرج دهد، یا آوازش بلرزید یا علایم احساسات مملو از اضطراب بر چهره



فستیوال گدی‌ها

همه ساله در اواخر ماه مارچ در توکیو پا یخت کشور جاپان مراسم
تحتوی فستیوال گدی‌ها بر گزار می گردد. امسال توجه علاقمندان
این فستیوال را بیشتر کارهای یک مینا تو ریست جاپانی بنام



تاکاکا تنسی بخود جلب نمود ۱ مینا تو ریست در ساحه ۶.۵ مانتی
متریک سیت مکمل گدی‌های قشنگ رنگ آمیزی شده را جا داده بود.

پسته رسانی

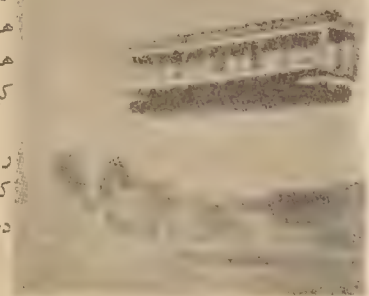
همه می دانیم که سو یس یک
کشور کو هستانی بوده و کوه‌های
آن دارای ارتفاعات خیلی زیاد می
باشد. در بالای این کوه‌ها اکثراً
هوتل‌های بزرگ اعمار گردیده که
مسافری و سیاحان دران زندگی
می کنند.

درین اواخر امور پسته رسانی
یکی از هتل‌های راکه در نقطه
خیلی بلند یک کوه واقع است به یک
سگی بنام بازی سپرده اند. با این
ترتیب که پاکت‌های پستی را درین
یک خریطه بزرگ انداخته به گردن
سگ می آویزند و سگ را در جایگاه
مخصوص هوایی که از زمین به قله
کوه کشیده شده قرار می دهند.
سگ خریطه حامل پاکت‌های

ریل هوایی

انجیران سو یسی عقیده دارند که در شرایط کو هستانی بو دن
ریل‌های هوایی بهترین و سیله ترا نسپورتی بشمار می رود .

چندی قبل در بالای جپیل
شمیر یکون نزدیک زوریخ یک خط
هوایی ساخته شده که دران ریل
هایی با سرعت یکصد و سیزده
کیلو متر در ساعت حرکت میکنند.
طوری که در عکس دیده می شود،
ریل‌های هوایی دارای سه واگون
کوچک بوده و هر واگون آن گنجایش
ده نفر مسافر را دارد.



چوب پرواز کننده

چوب پرواز کننده که انجیران یک کمپنی امریکائی بنام (چینسی
مینوفکتورنگ) به آن نام گذاشته‌اند بحیث اسباب بازی برای اطفال
وجوانان بدسترس گذاشته شده است .

این چوب دارای یک سلسله مخصوص در جوف خود می باشد
که می تواند شخص ازان در پوش و خیز زدن بیک ارتفاع معین کار
بگیرد. به مجردیکه شخص بالای پیدان مخصوص که در انتهای
زیرین آن قرار دارد چوب با دریافت
وزن که بالای آن قرار دارد سیستم
حرکتی خود را پکار می اندازد. و در
اثر آن یک انفلاق در سلسله مخصوص
آغاز نموده و حرکت می آید. مقدار
بطرولی که درین سلسله برای
احتراق انداخته می شود برای نیم
ساعت کفایت می کند و در همین
مدت می توان ششصد خیز را توسط
آن انجام نمود. با دو نظر داشت
وزنی که بالای آن قرار می گیرد
چوب از سی تا هفتاد و پنج سانتی
خیز زده می تواند.



کلمات اطفال بروی نوار

روحیات دهانان استرالیه آئی همه روزه مکالمه اطفال پنجساله را که
بین خود و یا بزرگسالان صحبت می کنند بالای فیت‌های تیپ ریکاردور
ثبت نموده اند و این مکالمه‌ها را مورد بررسی قرار می دهند تا
بدانند یک طفل تا زمان سن شمول بمکث کدام کلمات را بیشتر در
صحبت‌های خود استعمال می کنند در اثر مطالعات تیکه درین مورد بعمل
آورده اند ثابت شده که طفل کلمات (من) و بعد ازان ترکیبی ازین کلمه
را (من می خواهم) ، (من خواهم بود) (من دوست دارم) را بیشتر در
مکالمات خود تکرار می کنند. یک طفل پنج ساله بصورت و سطحی یازده
هزار کلمه را روزانه استعمال میکند. این مطالعه روی کدام دلچسپی دیگری
نیست بلکه دانشمندان روحیات و معلمین میخواهند بدانند که از
کدام لغات بیشتر در کتاب‌های درسی اطفال استفاده گردد.

پستی را به قله کوه ازین طریق
رسانیده و از آنجا نامه‌های دیگری را
که جمع شده با خود بمرکز پستی
می آورد.

مادیرن

الکساندر کویرین
مترجم: ولی لطفی

روزهای روزنامه اشتباه خود را اصلاح کرده نوشت که به جای «گ-۱۲۴» «اشتباه-۱۲۲۲» به چاپ رسیده بدین ترتیب گاتب به تب دایمی حمله اعصاب دچار شد.

این داستانهای پیش پا افتاده که در همه دنیا معروف و مانند دوقطره آب بهم شبیه بود، همچنین جریان داشت: راجع به «باتشلید» که پیاده تاپاریس آمده و در آغاز گوگرد فروشی میکرد و بعدها صدها میلیون در آمد سالیانه داشت. راجع به گنج های زیر زمینی، راجع به بردن های بزرگ دوقطره، راجع به زدنهای قاجا قیچان و راجع به کار های غیر منتظره و شگفت انگیز میلیونر امریکایی. اگرچه امی فومیچ شخصاً هیچ صحبت نکرد ولی با تمام جان در این صحبت ها حصه گرفت. باوجود ظاهر بی رنگش، مثلیکه کثیرا اتفاق

میفتد او دارای یک تصور آتشین بود و تمام قصه هارا که در حضورش کردند اوتامام آنها را به وضاحت میدید. صحبت هاراجع به فروشی راجع به ثروت های باد آورده، راجع به این مو جودات پر قدرت و بهت آور که بنام میلیونر یاد میشوند و هیچگونه احتیاج وادار پولی هائی خود نمی شناسند، ورا مرتش و مضطرب ساخت. و مخصوصاً در لحظات ناراحت ساخت که چندرول ناچیز برای دستزد قابله و موزه های پشش قیمت حیاتی داشت.

— بعضی هادرواه هم پول پیدا میکنند — امی فومیچ بطور ناگهانی این را به خود گفت: همه بطرف او با تعجب نگاه کردند — اوتا بحال در تمام طول شب یک سخنی هم نگفته بود.

امی فومیچ خجالت کشیده چشم های خود را با نی انداخت. معاون کلانتری به استهزا گفت: — چرانی... در جاده هانزی پیدا میکنند ولی تنها... در جیب های بگناگان.

همه خندیدند. ولی تنهاسیب خنده لطیفه معاون کلانتری نبود، بلکه چهره رنگ پریده امی فومیچ بود که آنها را به خنده واداشت. بعد هر کدام داستانی از سر قشای بزرگ و جسورانه راقصه کردند. پیش چشمان امی فومیچ دوباره ده ها صدها و هزار ها روپل به چرخیدن شروع کرد، توده های بزرگ و رنگارنگ نوتها، اسم های سحرآمیز ثروتمندان که شمار پولهای شان را نمی فهمند، از مقابل دیدگان او دور نمیشد. حالت او شبیه انسان گرسنه ای بود که به شیشه های یک دکان خورا که فروشی نگاه می کند.

ساعت کهنه دیواری با آواز خفه ای سه بعد از نصف شب و اعلام کرد. کشیش از جیب برخاسته در حالیکه آستین های دراز چین سیاه خود را بالا میبرد بخدا حافظی شروع کرد در عقب او دیگران نیز برخاستند به جز امی فومیچ. تا زمانی که راکتین همه مهانان را با شمع تادر خروجی مشایت کرد، امی فومیچ در جیب خود بدون حرکت نشسته و مشوش و بدست های لرزان از آن روی میز گلوله های کوچک درست میکرد. امی فومیچ ناخود فکر میکرد، «همینکه راکتین با زنگشت من از آواخواش میکنم. تنها باید کمی دلوار بود... و راستی او که مرا از سبب خواشتم نخواهد خورد؟»

«شما چرایول نمی گذارید...» من به او جواب میدهم که نژدمن آنقدر پول وجود ندارد تا بازی کنم او میگوید: «اهمیت ندارد بگذارید» آنکه لجم گرفت. نژدم یک روپلی نقره یسی دوران امپراطریس «ایکاترین» بود. من آنرا بقسم خاطر حفظ کرده بودم. فکر میکنم بیا این راهم بگذاریم» گذاشتم. فکرش را بکنید، نژدم من دوباره گذاشتم بر دم. یکبار دیگر و بازمه و بازمه بر دم. در ظرف چند دقیقه تمام بانک راجع کردم. بانک گذاشتم بگوید: «اکتو» تقسیم میکنم. «گذاشتم» و من هم نشستم. ووق تقسیم میکنم. هرکس ورق خوب نشان میدهد من همان لحظه ورق میگیرم و میدان را میبرم. نژدم در حدود پانزده هزار روپل جمع شد. من فکر میکنم که باید برخیزم، اما تا سقم می آید. اگر برخیزم به خوشبختی خود پشت پاخواهم زد در این میانه «پرخسکی» همان کسیکه عروسی اش بود نزدیک میز می آید. «خوب، خوب، بمن میگوید شما در عشق طالع دارید ولی در قمار نباید داشته باشید. بدهید من ادامه میدهم» من به جوابی میگویم: «معذرت میخواهم من ورق تقسیم کرده ام» او میگوید: «شما... بسیار خوب. بانک! دهن همه باز میماند. اما هیچکاری نمی توانستم بکنم.

من ورقها را درخ میگویم و او حتی چشم بر هم نمی زند. و شما تصور کنید که دو ورق دوم تمام پولها را گرفته و دور رفت. او میگوید: «من اکنون بیشتر از این بازی نمیکنم». همه قصه شنیدند و با هیجان و چشمان از حدقه برآمده شنیدند. درست مثل اینکه آنها خود شان این بازده هزار روپل را دیدند و بوی خوش خشن نوتها را شنیدند. یکی از مهانان در حالیکه نفس عمیق بیرون داد. گفت:

— و اشخاص خوشبختی نیز هستند که با تکت اتوری خود میبرند. «همه خبر داشتند که او تکت یسی ایداز بانک دارد» در همین روز ها خواندم که ریخاوری دوصد هزار روپل را قاپد. اگر همین پول به کدام تکت دست و نادر میرسد چه خوب میشود.

معلم با صدای بم و متفکرانه گفت: — بلی...! اتفاق میفتد. ولی میگویند که اگر تکت یکبار بر د، در دفعه دیگر بدون تردید میبرد. نمیدانم حقیقت دارد یا خیر؟

معاون کلانتری جواب داد. — بلی، میگویند. منتها من این حرف را باور ندارم... اما در محل کار ما بایک کاتب این اتفاق افتاد. کاتب در دفتر کسانتری خدمت میکرد. به ترتیبی یک تکت دست و با کرد. یک روز او به دفتر می آید و آمر شعبه از او پرسان میکند: «سرگی ایوانوویچ نمره تکت شما چند است».

او جواب میدهد «خوب بخاطر ندارم که چند بود. بهر حال فرض کنیم «ی-۱۲۲۳» به شما تریک میگویم. شما پنج هزار روپل برنده شده اید» در روزنامه دیدند: درست «ی-۱۲۲۳» پنجاه هزار روپل. کاتب سراسم گرفت، مهانسی تشکیل داد همه شامیان نوشیدند و به او تبریک گفته خطابه هادادند. ولی فرادی آن

آنها چنه درازا و — چهره رنگ پریده و کنتیکت دارش — تاوهای نادر موهای نضواری رنگ که بر و تن و ریش او را زینت می بخشید و تبسم نوازش کارانه و گنگبارانه ای لبهای کم خوش و چشم رنگ باخته و بیرونش — هرکس را به رحم می آورد.

اکتو امی فومیچ تنهاسیه اثر یک مجبوریت لازمی آمده بود. زن بیمار او که همیشه دندان هایش با دستمال بسته بود در همین روزها طفلی بدنی می آورد. اضافه بر آن موزه های پسرانش پاره شده بود که هر دو ای آنها پول لازم داشت. در حالیکه در منزل یک کیبک هم نبود. وضع در منزل تا به حدی بحرانی بود که امی فومیچ با وجود حجب خود تصمیم گرفت که در شب نشینی منزل را راکتین به هر شکلی از اشکال چندرول از کسی قرض بگیرد. و اکتو اوعقب میز پریشان خاطر و رنگ پریده ترازمی شد، با قلب یخ زده از حیاء نشسته بود و در حالیکه دست های لرزان و عصبی خود را به هدیگر مالش میداد، انتظار یک لحظه مناسب را داشت تا به تقاضایش جامه عمل بپوشاند. او با سر مندی و شتاب از هر توتی گزشتی که برای او تعارف میشد از بیم آنکه مصرف صاحب خانه زیاد نشود «این مطلب را تنها نادانان دوک میکنند خودداری میکرد. مهانان خوردند و نوشیدند. بین آنها مدتی میشد که یک صحبت طولانی و ملال آور و بدون نتیجه راجع به ملاک ها، به امر عمومی پستهای محلات اطراف و فصل آینده در گرفته بود. این صحبت بعدی بدون تازگی و تکراری برای آنها بود که هر نفر قیامی فهمید که هم صحبت اش کدام فکاهی راقصه خواهد کرد. امی فومیچ سه و چهار بار راکتین تصور کرد که موقع مناسب فرا رسیده او فکر میکرد که بهتر ین موقع وقت صحبت عمومی است که بطور نامحسوس بطرف معاون کلانتری و یامعلم خم شود و از آنها پول خواهش کند. و او بطرف آنها خم نشده و آماده میشد تا آستین آنها را لمس کرده و توجه ایشان را بطرف خود جلب کند و بعد راجع به خواهش خود بگوید: اما هر بار یک محجوبت غریقای بیان، تقریباً ترس حرکات او را فلج میساخت.

صحبت کم کم تقریر کرد و روی این موضوع چرخیدن گرفت که زندگی چندر سخت شده همه چیز گران است، مستخدمین خرد و کوچک ندرتا از راه خوش خدمتی وارد مردم میشوند. این جهت صحبت برای همه بطور عموم نزدیک و آشنا بود و هر کدام نظر خود را ارائه میداد که «هرچه بگوئی مهتر از هر چیز در دزد نیست پول است و پول: با داشتن آن لازم نیست که عاقل یا بیایا و محنت گش باشی. بهر حال مردم مقابل اشیاء طلا بی سر خم میکنند». آخرن یکبار کم مانده بود و نترسیدم شوم، شهید با صدای خفه این را گفته و ادامه داد، یک زمانی من در عروسی پرچسکی ملاک خدمت بودم... آنجا تقریباً بیست نفر از ملاکین پستانانی آمده بودند. و بعد از صرف غذا لطعابازی ورق آغاز شد. در جیبهای خوب بخاطر ندارم بیست یا بیست و پنج روپل بود. طبعاً درین آنها جای نشستن برای من نبود و صور تیکه آنها با هزارها روپل بازی میکرد. من دو کتار آنها استفاده و تماشا میکردم. یک ملاک با بر و تنهای دراز ناگهانی بمن میگوید:

سام روز سوم عید میلاد مسیح، در منزل راکتین روزنامه نگار مجرد شعبه پست چند نفر مهان بودند، این حادثه دویک محصل بسیار کوچک و کتیف مرزی بنام کراسیلوف اتفاق افتاد.

ساکتین این منطقه کوچک را تقریباً سه هزار نفر دهقان تشکیل میداد. اینها مردم بسیار افسرده ای بودند که در میان شان تعداد معاصرین مشخص نبود، و در این اجتماع، هامورین باین تبه شعبه پست، معاون شعبه گذرنامه اموال، پولیس محل، پدر روحانی، آموزگار با معاش شامل بودند. در اوقات صرف غذا برای جلوگیری از مصارف اضافی آنها کمتر هدیه دیگر را ملاقات میکردند، ولی در عید میلاد مسیح و عید دیگر اجتماعاتهای تعارفی بعمل می آمد و به نوبت هر یک کوچک و بزرگ نقش میدادند که در این شب نشینی با سازهائی و با ویلون صاحب میرقصیدند و از خورا که های معمولی زن صاحب خانه میخوردند و از دودکای تبوع آورد محلی که از کچالو ساخته میشد نوشیدند.

میزادریکی از دودکای کوچکی که اسم پر دیده به میهمانخانه بالای آن افلاق میشد، با فرق از آن دیگری که بنام ایت خواب بود، چیده بود. در صدر میز امر شعبه پست شهید رنگت پریده، فریه مانند اینکه دم کرده باشد بزمرد و بی تفاوت به تمام جهان نشسته بود. در دوطرف شهید و مقابلش واسیلی و صاحب خانه، یک مرد سیاه جود که کوچک اندام و پراثر جی با صورت زرد تا و یک و سفید بپای زرد رنگ چشم و بانگاه های تملق آمیز — و حیل گرانه چاگفته بود. جماعتی بصدی و اسخا آتی اشغال کرده بودند.

معاون کلانتری با ولف یک افسر قزاق متقاعد خوش طبع، یک جوان و چنگالی در مقابل او «موسیرین» ترش رو و یک مرد با تیپ و اهبانه با موهای ژولیده و سیاه که خود را فدایی بی سرو صدا یاد میکرد.

و بالاخره در انجام میز امی فومیچ مستخدم شعبه پست که نظر به محجوبیت و خجالتی بودنش همیشه جای آخر را اشغال میکرد، نشسته بود. امی فومیچ تا سرحد امکان از مهانان رفتن خودداری میکرد زیرا مهانانی رفتن او را مجبور میساخت تا در منزل خود نیز پذیرایی کند. او نادانترین مستخدم در تمام شعبه پست بود و به علاوه مکلفیت داشت که خانم، خشو، و شش طفلش را تغذیه کند و لباس بپوشاند که معاش بیست دو روپلی ماهانه او هیچگاه روزانه نمیکرد. یک بار که او بر حسب ضرورت مهانانی بی ترتیب میداد، در اقتصاد خانواده چنان شکاف مخوفی پدید می آمد که بر تلافی و اصلاح آن یک تقصیر خارق العاده در مصرف روزانه لازم می آمد. تمام فاعیل مجبور میشدند که مدت ها از گوشت و جای صبح و مصرف اضافی جوب چشم بپوشند.

آدمی که ندرتا برای بازرسی شعبه پست می آمد همیشه نیمه خصمانه بطرف گرتی کهنه و شاییده و پینه خورده دو قسمت آونج هارویض او که از شدت جولا برق میزد، چپ چپ نگاه میکرد. امی آمرامی فومیچ و از انسیب این بی پروایی راجع به وضع ظاهرش چیزی نمیگفت آن لفظ از ترسم دلسوزی بود که ناخود

بالاخره راکیتین برگشت، و درحالیکه از نرفتن اگی فومیچ بادیگران متعجب بود کنار او نشست اما اگی فومیچ، بجای آنکه دفعتاً خواهش خود را آغاز کند صحبت طولی و ملال آوری را راجع به خدمت و کمی معاش شروع کرد. راکیتین از احترام باچشمان نیمه خوابیده به طرف او نگاه کرده و طوری وانمود میکرد که به او گوش میدهد و با هر خمیازه‌ای که بادهن بسته میگشاید تمام وجودش میلرزید. نیم ساعت بدین منوال گذشت.

بالاخره را کیتین تحمل نتوانسته و بابک دهن دره آواز داد و بلند خمیازه کشید.

— آخ بدبختی! — او با آواز خواب آلود گفت: فردا صبح من نوگری وال هستم ...

اگی فومیچ با عجله برخاسته و شروع به معذرت خواستن کرد. در دهلیز درحالیکه از دستگیر در گرفته بود ناگهان بی تصمیمی را کنار زده بطرف راکیتین جرح خورد.

— گوش کن — او با آواز خفه و چشمان پائین انداخته ادامه داد — من يك ... من از توبك ...

خواهش ... كوچك دارم. راکیتین با پریشانی سوال کرد.

— چه كم است ؟

— میفهمی ... من .. من نمی خواستم که ترانارام بسازم زنم — باید بزاید .. تو میفهمی .. میفهمی چنی است .. من بخدا ترانارینخ

بستم میپردازم ... روبل ... او میخواست که ده روبل بگوید. ولی خودش از این مبلغ ترسید. ممکن است پنج روبل فرض بدهی ... — قسم به خدا يك كيك هم نیست، راکیتین درحالیکه بطور قانع کننده دستها را روی سینه میفشرد جواب داد: تو که میفهمی در تمام خانه يك كيك هم نیست.

اگی فومیچ از لحن فوق العاده صادقانه راکیتین

بقیه در صفحه ۶۳
بخوبی فهمید که او پول دارد ولی میترسد وام بدهد.

اگی فومیچ چیزی مانند معذرت زیر زبان نجو کرده و از خانه به سرك برآمد.

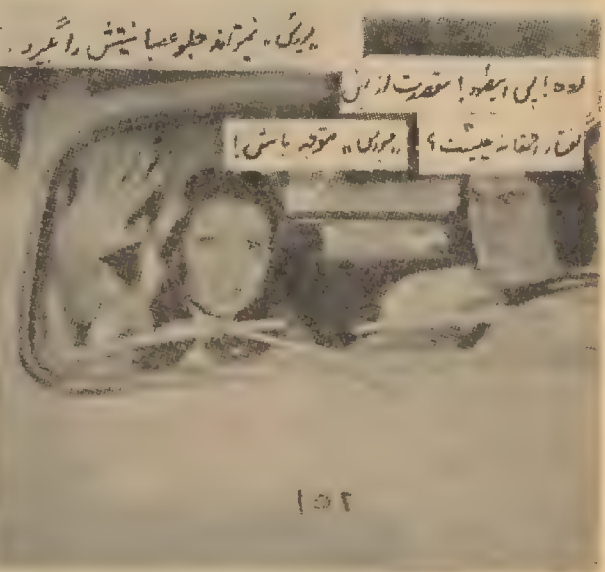
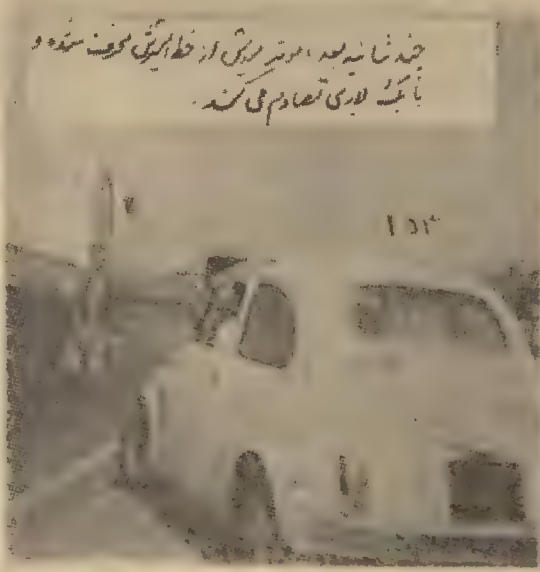
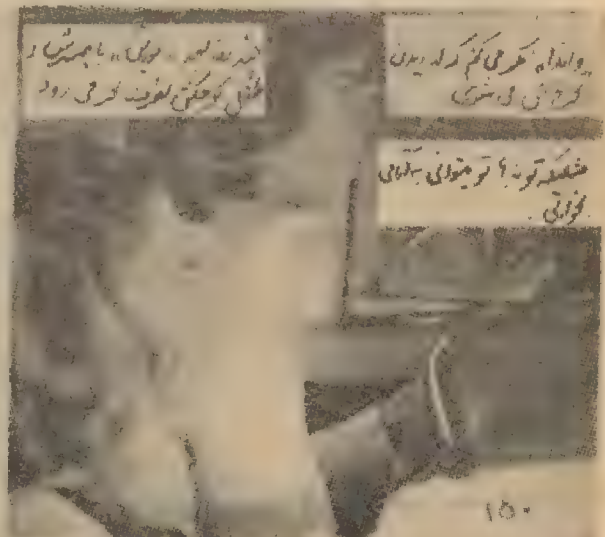
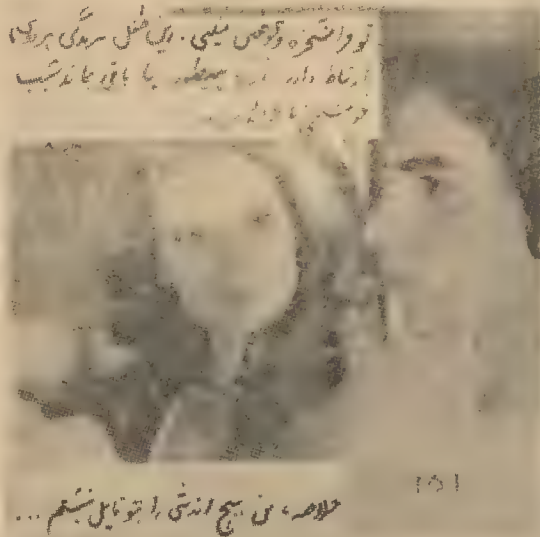
يك شب یخبندان، خاموش و مهتابی بود. سرکهای عریض باتوده های برف و کلبه های بست با کلاه های سفید برلی و درخت های پوشیده از برف مانند اینکه پنبه پاشیده اند همه مرده بنظر می آمد. برفها زیر قدمهایش با سرو صدا غرغر میکرد.

بقیه در صفحه ۶۳

خبر

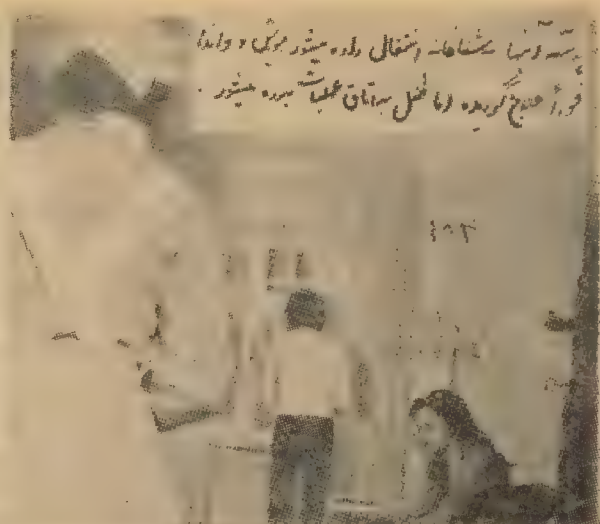
در شماره های گذشته خواندید:

واندا، دختر بیست که در شرکت عطرفروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. يك بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است. می رود، و تصادفا در آنجا يك همصنفی سابق. دیگرش را که «موریس» نام دارد و يك بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكدیگر راز دوستی نموده و بعد از چندی با هم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتوان کار کند. اما «موریس» بخاطر همیشه خرد همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند. چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایوین) همینکه میشود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسک بعه داستان:





موزه‌ها کاملاً شغل دیگر را بجز گرفتن نیست
اما هم نیست که حال زندگی در شرکت کرده



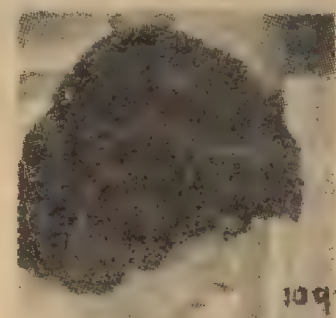
موزه‌ها شش‌شنبه و شنبال دارد. بیشتر برقی و واندا
فورا علاج گرفته. در اصل سبانی عیالش بیده بیشتر



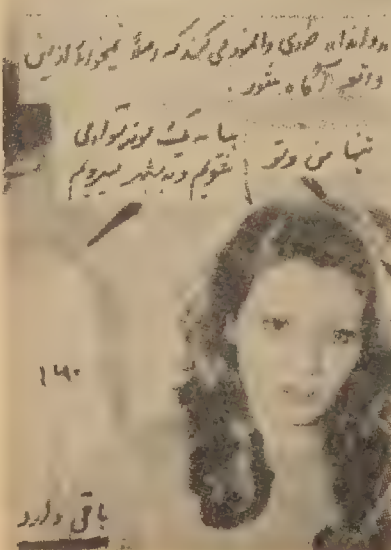
غیر از اینکه منظر با هم و بر هیچ چیزی
نزد فیدالم



خوشی می‌کم گپ بین کم است لا
تم بیدارم

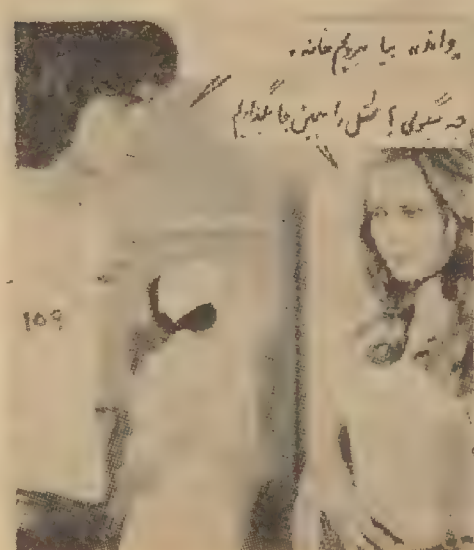


از وقت‌ها و استغافه و شنبال دارد نه
عسل نمی‌تواند که هم جوت نرود است



«واندا» طری و انمودی کند که وصال می‌خواهد از این
و انوع آگاه شود
تنباه من و تو / تقویم و به‌شهر می‌رویم

باقی دارد

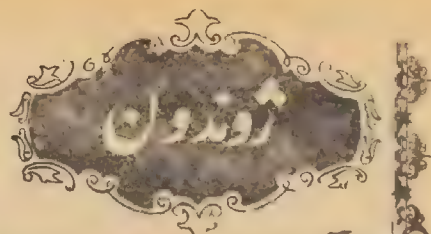


واندا بیا می‌رویم خانه
چه سبزی با شل را بین باغ‌ها

نظری بود و موده
می‌آید و به بریزد
می‌گوید که مثل فوت
کرده و لوداتی
می‌رصد



زنان و دختران



طفل شما

طفل و غذای وی

شوهرتان را یاری کنید

به شوهر خود یاری کنید تا بداند بسوی چه هدفی می رود. پریشانی و اغتشاش فکری نه تنها علت عمده نگرانیست بلکه یکی از بزرگترین موانع و صول بموفقیت نیز بشمار می رود. بنا برین اولین قدمی که زن می تواند برای کمک به شوهرانشان بردارند اینست که ایشان را تشویق نمایند و مقصود و هدف روشی در زندگی معین کنند.

کامیابی و موفقیت بنظر شما و شوهرتان در چیست؟ آیا در پول و ثروت است؟ در حیثیت و آبروست؟ در امنیت و سلامت است؟ در قدرت است؟ در خدمت دیگران است؟ در اشتغال بکاری رضایت بخش است؟



اینها پرسشهای است که شما و شوهرتان باید به آنها پاسخ بدهید زیرا موفقیت و کامیابی مفاهیست مکنون دارد و نظریات مردم در این زمینه متفاوتست. مفهوم کامیابی را برای خود در زندگی مشخص کنید و برای پیشرفت بسوی مقصود تصمیم قاطع بگیرید.

زن باید به نحو روشن و صریحی از مقاصد شوهر خود در زندگی آگاه باشد تا بتواند برای رسانیدن با مقاصد بوی کمک نماید. تصور نشود که فقط کافیست شوهرتان بسوی چه هدفی پیش می رود، شما هم باید در طرح نقشه های او شرکت داشته باشید و سهمی ایفا کنید.

فرض کنیم که شما به طفل خویش از سن پنج ماهگی روز یک شپ شیر بوسیله پیاله می دهید. وقتی که ۸ یا ۹ ماهه می شود از خود پیر سید آیا با خوردن شیر از پیاله طفل چه وضعی اختیار نموده است؟ هرگاه کمی از شیر خوردن با بوتل دلسرد یا پیاله علاقه بیشتری پیدا کرده است، تدریجا مقدار شیر را در پیاله افزایش بخشید. در هر وقت غذا پیاله شیر را برایش بدهید که این کار خوردن شیر را با بوتل کم و کمتر می سازد سپس شیر بوتل در یکی از اوقات معینه غذایی که کمتر علاقه نشان دهد بکلی قطع (معمولا در وقت ناشتای صبح و غذای چاشت) در عوض با پیاله شیر داده شود. بعدا بوتل وقت دوم و بالاخره در صورت

انکشاف بیشتر بوتل وقت سو م را نیز قطع نمایند. بیشتر اطفال بوتل وقت غذای شب خود را دوست داشته و به آسانی وزودی به ترک آن تسلیم نمی شود. عده اطفال دیگر عین احساس را در مورد بوتل شیر وقت صبح دارند.

باید گفت که میل و رضایت طفل باشیر خوران بوسیله پیاله دائم ثابت نمی باشد زیرا اکثر کشیدن دندان و یاسر مایه خوردگی طفل را بر آن میدارد. قادر خلال آن اوقات بیشتر بشیر بوتل تمایل پیدا می کند، لهذا شما هم (والدین) ضرورت طفل را درین حالات پیروی و مراعات نمایید البته آن تمایل که طفل را قبلا وادار ساخته بود بوتل را ترک نماید وقتی که احساس بهبود نمود و با آن نقیصه مرفوع گردد دو باره با شیر پیاله رجوع خواهد نمود.



زنها فقط دوست داشتن را دوست دارند و بس با آنها از وفا داری نباید صحبت کرد. (ها بزی دور وینه) نایاب ترین چیزها صمیمیت و یگانگی است و نایاب تر از همه صمیمیت زن در خانواده اش می باشد. بر خلاف گمان مردم مهربانی و هفتابی زن رابنده دلهاست، نه خشکی او. (ولیم شکسپیر)



عیادت بیمار

بخت و بیز

کثلت

ابتدا - ۱۱۰ گرم شیر را بجوشانید و بگذارید که سرد شود. آنگاه، ۱۵۰ گرم نان سفید را در آن تر کنید و نیم کیلو گوشت ران بی استخوان را دو بار آزمایش کنید و در ظرفی بریزید و یکدانه پیاز را رویش رنده



کنید. نان سفید را که در شیر تر کرده اید، بعد از آنکه گوشت را از ماشین خارج نمودید، آنرا نیز ماشین کنید و بالای گوشت و پیاز بریزید. دو دانه تخم مرغ را با نمک و مرچ کافی اضافه کنید و با دست الک خارج سازید و در ظرفی بمانید. سپس هر بار مقداری از مخلوط را بردارید.

بقیه در صفحه ۵۷

که تمایل و صمیمیتی بیشتر به او دارید میتوانید برایش کتاب یا چیزهای دیگر ببرید تا هنگام تنهایی خود را سرگرم کند. اگر بیمار در منزل بستری است مواقعی که معمولاً استراحت میکند یا میخواهد مزاحمش نشوید اگر به عیادت کودک بیماری میروید حتماً برایش اسباب بازی یا کتاب مخصوص صبر بپزید تا خرد را سرگرم کند. ضمناً به خاطر داشته باشید که شخص بیمار بسیار حساس است پس آنچه را می خواهید بگوئید کاملاً بسنجید.

ملالی هما (فضلیار)

وقتی به عیادت بیمار میروید با صدای بلند صحبت نکنید. ادب حکم میکند که درباره سلامتش چندسوال مختصر بکنید ولی درین باره نباید از بیمار زیاد سوال بکنید. البته اگر بیمار اصرار دارد در باره بیماریاش توضیحات زیاد بدهد باید با توجه سخنانش را بشنوید به هیچ وجه در باره بیماری که بیماری شبیه به او داشته اند در باره اینکه به اثر بیماری های سخت در گذشته اند در باره بدبختی ها و حوادث صحبت نه کنید بر عکس باید پاسخخان امید وار کننده روحیه او را تقویت کنید. اگر بیماری که مدتها باید بستری باشد شما که به عیادت وی میروید

در باره مسافرت تهائی که در پیش دارید مهیا نپهائی که رفته اید. خوش گذرانی ها و خرید ها و خلاصه خوشی هائی که سلامتی جسمی و روحی تان باعث شده که شما از آنها بر خوردار شوید باید صحبت نه کنید زیرا او پیش از پیش متوجه میشود که از چه نعمتهائی محروم شده و فوق العاده افسرده خاطر می شود. اگر بیمار تنها ست و تنهایی آزارش میدهد بیشتر به عیادتش بروید و مدت زیاد تری در کنارش بنشینید. اگر بیمار یشن طوری است که زود خسته میشود و احتیاج بیشتری به استراحت دارد عیادت شما باید بسیار کوتاه باشد. شما میتوانید به بیمار بیشتر گل ببرید. در صورت



دو نمونه از مودها لباس پائیز

پوهنمل غلام جیلانی

چگونه میتوانیم از عصبانیت های بیمه وارد جلوگیری کنیم؟

کج خلقی تند مزاجی و عصبانیت که همه آن اشکال مختلفه خشم بحساب میروند از جمله هیجانات ناگوار و غیر مطلوب بوده و نظایران در اکثر مواقع به ضرر انسان تمام میشود. هر کدام ما خواهی نخواهی بانواع و اشکال گوناگون خشم آشنا بوده و انسان در هر سن و سالی که باشد گوناگون خشمگین میشود عصبانیت نشان میدهد و کج خلقی میکند حتی اطفال در مواقع مختلف خشمگین میشوند مثلهی چگونگی ظاهر این هیجان باسن و سال فرق میکند زیرا نشان همنکه آهسته آهسته رشد کرده و به جوانی

نزدیک میشود صورت نهایی هیجانات را چنانکه کلتور و ثقافت جا معه مربوطه اش ایجاد میکنند یاد میگیرند مثلا ما اینرا می آموزیم که در کجا باید کج خلقی نکنیم و در چه موقعی با صدای بلند خنده راسرندیم اما مشکل عمدتاً هر کدام ما این است که ماحمسه نمیتوانیم خود را از تاثیر هیجانات مختلف کاملاً برکنار نگه داریم و بعضا چنان اتفاق می افتد که هیجان بر عقل و منطق غلبه حاصل میکند و با نتیجه سلوک از ماسر میزند که بعد ها پشیمانی بار می آرد. چنانکه هیچ معلولی بی علت نیست سلوک



در حالیکه سی سال از عمرم میگذرد والبته بگفته بعضی ها سرد و گرم روزگار را هم چشیده ام ولی تاهنوز موفق نشده ام که به یگانه آرزوی خویش برسم.

شاید پسر سید که این چه آرزویی خواهد بود که برای من این قدر مهم و با ارزش است. به شما معلوم است که سعادت و خوشبختی يك انسان زمانی میسر میگردد که تشکیل خانه و خانواده را داده و این کانون آرام خانوادگی است که انسان را جرئت می بخشد تا در وظایف خویش هر چه بیشتر سعی نموده و برای مردم و وطن خویش مصدر خدمت گردد. ولی افسوس که من از این کانون محروم هستم

نامه های رسیده

دازند و بهر شکلی که استعداد در ایشان سراغ میشود به مردم مملکت خود مصدر خدمت شوند.

پیغله سیمای از ولایت مزاره

نامه شما به اداره مجله زوندون رسید امید وارم که همکاریتا را با مجله ادامه بدید.

نیاغلی زلمی از شهر نو:

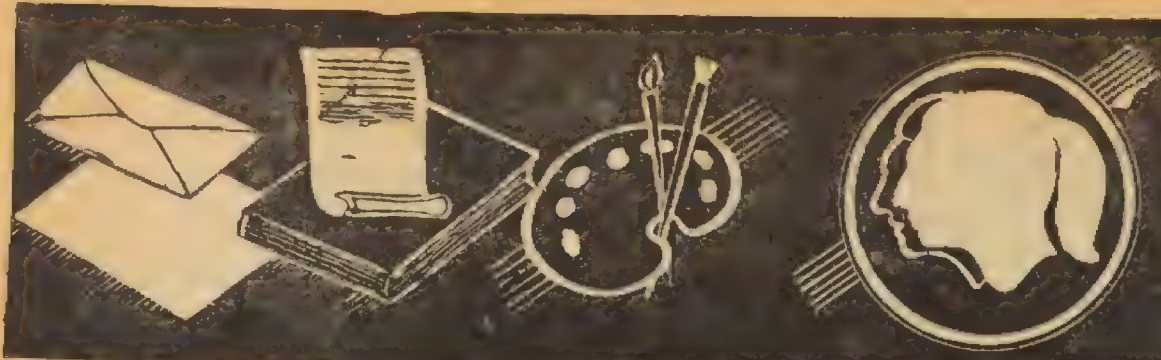
مضمون شما به اداره مجله رسید اگر کمی بیشتر مطالعه کنید مضامین بهتر خواهد نوشت به امید موافقت شما.

ژوندون

نیاغلی علیاورد (اخر) متعلم صنف یازده لیسه صنایع کابل نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر اینهم قسمتی از نوشته شما.

در جامعه چون افغانستان که تازه در راه ارتقاء قدمی بجای برداشته است نقش جوان و روشنفکر بیشتر از همه احساس میشود.

جوانان با درک مسئولیت های اجتماعی خود آراسته با او صافی منجبت يك جوان واقعی سعی نمایند تا در هر موقعیت که قرار



جوان هنرمند

توفیق فیاضی جوانی که در جشن جمهوریته منعقد لیسه غازی بالاجرای کنسرتی با فتخار جمهوریته جوان ما مورد استقبال شدید



تماشا چیان قرار گرفت . اوعقیقه دارد که هنر موسیقی و آوازخوانی را در خدمت جمهوری جوان و بالائر بخد مت مردم نجیب کشور بکار اندازد.

اوکه هجده سال دارد و اینک در صنف ۱۲ لیسه غازی مشغول فرا گرفتن تحصیل است تا حال چندین آهنگ سروده و میخواهد بزودی آهنگ صدای آبشار خود را با چند ترانه دیگر در رادیو ثبت نماید.

توفیق فیاضی در جشن جوانان که به افتخار جمهوریته در لیسه غازی ودر پوهنتون کابل دایر شده بود کنسرت هایی اجرا نموده است. و که طر فدار تد ویر پور د های مسلکی در فن موسیقی و پیشبرد امور تد ریس این رشته برای جوانان است امید وار است تا در بر تو نور در خشان جمهوری

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۴۷

صنعت ماهیگیری

علاقه گرفته بعضی برای تفریح و برخی برای امرار معاش به این کار دلچسپی گرفته و به آن مشغول اند.

شکار ماهی نه تنها توسط گروه های کوچک از ماهیگیران صورت میگیرد بلکه یک عده از اشخاص در این راه سرمایه گذاری نموده و با کشتی و وسایل مدرن امروزه توانسته اند فایده های را بکار بیاورند.

این فابریکه ها نه تنها ماهی ها را بصورت (کانزرو) به بازار عرضه میکنند بلکه از روغن و استخوان آن نیز در صنایع مختلفه کار میگیرند.

واز فروش آن مبالغ هنگفت و قابل ملاحظه ای بدست می آورند.

در عکس ها شما سه نفر از ماهیگیران رامی بینید که به شکار مشغول اند.

بقیه در صفحه ۵۷



صنعت ماهیگیری هم زمان بادیگر صنایع در کشور های اروپایی پیشرفت قابل ملاحظه نموده است. یک تعداد زیاد مردم به این شکار



موقعیکه ماهی بزرگی را با وسایل ساده دست داشته شان از آب بیرون میکشند

اگر انسان خوشبخت است و از زندگی لذت می برد و با خیال راحت حیات خوش خانوادگی خویش را میگذراند و تنها با داشتن پول ثروت، خانه و موتر نبوده بلکه باحد نظر، توافق روحی، داشتن حسن اعتماد به نفس و وظیفه شناسی است که خانواده را خوشبخت می سازد و آنها را امیدوار به زندگی آینده میسازد. من این چند سطر را برای آن دوستم تا خانواده ها یکبار با چنین ناز هایشان که خلاف قانون تربیت و قانون مدنی است متوجه عمل خود گردند. و نگذارند که حیات و زندگی آنها را که میخواهند از آن لذت ببرند را برای خود در سبیل دهند و از نعمت گرم خانواده کی بهره مند و پر خوردار گردند محروم شوند.

امید است با نشر این نامه با میل هایکه باعث بدبختی فرزندان ما میشود متوجه اعمال خود گردیده و بیشتر از این مانع تشکیل خوشبختی آنها نشوند.

م - ن از کندز

بنام علی احمدولی از لیسه حبیبیه:
نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید. انستقاده شما در مورد فیشن ومود های نا پسند که امروز رواج دارد بجا بوده امید داریم آنها را که از این چنین مود ها پیروی میکنند جدا خود داری نمایند. در انتظار نامه های بیشتر شما.

پیقله زرغونه از لیسه آریانا:
نامه شما که عنوانی مدیونیت بجله ژوندون تحریر یافته بود به اداره مجله رسید. موضوعیکه شما انتخاب نموده بودید باریارد در مجله چاپ شده است.

امید داریم که با مضامین جدید و جالب همکاریتان را با ما ادامه دهید.

شماره ۳۱

مردی بانقلاب

احساس میکنم که پدرم از تمام جریان باخبر باشد. او تقریباً شب گذشته را در بیرون منزل گذشتاند و من تا وقتی بیدار ماندم که او بخانه برگشت رنگ از صورت پدرم پروراز کرده بود و حکایت کرد که تمام ساعات شب را پیاده گردی کرده است از روی گل ولای که به موزه هایش چسبیده بود، میشد به حر فهایش باور کرد.

احساس میکنم که پدرم از تمام دیک اظهار داشت: گرچه من راجع به پدر شما معلومات ندارم و او شما را درست نمی شناسم ولی با اینهم باور نمی کنم آدمی باشد که هر گاه مطلبی راجع به برادر تان بداند آنرا با سکوت تحمل کند. راستی چرا برادر تان نسبت بمن رفتار غیر دوستانه دارد؟

ایلا سوشرا تکان داد: نمیدانم برای دفعتا تغییر کرده است تصور میکنم اساس این تغییر او همین زندگی جدیدش باشد. اگر اوشغل آبرومندی

تا اینجا داستان :

کتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موژی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوابارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد، اما ایلا بنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیروفته خوا هشی می نماید مقرری برادرش واقف نگنند اما مایتلند تقاضای او را رد مینماید - ایلا مایوسانه با جانسن اتاق ما یتلند راترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سنه میشود.

دارد پس چرا نام مستعار برای خودش اختیار کرده است.

ایلا نمیخوا ست دیک گاردون رابه اسم آقای گاردون خطاب کند و همین مطلب باعث خوشحالی فوق العاده دیک گردید. زیرا دیک متوجه شد که رفتار ایلا بسیار صمیمانه است. ایلا جای رابه روی چمن ترتیب گرفت یک روز گرم و آفتابی بود ایلا دیک و جانسن را دومعاون جدی

یافت وضع رای همچنان خصمانه باقی ماند دیک کوشید فضای بهتری ایجاد شود پس از چند نوبت آزمایش سریع و تلاش پیوده برای تغییر دادن وضع او گاردون از کوشش خود دست کشید حتی حضور جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانها به دور مانده بود برای رفع تشنج مفید ثابت نشد که سری نزد شما زده احوال تان را بگیرم.

جان بنت غمگین کنان به رای گفت چوکی خود را به آقای سر جنت الک بگذرد. الک حرف بنت را تصحیح کرده مقتش بگوید. عجیب است بسیاری از مردم تصور میکنند من سر جنت شده ام نه از شما تشکر می کنم نه میخواهم ایستاره بمانم. داشت ترفیع شما عده زیادی از قاچاقچیان و کیسه پران را پو حشمت انداخته است آقای الک.

الک جواب داد: آری مخصوصا اما تورا را ترسانده است و آنگاه با فروتنی به حرفش ادامه: در غیر آن ارتقای من به یک رتبه بالا تر هیچگونه سرو صدای تولید نکرده است علاوه بسیار پوکسر های بی عرضه هم پیدا میشوند که از طریق تهدید و تخویف و دستبرد ها زندگی شانرا تامین کرده و هم بسیار زنهای جوان و قشنگ پیدا میشوند که سالون های قمار و دانس خانه هارا اداره میکنند... خون بصورت رای جمع شد الک در ختم کلامش منتظر جواب رای نشد و متوجه دیک گاردون گردید.

«جناب رئیس من ما یلم هفته دگر یک روز مرخصی بروم آیا چنین چیزی امکان دارد؟ یک ناراحتی کوچک فامیلی دارم.»

دیک که تا آن دم نمیدانست دوستش اصلا خانواده ای داشته باشد فوق العاده ناراحت شد و با احساس متاسف

دیک آهی کشیده گفت: آری مشکلی برای من پیش آمده و اگر خواسته باشید بشما شرح میدهم. مادموازل بنت یک لحظه ما را اجازه مید هید؟ دیک از جایشت پر خاسته همراه الک روان شد الک باهیجان ولی آهسته گفت: در ساعت یک صبح در عمارت لارد فارمیلی دزدی شده است و بقه ها کاپی قرار داد را ربوده اند.

ایلا دزدانه تغییرات قیافه دیک را میدید. اما طوری معلوم میشد که مطلب اظهار شده از طرف الک کدام تأثیری بالای او نکرده باشد دیک دو باره به طرف میز پر گشت و اظهار داشت: متاسفم که باید شما را ترک کنم موضوع الک مرا وادار میسازد که در شهر باشم.

نگاه دیک به نگاه تأثیر بار ایلا بر خورد که تلافی از کف دادن چندین ساعت را مینمود. دیک به سرعت خدا حافظی کرده حرکت نمود. در داخل موتر الک شروع کرد به گفتن تفصیل واقعه:

- لارد فارمیلی روز اخیر هفته را در عمارت خود در داخل شهر سپری میکرد.

جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانان بدور مانده بود برای رفع تشنج مفید نا بت نشد او ضمن صرف چای بمنظور رفع حالت کسرت مجلس اظهار داشت: بدترین وجهه در شغل وکالت دفاع اینست که او نمیخواست اصلا به این شغل دست بزند احتمالا این مذاکرات بی نتیجه را در ذهن خود حک میکند.

دیک پیش از آنکه شروع بحرف زدن کند، پارچه نان را مسکه مالیده سپس اظهار کرد: من بطور قطع حافظه خوب دارم که در مواقع مشکل و حالات بحرانی بمن یاری میکند. رای دفعتا از جایی که نشسته بود دور خورده فاتحانه فریاد زد: آنجا را ببینید. ملاحظه فرمائید که سر درسته جاسوسان او در آنجا ایستاده است. الک وفادارش را تماشا کنید.

تاتمام



د دښمن خبرې

سخي، انتظار

د خاوري سره مينه

گټورو پلانونو د تطبيق لپاره لار ه اواره کړو او په گړندي ډول مگر په کامل تامل او تفکر سره دپاڅه نصايمو لپاره عملي جامه ور واغونډوو. د پيغلو، ميرمنو، ځوانانو او سپين ږيرو وظيفه ده چې ددې خاوري د اراد تمنو غړو په حيث په هره څانگه او هره وظيفه کښې چه وي، په رسمي او غير رسمي موسساتو، شخصي تشبثاتو بالاخره په هر ځای او موقع کښې چه وي او هر څو مړه قدرت چه لري ددې مقدسي خاوري د ښکونې او ددې ټولنې د فلاح، روښاني آيندې او پرمختگ لپاره خپله وسه ونه سپموي.

يقين دی چه نوي نظام زمونږ په کالېوت کښې نوي روح پور کړی او د دی ساه پښوونکي کلي (جمهوريت) په رڼا کښې زمونږ ټول حساس او پوه وطنوال خپلې دندې پيژندلې او ډاډه يو چه په گډ کوشن او څو اړخيز و همکار يوله برکته به له خيره سره دا وطن آباد او خلک به يې ښاد اوسي.

دادی د پښتو د فولکلوريکو ادبياتو له آرتي سيني نه د خاوري سره د مينې خو په زړه پورې لنډې دهمدي ارزو دسر ته رسولو په تکل گرانو لوستو نکو ته وړاندې کوو چه خپله تنده پري ما ته کړي.

وطن زما دتن جامه ده
دتن جامه به لکه گل غونډی سماته
وطن می- بڼی دی د سرو گلو-
زه یی بلبل دگل پر بڼی ناری وهمه
وطنه زيری می در باندي
چه ټول ځوانان دی پر نامه سسر ورکويڼه

وطنه ستا په مينه مسست يم
که ستا په مينه می سر څي لویي به کړم

هيواد بيرته پاتې او زمونږ دټو لي ژوند دنورو خلکو له ژوندانه څخه وران خراب اود زړه سوي وي دي. مونږ بايد پخپله پر ځان باندې زړه سوي وکړو، دځان علاج پخپله وکړو دا حياجي شپې ورځې مو ډيري تيري کړي دي، د هر چا څخه مو پورونه اخيستي، دو مړه پور وړي شو چه خلاصول يې گران ښکاري اوس نو بايد پخپله مټي راو نغاړو او دخپل کار محصول په خپله وخورو خوند توي واخلو او ژوند ته رنگيني ورکړو.

د خاوري سره مينه او علاقه دا، ايجابوي چه بواقعا خپله مينه ورته ثابته کړو دتيرو زمانو دو يارو نو، او افتخارا تو په ساتلو سره بايد دغه دويارنې پانگي زياتي کړو، صرف

په هغو باندې اتکا او اکتفا دسليم عقل وجدان نه مني، بلکه دحساس انسان تقاضا د لازياتو افتخاراتو د گټلو او لاس ته راوړلو پسې تلوسي کوي اومونږ بايد د عصر دايجا پاتو سره سم بيا هم خپله مينه ثابته کړو اوددې ثبوت لپاره د جمهوري نظام عظيم بدلون چه دهر راز ابتکار لپاره مخه خلاصه کړي ددې اثبات لپاره هم په بڼه توگه زمينه مساعده کړي چه دژوندانه په مختلفو ساحو کښې زمونږ وطنوال سپم شي اودا بيرته پاتې هيواد د عصر دکاروان سره يو ځای کړي.

دسر ښندنې اوسنې تعبير دادی چه دخپلو شخص گټو څخه دا اجتماع د بهبودي لپاره تيرشو، د دولت د

او دا ټول بري او برم د خاوري سره د مينې او مفرطې علاقې څخه سر چينه اخلي د خاوري سره مينه اوس زياتره ددې مستلزم دی چه له يوې خوا يې په سا تلو کښې قربا نيو ته تل تيار او سو او له بلې خوا يې آبادي، ودانې، شهرت او معرفي لپاره خولي تويي کړو زيار او زحمت وباسو.

اوس چه به هيواد کښې د جمهوري ښکلي او په زړه پورې نظام ټينگ دی دهر افغان وظيفه ده چه په صداقت او پوره پاکي سره د هيواد آبادو لو په لوی نهضت کښې برخه واخلې دا نظام هر چا ته واړ وکړي چه تروسي ووسي پوري ددې سپيلخي خاوري خدمت وکړي او دټو لنې په وړاندې خپله انساني او افغانيت دنده تر سره کړي.

د خاوري سره مينه، عشق او علاقه ددې مستلزم دی چه څو د غرضي او خود پرستي تر پښولاندې کړي، وطنوا لوته د ضرر رسو لو مقهوره له ماغزو څخه وبا سو او د يوگم ژوند، عالي مفکوري په پيروي ددې بيرته پاتې وطن داعتلا لپاره گټور خدمتونه وکړو.

د خاوري سره مينه داغو اړي چه لاس تر زړني لاندې کښيښو، طلايې وخت هسي بي گټې له لاسه ورنکړو دژوند دهرې لحظې څخه اعظمي استفاده وکړو دخدای درضا او د خدای د مخلوق د رضا په لاره کښې هلې ځلې وکړو سپيلخي وجدان په پيروي دقوي عزم او ايمان په تکل په مشکلاتو باندې بري وموو، نور دچا دا بيبغورا ونه منو چه زمونږ

هغه سپيلخي ټاټوبي چه د هغې په غير کښې انسان لوی شوی اووده کړی وی، دهغې په سينه کښې يې ځا پوړی کړی وی، دهغې مقدسي خاوري دپاسه چه يې د قدم وهلو چم ياد کړی وی او په هماغه فضا کښې يې تنفس کړی وی واقعا پري زيات حقونه لري، هماغو مړه حقوق چه ميندلي او پلرونه يې په خپلو زامنو او لوني لري.

دولس گم کور، شريکه مينه (هيواد) دی، دهيواد په فضا او هوا کښې مونږ هست شوی يو، زمونږ دروزني زانگو دغير تونو د لږزو لو ټاټوبي دغزتو نو او ويارو نو مرکز همدغه خوږ (وطن) دی چه زمونږ پت گڼل کيږي او زمونږ دهغه پت ساتلو لپاره خپله هستي قربانوو. لوی احمد شاه بابا سره ددې چه لوی فتوحات يې کړي او په هغه وخت کښې چه په کامله بريالۍ توگه د مرهټو لښکري ته يې ماتې ورکړې نو نشي کولی چه خپل وطن هير کړي، خپله يې هلته دی مگر په سترگو، سترگو کښې يې د پښتونخوا دلوړو غرونو عظمت ترسيميږي، نو ځکه وايي چه:

د ډيلي تخت هير و مه چه را ياد شي.
زما دښکلي پښتو نخوا دغرو سرونه

په افغاني کلتور کښې د خاوري سره مينه ډيره ژوره فلسفه او لرغوني تاريخ لري افغانان د تاريخ په اوږدو کښې ښودلي چه دنړۍ ډيرو باقوتو او مغورو هيوادونو ته يې دمقابلي په ډگر کښې ماتې ورکړې دي. ديوناني اسکندر د عظيمو لښکرو په لاره کښې موانع دچاله لاسه پوره نه وه خو دلته يې غاښونه لوښيدلي دمغولو ويښي دلته توي شوي دي او دولوي برتانيي استعماري فوځو نوته دهمدي خاوري زامنو ماتې ورکړه،

عرض تبریک

منسوبین د افغانستان با نک بهترین

تبریکات خود را بمناسبت حلول عید

سعید فطر بحضور موسس جمهوریت و رئیس

دولت بناغلی محمد داود و کافه ملت نجیب

افغان تقدیم میدارند .

مشوره میدهد

برانشیت چه نوع مرض است ؟
محمد اسلم از مزار شریف

پر سنده عزیز !

برا نشیت عبارت از التهاب
قصبات است که این التهابات در
شش ها بوجود می آیند که اکثراً
از اثر سرما خوردگی ها بوجود می آید
این مرض بصورت حاد و مزمن
میباشد.

تداوی مرض برا نشیت از نظر
اهمیت مرض و طیفه طبیب است
و خود سرانه پن داختن به تداوی
علاوه ازینکه نتایج وخیمی برای
مریض تولید می کند نتیجه هم بدست
نمی آید.

تینیا چه نوع کرم است ؟

محمد اسحق

کرم تینیا یکنوع کرم های هموار
و استوانه ای شکل میباشند که
بعضی شان پرازیت های انسانی
و بعضی دیگر آنها پرازیت های
حیوان را تشکیل می دهند این کرم
ها بشکل کاهل یا شیفره باعث
امراض گوناگون می گردند.

کرم های تینیا انواع مختلف دارند.

موی سرم در وقت شانه زدن
می ریزد. لطفاً علت و تداوی آنرا
معلومات دهید .

عبدالرسول

ریختن موی سر علل زیاد دارد
و یکی هم استعمال صابون های مختلف
است .

بهتر است شمانزد یک متخصص
جلدی مراجعه نمایند تا علت را
پیدا نمود و بصورت اساسی تداوی
نماید. تداوی ها خود سرانه نتیجه
منفی بار می آورد .

چگونه میتوان از تسمم جاو گیری کرد؟

برای صرف کردن آماده ساخت
۳- غذای کانسرو شده را بعد از
باز کردن قطی آن باید دقیقاً مشاهده
نمائیم تا بوی و رنگ آن تغییر
نخورده باشد.
تسمم از اثر مواد فاسد شده
غذائی مخصوصاً غذا های یی که در

تسممات عبارت از حوادثی است
که بعضاً در اثر خوردن بعضی غذا ها
و غیره که دارای مقدار کم و یا زیاد
مواد سمی باشند بوجود می آید.
اکثراً استعمال دوا ها به مقدار
زیاد نیز بدون مشوره دکتور
تسمم را بار می آورد. منشاء
تسممات طوریکه ذکر شد مختلف
بوده و در اثر استعمال دوا های خود
سرانه، میوه جات و غذا های غیر صحی
و آبهای کثیف تولید می گردد.
اعراض و علائم تسممات از همه
بیشتر علائم معدی معانی، درد های
شدید بطن، استفراقات، اسهالات
و ضعف عمومی بوده و انواع مختلف
دارد که ازان جمله چند نوع آن
ذکر می گردد:

۱- تسمم غذائی :

این نوع تسممات در اثر خوردن
غذا های غیر صحی و مخصوصاً
میوه جات و سبزیجات که مطابق به
شرایط صحی شستشو نشده باشد
بوجود می آید. نقش مهم تر دادرین
تسممات خوردن بعضی از انواع
سمارق ها تشکیل می دهد.
علاوه بر آن خوردن غذا های
کانسرو شده مثلاً گوشت و غیره
نیز بعضاً باعث بروز تسممات می
گردد. زیرا باسیل های مرضی در آن
بعد از باز شدن بفعالیت آغاز نموده
و غذا را فاسد می گردانند. پس
برای جلوگیری ازین نوع تسممات
کسانی که غذا های کانسرو شده را
صرف می نمایند باید نکات آنرا
در نظر داشته باشند :

۱- بعد از باز کردن قطی باید
غذای محتوی قطی بصورت فوری
صرف گردد.
۲- اگر مقدار غذای داخل قطی
زیاد باشد در انصورت بهتر است
بعد از باز کردن قطی فوراً غذای آنرا
درین ظرف شیشه ای انداخته و

آیا وزن بدن شما نور مال است ؟

وزن بدن یک شخص نور مال چه اندازه باید باشد؟ نزد بعضی ها فور
مولی و جود دارد که می گویند باید وزن بدن مساوی باندازه قد (به حساب
سائتی متر) منفی صد باشد. در حالیکه این عملیه تنها برای اشخاصی
که به سنین جوانی قرار داشته باشند و دارای وزن متوسط بدن
باشند حساب شده می تواند باشد. شما اندان اتحاد شوروی
برای معلوم نمودن اندازه حقیقی وزن می کنند که ازین قرار است:
وزن نور مال مساوی قد به سائتی متر ضرب در حجم دوره سینه بر
۲۴۰ میباشد.

موتور تیز رفتار برقی



در یکی از شفاخانه های موسی برای انتقال مریضان و سا مان
شفاخانه موتور تیز رفتار برقی مخصوصی بکار انداخته شده. این
موتور برقی امور مربوط به ارتقای طبین اداره مرکزی و تمام سرویس
های طبی شفاخانه را با سرعت انجام می دهد.



فانتیژی خارجی
نوشته پیتز نا کو موف

ترجمه غالمغالی

آرام و غریبانه

مردی آرام تر و شکسته نفس تر از او نمیتوان پیدا کرد، در هیچ جایی کار نمیکند. او تمام قوای ناچیز خود را وقف هنر و مخصوصاً ادبیات نموده است، او خود را با علاقه زیاد اعتراف میکند که قوای او ناچیز بوده، قدرت آنرا ندارد که به اوج ترقی و سر منزل مقصود برسد، بلکه هنوز روی تپه های کم ارتفاع و همواری های جهان هنر قدم میزند. ادبیات از نگاه او به نا بیهوده ها ضرورت ندارد. بلکه استعداد های متوسط و حتی ضعیف مثل او برای ادبیات کافی است. او در مراکز ادبی، تیا ترها، کمیته مناویو نویسان و غیره دیده نمی شود، میگوید: مرا چه کار است به جا های عجیب و در میان بزرگان قرار گرفتن.

محل مورد نظر او اداره جراید، مجلات روزنامه ها هفته نامه ها ماهنامه است. گرچه هنوز به شهرت نرسیده. حالا بیایید فعالیت های قهرمان خود را از نزدیک مشاهده کنیم او خیلی با احتیاط، آرام و خاموشانه وارد دفتر مدیر مسئول میشود و پادهن نیمه با و متبسم از اینکه مزا حم شده است و وقت گرانبهای او را تلف کرده است معذرت خود را با جملات نرم و پراز ملاطفت اظهار میدارد. بالا پوشی بتن دارد که آرنج هایش از شایستگی آستین آن بیرون آمده کمری های بو تشکیج شده و بتلانش رنگ اتو را بخود ندیده است، آدم فقیر آرام و محتاجی بنظر میرسد، از میان بکس چرمی رنگ رفته خود کاغذ ها را بیرون میکشد آنرا دو

گوشه میز مدیر مسئول میگذارد، بعد با نگاه های پر از التماس به مدیر مسئول نگاه میکند. مدیر مسئول نوشته های او را بر میدارد و میخواند، میگوید:

— هوم ... خوب ... آنقدر بد نیست ... به هیأت تحریر می سپارم تا نظر بدهند، اگر موافقت کردند نوشته های تا آنرا چاپ میکنیم.

قهرمان داستان ها با چشمانی که هر لحظه انتظار ریزش اشک از آن پرده میشود بطرف مدیر مسئول دیده می پرسد:

— تشکر مدیر صاحب ... تشکر از اینکه چاپش میکنید ... من قبلاً تشکراتم را اظهار میدارم ... میدانید ... من بیکار هستم ... همین یگانه مدرک عایدات برای من خواهد بود ... زخم هم يك اندازه مرطوب است ... سه طفل دارم ... سه شکم که از من نان میخواهند ... در کدام گوشه مجله اگر جایی برای نشر این مضمونک پیدا کنید ... فرق نمیکند که حتی در صفحات آخر مجله باشد ... من پشت این حرف ها نمیگردم.

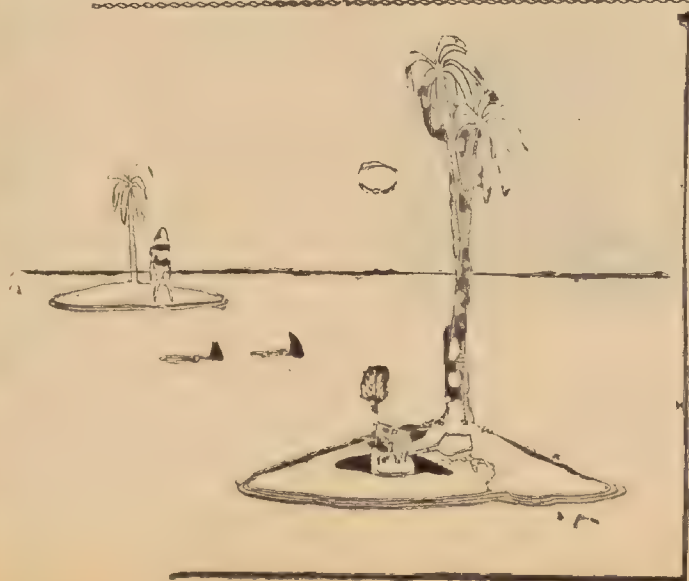
مدیر آن مسئول مجلات و جراید معمولاً آدم های سختگیری هستند. انسان بعضاً تصور میکند که قلبش از سنگ ساخته شده زیرا با استعداد های جوان، خام و مزا حم رویه خشنی دارند و لی چه میشود اگر به این بیچاره کمک شود ... مدیر مسئول تصمیم گرفت نوشته هایش را چاپ کند، همیشه زیر تاثیر وضع پریشان او نوشته هایش را چاپ کرده بود. با خود میگفت بیکاری

نکته ها
آنچه يك دختر میگوید مهم نیست، مهم آن چیزی است که او زیر لب آهسته آهسته زمزمه میکند.
— نگهبانین دختر و ماهی مشکل است.
— من دو زمان گریستم دفعه اول وقتی که خودم از دواج کردم دفعه دوم وقتی که دخترم از دواج کرد دفعه اول بحال خود گریستم و دفعه دوم بحال دا ماد م.
فرستاده: م، ق صاعد

نمایش های يك پسرده یی حتی در کنسرت ها و لی وضع او در برابر مدیر مسئول مثل سابق بود، با همان بالا پوش و همان بوت ها و همان قیافه و نگاه گریه آلود وارد دفتر میشد و نوشته را روی میز مدیر مسئول میگذاشت.

در یکی از روز های زیبا و آفتابی مدیر مسئول مجله در کوچه هادنبال خانه کرایبی میگشت، خانه سابق نمناک بود و او را مریض ساخته بود. در یکی از محلات اعیان نشین در مقابل خانه قشنگ و گانکریتی دو منزله که بسبب عالی رنگ شده بود يك موتور تیز رفتار آخرین مدل برنگ خاکستری ایستاده بود و در عقب جلو مو تر قهرمان آرام و فقیر فانتیژی مایعنی همان کسی که با گردن کج و چهره اندوهناک مضمون می آورد نشسته بود، مدیر مسئول و قتی که او را دید تعجب کرد، چشم های خود را مالید، آیا چیزی را که میدید حقیقت داشت ... آیا این همان نویسنده تازه کار فقیر و آرام است که سه شکم را نان میدهد و بیکار است؟

مدیر مسئول گفت: نه ... ناممکن است، این شخص حتماً کدام آدم بقیه در صفحه ۶۰



بدون شرح

عرض تبریک

شرکت سهامی میوه پاک پروران عید
سعید فطر را به پیشگاه بانی و موسس
نظام نوین جمہوریت افغان
و کافہ هموطنان گرامی تبریک
عرض نموده، ترقی روز افزون
کشور عزیز را تحت قیادت
رئیس دولت و صدر اعظم
شاہی محمد داؤد از بارگاہ
ایزد متعال استدعا
مینمایند



ورزشکاران لیسه عایشه درانی



والیابلیست های لیسه عایشه درانی

وقتی انسان داخل اداره لیسه عایشه درانی میگردد، یگانه چیزی که توجه را جلب مینماید الماری است که در میان آن چند عدد کپ بازوق و سلیقه خاص گذاشته شده، در نخستین دیدار انسان بیاد روزهای می افتد که ورزشکاران ما تشویق میشدند و بعد از موفقیت کپ های رامی گرفتند، به آن میبایستند خوشی ها میکردند و جشن ها می گرفتند، ولی درین چندین سال اخیر وضع ورزش طوری بوده که همه جزء مایوسیت ورزشکاران چیز دیگری بیار نیارده، و هر روز یک به بر عمر ورزش در کشور گذشته بدون آنکه قدمی بسوی پیشرفت بگذارد گامی به عقب گذاشته و چندتن ورزشکاریکه دریک لیسه موجود بوده همه زاده ذوق و علاقه ورزشکاران بوده که بهمیدان حاضر شده تمرین نموده و از یکسو صحت خویش را خوب نگه داشته و از چنانی هم و قتی کسدام مسابقه از طرف مکتب گرفته شده افتخاری به مکتب خویش کماپی نموده.

خوشبختانه اکنون وضع قسم دیگری شده و بخود رنگ و رخ قناعت بخش گرفته چون نهال های امید دران غرس شده که آرزوی چنین ثمرش را همه کس یقین دارد و میدانند که این نسو با و گان کا نون علم و معرفت روزگاری به درختان انبوه میل شده مورد استفاده مردم کشور ما قرار خواهد گرفت.

این روزنه امید که خانه تا ریک ورزشکاران را فروزان ساخته و به همه آنها جان بخشوده همانا بر قراری رژیم جمهوری

کشور پیدا کرده و میگویند که اگر این خواسته های ما جامه عمل بپوشد هیچ تیمی را قدرت گرفتن قهرمانی از لیسه مان نخواهد بود. قبل از آنکه خواسته ها و دردد دل آنها را تقدیم دارم از گذشته ورزش درین لیسه چیزی تحریر نموده بعدا به مطلب اصلی تماس خواهم گرفت.

لیسه عایشه درانی که فعلا دارای دو تیم که یکی آن تیم والیبال و دیگریش با سکتبال

است میباشد از بد و تاسیس در لیسه های نسوان که تقریبا بیش از سال میشود این لیسه بهترین ورزشکاران جامعه تقدیم داشته و سالهای متعددی در درانی خواهد داشت ابتدا دختران والیبال و در رشته ورزش که عبارت از باسکتبال والیبال است قهرمانان داشته و کپ ها و ولی باسقوط ورزش که درانی جنگ دخی بعضی از لیسه هادریک مسابقه صورت گرفته بود.

لیسه عایشه درانی نیز چند سالی عدم موجودیت ورزشکاران را دارا بوده و با داشتن بهترین استعداد های ورزشی و باسکتبال و والیبال نداشت تا آنکه بعد از چند مقامات مربوط متوجه شدند که جنگ سال قبل شده و این نباید بالای سر نوشت چنان دوره دیگر تأثیر اندازد بار دیگر در راد لیسه های نسوان بر جود آورده و با لیسه عایشه درانی از هیچ لیسه عقب نماند و بهترین ورزشکاران را تقدیم داشته چنان چندین سال ورزشکاران این لیسه افتخار لقب قهرمانی را کماپی کرده اند و با نیز این لیسه دارای بهترین ورزشکار هم در والیبال و هم در باسکتبال از هیچ لیسه عقب نخواهد ماند و ورزشکاران این لیسه معتقد اند که اگر کدام مسابقه میان تیم



باسکتبالیست های لیسه عایشه درانی با معلمه سبوت آن لیسه.

عرض تبریک

کارکنان و منسوبین فروشگاه بزرگ افغان حلول

عید سعید فطر را بحضور بنیاد علی محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم و کمیته مرکزی

جمهوریت افغانستان عزیز وارد وی غیور

و با شهادت افغانستان و کافه ملت نجیب

افغان تبریک گفته و ترقیات مزید کشور

را از خداوند معتال در پر تو نظام نوین

جمهوریت تمنا می نمایند

کا کا واینا

این خودش قدرت تمثیل خارق العاده و پر انرژی را ضرورت دارد. تا بتواند تصویر روشن از مسخ و دگرگونی شخصیتی بدهد که در مدت زمان کوتاه یعنی یکشنبه، سه روز موجود مالیخولیایی، کج خلق و کسی که یک عمر از مرض خیالی و خود ساخته رنج میبرد ناگهان تغییر ماهیت داده و فردای آن پا چهره خندان، سبک و خوشحال، در حالیکه آهنگ شاد زیر لب زمزمه میکند و لباسی نوی که از آن برق شادی می جهد بر نموده صبح سر میز چای حاضر میشود و با حرکات غیر منتظره اش تمام اهل خانه و مهمانانش را به تعجب واداشته و ایشانش مانند یک روستایی ساده و بی تکلف بر خورد مینماید.

تا همین اواخر «سینما از لحاظ اینکه نمیتوانست هنر ظریف تیاتر را با همه خصوصیاتش روی پرده سفید به شکلی به نمایش گذارد تا ریتم و آهنگ تیاتر آن حفظ گردد زیرا برآورده ساختن هدف مذکور از یک هنرمند سینما که در فضای باز و آزادی عادت گرفته بود به مشکل بر می آمد، در مضیقه قرار داشت. خوشبختانه بعد از آنکه آهسته آهسته پای هنرمندان تیاتر بر پای بازی به محیط سینمای کشاندند این نقیصه نیز برطرف گردید. چنانچه در این فلم رول سونیاتوسط ایرینا کپچنکو طوری ایفا می گردد که نمایشگر یک روح سیال، زنده و حرکی دختری است که تارو بود آن با قهرمانان جاویدان ادبیات یک ملت وابسته بوده و گوینده این حقیقت است که وی نه تنها یک هنرمند جوان پارو عالی هنری بوده، بلکه کیفیت هنری جدید که در وی دیده میشود اینستکه:

ارزش های هنری تاریخی همراه با پر خورد آگاهانه خصوصی در وجودش زیبایی عالی روحی را عین ساخته است.

در این فلم طبیعت دیگر در محلود تنگ و تاریک پرده های نقاشی شده دکور ها طوری که در تیاتر معمول است در پند نمی ماند. در درام صحنه های حوادث در باغی بوقوع

می پیوندند در حالیکه در فلم، این جریان در محوطه منزلی دیده میشود آهنگ های زنده طبیعت، مانند شر شر باران، زمزمه جو بیاران، رعد و برق، صدای ریل فریاد و قو له سگی همه همه سن فونی روزانه زنده گی را سر میدهند.

کارگردان بایبوند کسری های اعجاب انگیزش از احساسات دقیق و زبان مخصوص خود فلم برای باز نمای اندیشه هایش و تمثیل هر چه تمامتر حوادث درام، در قالب فلمی اش بوجه احسن کار میگرد در این تلاش واقعاً موفق است. به این ترتیب فلم با چنان آرا زنا و عمق اندیشه اش محصول کار گروهی هنرمندان بوده آنرا نمونه بارز ی از دید نمای جدید هنری در مقطع آثار کلاسیک می توان به شمار آورد.

بقیه صفحه ۳۷

آهنگ شب و اویز

— آیا برای دانستن آن خیلی علاقه داری ؟ من میترسم که اگر این پرده طلعت دریده شود و مادر و شنای قرار بگیریم ، نتوانیم بروی مدیگر نظر کنیم . در حالیکه خشونت بروی مستولی گردیده و صدایش اندکی بلند شده بود دوستش کمی می لرزید گفت : می خواهم باصل موضوع یی برم و لوسر انجام هر چه باشد . گفتم : اگر چنین است پس اجازه بده تا بنشینم . و بدون آنکه در انتظار اجازه اش باشم بالای همان چوکی که بر آن تکیه داده بودم، نشسته و با صدای آرام و یکنواخت بدون گریه و اظهار تائیر و بدون کمترین اضطراب داستان خود را اول تا آخر یکایک برای او نقل کردم، گویسی داستان موجود ناشناسی را برای موجود ناشناس دیگری باز میگفتم .

نمیدانم چقدر مدت سپری گردید تا داستانم پایان رسیده، اینقدر باخاطر دارم که از او پرسیدم : — حال دیگر نه میدی؟ این روشنایی خبره کنند راکه من و ترا احاطه نموده است می بینی ؟ آیا میتوانی بروی من نگاه کنی ؟ مدت کوتاهی در انتظار جوابش ماندم، سپس صدایش را شنیدم مثل اینکه از فاصله خیلی زیادی حرف بزند پس می گفت : — بلی ! میتوانم برویت نگاه کنم و اساساً نمیتوانم جز تو بدیگری نگاه کنم اما آیا تو هم میتوانی بمن نگاه کنی ؟ آیا هنوز هم می خواهی از من انتقام بگیری ؟ نتوانستم جز با همان زبانی که یک زن

آنها در خاموشی انتظار کشیدند . جوزف در حالیکه تظاهر میکرد آنها را اصلاً ندیده سوی مقبره یونانی آمده و در حالیکه با تشریف ساختن مزبور را بر انداز کرد و اندیشنا که سوی آن نظری انداخت از مقابل آنها برداشت. خود چینی چرمی اش را روی یکی از ستون های مقبره محکم کرده و سوی سقف آن ساختمان شروع به بالا رفتن نمود . بعد دوی سقف دائروی که بالای سر برید فرود ولی قسرا داشت و از کاشی های گلی ساخته شده که برنگ زرد نقاشی شده بود شروع به پیشروی نمود .

تألمه که دست جوزف به سامان و آلات ضروری اش جهت ترمیم آن سقف بردست آنها را خاموشی و حشمت انگیزی در بر گرفت . بعد او شروع به کار کرد و آواز تراشیدن و یا کندن که زیاده تر شبیه به آواز چپ، چپ، چپ بود در فضای آنجا طنین انداز گردید .

لی با درماندگی سوی برید فرود نظر انداخت. برید فرود دست او را دوستش گرفته و آنرا فشرده گفت :

— این یکتو زجر و ظلم است . همین طور نیست ؟ نظریه این کارها و افعال جوزف طوری معلوم میگردد که واقعا تراد هر کجا که هستی تعقیب میکند .

لی گفت : — و این همان چیز است که من می خواستم تو باورش کنی .

حادثه در نیمه شب

و ادامه داد :

— من احساس میکنم که اوتام و قش را در دنبال گرفتن وزیر نظر داشتن من میگذراند. و این باعث می گردد که مرا ترس و دلهره شدیدی در بر گیرد .

لی گفتارش را قطع کرد . انگشت وادوی لیش گذاشت . آوازی که شبیه تراشیدن و یا کندن چیزی بود و از بالای سر آنها می آمد قطع گردیده بود .

آنها منتظر ماندند . چپ، چپ، چپ، چپ. آواز مذکور دو باره در بالای سرشان تکرار گردید . چپ، چپ، چپ، چپ .

برید فرود سوی لی لبخند زده و خود را زیاده تر به او نزدیک کرد و هر دو دستش وادر دست گرفت . اودستان لی را محکم فشرده و چشماش را به چشمان او دوخت .

او گفت : — لی ، میدانم که این جابرای گفتن آن چیزی که قصد ابرازش را دارم معلی خوبی نیست زیرا اصلاً این وقتش نیست که آنرا بگویم . اما من مجبور هستم که از این واژ ببرد اودام . چیزی را که من می خواهم درباره اش صحبت کنم ماهیستیم و چیزی که من می خواهم انجام بدهم عبارت از پرسیدن از تو است .

او از صحبت دست کشید . آوازی که از بالای سقف می آمد در آن لحظه برای بار دوم قطع گردیده بود . حالا آنجا آوازی که زیاده تر شبیه به فریاد نا له بود مانند سیاه سر فیه اطفال مینمود و بگوش میرسید . این آواز از یک درد طاقت فرسا که صاحبش گوشش میکرد آنرا به آواز شبیه پیچ تبدیل کند منشاء میگرفت. خریطه چرمی که قبلاً دویکی از ستون های مقبره آویزان گردیده بود بگوشه لغزیده و روی زمین افتید جوزف در حالیکه در فضاء جرج میخورد پیش روی آنها روی علف ها افتیده و مانند عقابی که به پشت خوابیده باشد بی نفس در آنجا باقی ماند .

لی در حالیکه فریاد میکشید گفت : — خیلی خوب شد .

بعد روی باغایش ایستاد . برید فرود هم همین کار را کرد. لی سوی جسم بی جان که روی علف ها افتیده بود شروع به دویدن نمود. جوزف در بی خبری مطلق به سرمیبرد . چشمانش بسته بود. اما مانند شیطان که در هم شکسته باشد روی علف ها آرام گرفته بود و مانند دلبالو بود که از برنج ساخته شده و دلبالاس کارگری فرو رفته باشد .

لی دستش را روی پیشانی جوزف گذاشت . آهسته آهسته چشمانش که آبی بود درخشند باز گردید .

برای چند لحظه خصومت و دشمنی از آن یک جفت چشم رخت بریست . آن دو چشم حالاری و لی تمرکز گردیده بود. در آنها میشد یکتو احساس را که زیاده تر شبیه بترس ، عجله و راه بقه قوی بود و شاهانه کرد اما شاید این نوع احساس و یا چهره ظاهری نشان همراه کردن لی بود و یا از سقوط جوزف سرچشمه گرفته بود . بهر صورت تمام این واقعه در فضا شکل یک آرزوی فرعی که در آنجا وجود داشت درآمد . آرزوی که رهته بود و آشکار. بدون راه دادن کدام شک و شبه لی دستش را از پیشانی جوزف دور کرد زیرا احساس نمود که دستش در حال سوختن است . لی به پای برخاست و سوی برید فرود نظر دوخت .

در حالیکه آوازش می لرزید گفت : — حالا چه کرده میتوانیم ؟

(تا تمام)

ژوندون

ماه مبارک ...

یکی از علاقمندان این کنسرت ها که خود را (حمیدالله) معرفی کرد گفت:

در هر سال صر ف شب های رمضان من از خانه بیرون می آیم و آن هم برای شنیدن کنسرت بعضی هنرمندان است.

سال گذشته موثر مرا از مقابل یک هتل به سرفت بردند و فردایش که آن را پیدا کردم در حدود پانزده هزار افغانی اشیاء و سامان آن را روبرو بودند. چند شب قبل غذا یکی ازین هتل ها که کنسرت داشت طفل کوچکم را مسموم ساخت و او مشب پازهم حادثه ای به سراغم آمد و از دست یک عده مزاحمین مجبور شدم بافا میلم رستوران راترک کنم ...

عقربه های ساعت در حدود یک شب را نشان میداد که من خسته و مانده درسرك های میرویس میدان قدم میزد. در زیر نور چراغ برق دومرد نظرم را جلب کرد که پهلوی به پهلوی هم نشسته اند. وقتی به نزدیک آن ها رسیدم دیدم یکی چوکی دار همان منطقه است بایکتن دیگر ...

در روی سرك خط های کج و پیچی کشیده بودند و بار یک و چوب مبره های ساخته گرم بازی شطرنج مانند بودند ...

مردم شب های رمضان را در هر جابه شکلی میگردانند عده ای به رستوران ها و کلب ها میروند و بعضی هم روی زمین خط می کشند و در سایه روشن شب شطرنج بازی میکنند.

جاده های شهر در از دحام گرم مردم چون شب های جشن دیده میشد دوجوان بی خیال از مقابل هتل کابل می گذشتند آنها گرم گفتگو بودند و کمتر به اطرافشان توجه داشتند ، مقابل دروازه هتل موثر های زیادی توقف داشت ..

شاید دعوت بود ، شاید هم محفل عروسی ... به هر حال من به این فکر بودم که دیگر به کجا سری زنم و خاطره ای برای شما قصه کنم که دفعتا صدای فریاد یکی از آن دوجوان سلسله افکارم را پرید. عده ای به سرفت خود را به آن سورسایتیدند و معلوم شد که حفرة عمیق آبرو آنجا که همه بدون سر پوش چون چاه های خطرناکی دیده میشود ، یکی از آن جوانان را یکام خود کشیده است.

بز حمت جوان بیچاره را بیرون آوردند و معلوم شد که تمام لباس های او ترشید و پایش نیز مجروح گردیده است ...

شهرنو درین شب کمتر از شهر کهنه جمع و جوش نداشت ، روشنی چراغ های نیون هو تل ها ، از دور مردم را جلب میکرد ، دکان های انتیک فروشان همه باز بود و توریستان بی خیال درین شب ها از دکانی بدکان دیگر سر میزدند .

زن و مردی که موهای ژولیده داشتند چون لیلی و مجنون دست در گردن هم انداخته بی خیال به نگاه های حیرت بارهر وان قدم میزدند ...

گاه گاهی صدای سرفه یا گفتگوی ازبچه های شوخ ، این دو سیاح بی خیال را متوجه می کرد ...

در پارک شهر نو بر عکس دیگر اوقات کمتر کسی دیده میشد خیابان ها خلوت و تار یک. در چندین هتل و رستوران آنجا کنسرت هایی دایر بود و عده ای می رفتند ...

شب های رمضان را میتوان شب های هنرمندان و آواز خوانان نیز بنا میم ، چه درین شب ها ست که در گوشه و کنار شهر کنسرت ها دایر میشود و مردم علاقمندان نیز این کنسرت ها را می شنوند.

چگونه میتوانیم از ...

و در سر راه هدف یابی ما ، مانعی و مایه های ایجاد شود ، اینها ما را خشمگین می سازد. بصورت عموم ما بویست ، محرومیت ، نا کاهی هتک حرمت و حیثیت ، شخص را به خشم و قهر می کشاند

بر علاوه این ، حالات دیگری هم وجود دارد که همه اش زمینه را برای تبارز این عیجان مساعد میگرداند. چنانکه هر گاه چندین ساعت متوالی بکار و فعالیت مشغول بوده و احساس خستگی کنیم یا همینکه خود را تحت یک نوع فشار و کشمکش روحی بیا بیم و یا صحت ما خوب نباشد و یا در همان لحظه غوسه باشیم در همه این حالات یک تخریش کوچک کافی است که با اصطلاح مارا مشعل بسازد. بهین صورت موجو دیت عقد حقاوت و مشکلات روحی دیگر در انسان و همچنان داشتن تعصب و ذهنیت منفی راجع به یک موضوع سبب می شود که زودتر و سهول تر به خشم آئیم و در برابر یک موضوع کم اهمیت و کوچک عکس العمل شدید نشان بدهیم . نا تمام

های گو ناگون انسانی نیز همه اش عوامل و انگیزه های دارد و علل بشمار و متوعی در بیان آمدن آن سپم دارد. در خشمگین شدن نیز انگیزه های مختلفی ذیدخل بوده و اشخاص مختلف بنابر عوامل و دلایل مختلف به خشم می گرایند . ممکن است یک وضع بالای یک شخص هیچگونه تا تیری بجا نگذارد اما این امکان وجود دارد که همین حالت شخص دیگر را خشمگین بسازد. یک طفل شاید از آن جهت خشمگین و عصبانی بشود که از دیگران خواهان توجه و التفات باشد و یا شاید او آرزو داشته باشد چیزی را بدست آرد ، و از آن طریق خواسته خود را در میان بگذارد. اما عوامل و انگیزه هایکه جوانان و بزرگ سالان را بخشم می آورد متنوع تر و پیچیده تر است . مثلا اگر کسی مارا تحقیر کند ، خشمگین میشویم هرگاه بخواهیم کاری انجام دهیم ، اما با وجود کوشش زیاد موفق نگردیم ، خشمگین میشویم و یا همینکه نتوانیم پهلوی بوسیم

بقیه صفحه ۴۷

صنعت ماهیگیری

در آبهای هیر لند این ماهیگیران بی باک در مدت هشت روز مسافرت در یایی به مبلغ ۱۳۳۵ فرانک ماهی صید کرده اند و در این مدت آنها در

زیر آفتاب و در میان آب با کشتی شان توا نسته اند که صد ها کیلو ماهی صید کنند و از فروش آنها مبالغ هنگفت را بدست بیا و رند.

این سه ماهیگیر در پور تگال هم سفر نموده اند و به صید ماهی موفق شده اند.

سه نفر از شکار چیان ماهی در دریا های ممالک مختلف سفر نموده و مشغول صید ماهی ازین دریا ها شدند .

این سه نفر ماهیگیر در مدت ۸ روز تنها در آبهای گابون به مبلغ ۳۳۳۰ فرانک ماهی شکار نموده اند.

آنها با روش مخصوص که برای گرفتن صید های ماهی داری توانسته اند بهترین و بزرگترین ماهی های این دریا ها را شکار کنند.

بقیه صفحه ۴۷

جوان هنرمند

کشور به ترقیات شگرفی نایل آید و هنر موسیقی نیز سهمش را در راه پیداری مردم و سیرانکشاف اجتماعی ادا نماید.

تشویق او درین راه و فعالیتش و زیبائی های طبیعی و چشم انداز شاعرانه و مناظر دلغزب این موز بوم میباشد که الهام بخش ساز و آواز او میا شد و قلبا تقصو یق میشود.

فریب خورده ها

بدران و مادران چرا اینطورا لمانه در حق فرزندان تان قضاوت میکنید و اوراد را حالیکه طفل شیر خوار ی بیش نیست به نامزد دیگری درمی آورید ایکاش زود تراز این می توانستید فکر کنید و سعادت آئنده طفل تانرا در نظر میگردانید نه اینکه اوراد دیر غریب بد یگری تسلیم کنید.

بقیه صفحه ۳۵

اشکی به چشما نش حلقه زدو گفت (بزرگترین آرزو یم این است تا مردیکه اینطور مرا به حال فلاکت گذاشته وزند گیم را خراب کرده به جنگ قانون بسپارم و دیگر این که تحصیلا تم را ادامه بد هم و با پسریکه دوستش دارم و اکنون صنف یازده مکتب است ازدواج نمایم)

برگزیده الفریدهیچکال

گلتون آهسته اظهار میدارد :
اوه، می توانید راجع به اتفاقی که
امروز پیش از جاشت رخ داد
بمن معلومات بد هید؟ شما هیچ
کس و هیچ چیزی رانیدیده و از -
آنچه در همسایگی شما واقع شد
هیچ نشنیدید؟
خانم نیک وضع متفکری بخود
اختیار کرده در حالیکه چینهایی
روی پیشانی اش ظاهر شد به
اندیشه فرو رفت (من صدای دور
شدن یک هلوتر را شنیدم در حوالی
ساعت ۹ بود غیر ازین دگر کدام
موضوعی جلب توجه ام رانکرد .
- گفتید ساعت ۹ بود؟
خانم نیک شانه اش را تکان
داد: (دقیقاً نمیتوانم تصدیق کنم
که ساعت ۹ بوده باشد.)

(آه مگر شما چطور دقیقاً و وقت
حرکت موتور را بخاطر می آورید .
خانم نیک خندیده پاسخ داد :
معمولاً در همین ساعت از خواب
بزمیخزم . بساعت نگاه کردم . سر
جایم ایستاده شده بودم که صدای
حرکت موتور رادر پیرو نشنیدم .
- (و غیر از صدای موتور دگر
هیچ آوازی نشنیدید و هیچ کسی
رانیدید ؟)

(شما باز گشت موتور همسایه
را هم بیاد دارید .
او سرش را شور داد: من صرفاً
متوجه رفتن موتور شدم چرا که
کلکین اتاق خواب بطرف کا راژ
عمارت پهلوی باز میشود و من همیشه
بنجره اتاق خوابم را باز می گذارم .
(ناتمام)

بایروفلوت

به اروپا - جاپان - امریکای شمالی و جنوبی را حتر و مستری حتر
سفر کنید.

AEROFLOT
Soviet Airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد شوروی دعوت میکنیم:
اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید -
ایروفلوت شما را از کوتاه ترین راه بزودترین فرصت از طریق مسکو
از کوسک، تا شنگو خا باروفسکه به مقصد میرساند.
ایروفلوت از طریق ۱۶ بل - تاشکند - مسکو هفته دو پر واز
دارد.

شنبه ۲ و واز بساعت یا زده قبل از ظهر.
پنجشنبه پر واز بساعت یازده قبل از ظهر.
ایروفلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لنینگراد، کیف،
میتسک، سوچی و سیمینرو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا
دارد.

ایروفلوت پر واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن
مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایروفلوت شما را بیک خط السیر
بزرگ و جدید بین القاره ای از مسکو - به تیگاتا توسط طیاره
های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

(۵۳۲) ۴-۱

ژوندون

بقیه صفحه ۴۵

گتلت

خوب مایه را مالش دهید تا مخلوط
بعد نان خشک را بپوئید و از الک
خارج سازید و در ظرفی بمانید
سیس هربار مقداری از مخلوط را
بردارید و روی تخته مخصوص به
صورت گتلت در آورید و در نان
خشک کوبیده بفلتانید و بعد در روغن
که خوب داغ شده باشد سرخ کنید.
برای اطراف گتلت می توانید از
بادنجان رومی، کچالو، گل کرم و
غیره استفاده کنید و هر کدام را با
آب بپزید و در روی آنها کمی مسکه
قرار دهید. و قتی که در ظرف گذاشتید
کمی گندنه خورد کرده، روی کچالو
و گل کرم بپاشید .

فلم به تحصیل ادامه داد و در سال
۱۳۴۷ بعد از گرفتن ماستری بوطن
برگشت وی در دوره تحصیل چهار
فلم کوتاه هنری ساخته است.

در افغانستان اولین کار عملی او
تهیه یک فلم تربیوی و تبلیغاتی برای
وزارت زراعت بود. همچنان در فلم
روزگار قسمت اول فلم «طلبکار»
را دایرکت نموده است.

بناغلی علیل یک فلم دیگر نیمه
هنری و تبلیغاتی نیم ساعته برای
انجمن رهنمای خانواده نیز تهیه
کرده است. فلم اندرز مادر تازه ترین
کار این دایرکتور می باشد.

بقیه صفحه ۱۵

یک امید برای فردا

علم سرمایه گذاری

مشکل بزرگ و عمده در تهیه
فلم تدارک مخارج فلم است، فعلاً
مؤسسه افغان فلم با بودجه محدود
خود نمیتواند کار تهیه فلم های
هنری را سرعت بخشد، درین
قسمت اشخاص دیگری میتوانند
بابکار انداختن سرمایه خود برای
تهیه فلم های هنری از یک طرف
خدمتی مثبت و مفید انجام دهند و
تحرك بیشتر در هنر فلم سازی
بمیان آرند و از جانبی مفا د مادی
کسب نمایند، تا اکنون کسی بخود
جرات نداشته همچو ریسکی بکند و
درین زمینه سرمایه گذاری نماید.
در حالیکه نه فلم روزگار با ضرر
مواجه شده و نه فلم اندرز مادر
ضرر خواهد کرد.

دایرکتور این فلم :

طوری که در آغاز گفتیم رژی و
دایرکت این فلم را بناغلی عبدالخالق
علیل بعهده داشت.
بناغلی علیل پس از پایان
رسانیدن دوره یکلواریا شامل وظیفه
رسمی در دستگاه های دولتی شده
بعد از دو سال کار در شعبه فلم برداری
«در قسمت مونتاژ» با استفاده از یک
پورس تحصیلی به اتحاد شوروی
رفت و در انستیتوت سینماتوگرافی
بین المللی ماسکو در رشته رژیسوری
صفحه ۵۸

اینجه

وحشت در تکران اس

نابت شد که سر دسته ساد است
 هاهمین آدم ظاهرا مشفق وآرام بوده
 و قتیکه علت این همه جنایات تکان
 دهنده را از اومی پرسند وی مانند
 مجسمه بجایش میخکوب گردیده و
 با کسی حرف نمی زند . مشکل در
 اینجا است که از چه راهی میتوان
 همچو انسان ها را معا لجه کرد .
 به نیروی علم روا شناسی یا یا
 استفاده از تربیت بهتر و نیکو می
 توان همچو غرایز خطرناک و اراده
 نمود اگر جلو حرکات ظالمانه همچو
 کسان با نیروی علم و دانش تربیت
 و روان شناسی مهار نکرد خطرس
 تهدید و تعرض جنایتکارانه این عده
 همه رادجار وحشت خواهد کرد اگر
 موضوع را دقیق تر بررسی نمائیم
 علل مصاب شدن اشخاص به
 ساد یسپروشن میشود .

آویخته بود و در چوب بغل خود کارد بزرگی
 را مخفی کرده بود . آنها مردم را که پیش اینجه
 میرفتند تماشای نموده ، چشمان زن و مرد
 نمناک شده بود و در گوشه های آن قطرات اشک
 جمع شده بود . مرد در حالیکه قیافه اش گرفته
 بود و ابروهای درشتی را تا بالا میکشید و گفت :
 - برایش خواهش می کنم که من بسیار و باروت
 چه هستم ... مرا نمی شناسی ...؟ خودم
 بیست آدم اینه ... باون واهم آوردم ، باون
 زن قشنگ را ... آنوقت ها که قتل و غارت میکردی
 از تو متفر بوم و بالای تو فریاد کردم ، میخواستی
 تو اینکشم ولی حالا تو مانند بالی هستی که همه
 در پناه آن قرار گرفته اند و دوست دارند ...
 یکبار دست را بمن بده تا بوسم ، بعد هر چه
 میخواهی بمن بکن .

اینجه به قریه داخل شده بود ، اسبش به
 آهستگی راه میرفت ، دهانیک انسان کوچک
 و معیوب از خانه بیرون شده پیشروی اینجه
 قرار گرفت پسره که دقیقا به اینجه نگاه
 میکرد . همه فکر میکردند که او از دیدن اسب
 اینجه تعجب کرده است .

زیر بغل پسره معیوب تفنگی بود اینجه
 بالحن متبسمی به آن بچه معیوب گفت :
 - پسرجان ... وقت تفنگ بر داشتن
 گذاشته ... آنرا بمن بده ...

پسره معیوب دوسه قدم به عقب دوید ...
 درین لحظه اینجه متوجه چشمان او شد ...
 این چشم ها احساسی را در وجود او برانگیخت ...
 خودش هم درست نمیدانست چگونه احساس
 است ، با اسب خود بطرف او دوید و گفت :

- بده ... تفنگ خود را بمن بده .
 پسره معیوب بداخل یک حویلی گریخت ،
 اینجه هم از عقب او داخل کوچه شد ، جنگجویان
 منتظر او بودند و میخندیدند ... میدانستند که
 اینجه شوخی میکند ، اینجه غنا اسب را پیچاند
 و برگشت در همین وقت پسره معیوب با تفنگ
 بطرف او نشانه گرفت و فیر کرد .

اسب سفید اینجه دوپایش را بلند کرد ،
 اینجه تکانی خورد و از بالای زین بر زمین افتاد ،
 همه بطرف اینجه دویدند ، او را برداشتنند ،
 زخمی شده بود ، او را بردن خانه ای بردند ،
 چند نفر هم از عقب پسرمعوب دوید تا دستگیرش
 کنند ، صدای شیون زنهادر همه جا پیچید : اینجه
 را کشتند ... جنگجوی دلیر را کشتند !

از هر طرف راه فرار و ابروی پسره معیوب
 بسته ، خاله یانه که به علت کربودن گوشه پایش
 از جریان بیخبر بود وقتی از ماجرا خبر شد خود
 وایش اینجه رساند . اینجه بروی یک بالشت
 نزدیک دیوار تکیه کرده بودند نصف بدنش برهنه
 بود ، در چهره او درد احساس نمیشد ولی خیلی
 به مشکل نفس میکشید ، مقدار زیاد خون
 بروی سینه اش ریخته بود .

چند نفر پسره معیوب را کشتن کشتن آوردند .
 کرجلی هادر حالیکه دست به قبضه شمشیر
 های خود برده بودند میگفتند : باید همین الان
 او را کشت ... همین حالا ...
 نه او را نزد اینجه ببرید .
 خاله یانه خود را به اینجه رسانده و گفت :
 - خود اینجه هستی ...؟ اوه خدایا ...
 چه اتفاقی او را بدوید زیاد ادامه داد :
 - این پسرمعوب پسر خودت است ... این
 پسر توست . اینجه کاش اومی مرد ، من او را
 بزرگ کردم .

در فله بگدجسته در نزدیکی هفت چاه
 دوگاه اینجه بود تعداد طرفداران او خیلی
 شتر از اول بهاد بود ، همراهان جوانش به
 دست رفته بودند و با انداختن سنگ و زرش
 میکردند ، دیگران اسلحه خود را بآک می نمودند .
 سایه درختی جنگجویان پیر با سروریش سفید
 بسته بودند ، آنها از قدیمی ترین رفقای اینجه
 بودند که دیگر تغییر عقیده داده مانند اینجه
 مردم کمک میکردند ، در چهره های شان
 ناراحتی های متعدده دیده میشد ، آواز های
 روانه شان مثل جریان آب آرام و متین بود .
 یکی از آنها گفت :
 - شنیدم که بعضی حکام در قریه های
 دورتر مردم را ذبیت میکنند ، باید کاری کرد ...
 کسی عجله نکرد که جواب او را بدهد ، او
 ادامه داد :

- من میدانم که اینجه فکر میکند ... اگر
 با خود را بگوید بهتر است ... اولتر از همه
 میخواند کار این سنگ هار یعنی کارافیز و اتمنه
 بکطرفه سازد ...
 در وقت نیکو لا وزنا حرف او را بریده و از
 بی عادت بدون اینکه ضرورت باشد شمشیر
 برداریم کشت کرد .

اما چطور ... اولتر بگو چطور؟
 اینجه با آواز آرام و متین گفت :
 - عجله نکنید ... اکنون برای تان میگویم
 چه باید بکنید .
 خود کارا گولیا دور ادر جوان کارافیز را
 بگیر میکی وقتی که خودش خبر شد دنبال
 یابی آید . آنوقت ما از جا غور میگیریم .
 از نو اقبضه شمشیر خود را فشار داده در غلاف
 ز کرد و گفت :

- فکر خوبی است .
 بعد بعدای بلند خندید ، و یودا برو های
 دورا حرکت داده با اشاره دست او را بسکوت
 دعوت کرد و گفت :
 - خوب ... بعد چه میشود ؟
 - بعد اینجا جمع می شویم ... در یکدجسته
 ز هر طرف سرباز جمع میکنیم و با آنها کار را
 بکطرفه میسازیم
 اینجه مقابل خیمه خود قدم میزد ، ترانه
 و سرها را بخاطر آورد ، باون و طفلش پیش
 او ایستاده ...
 اینجه تصمیم گرفت تمام دعوات را با هم
 جمع سازد .

اینجه بالای اسب سفید خود سوار شده به
 طرف او روم اینگوی براه افتاد ، او خوشحال بود
 و هیچ غمی نداشت ، از عقب او سایر جنگجویان
 حرکت میکردند ، و قتیکه به قریه نزدیک شدند
 مردم به استقبالش آمدند با ناوختن دهل از او
 پیرایی کردند و زنک های کلیسار اصداد
 می آوردند . مانند سابق کسی از او نمیترسید
 او فرار نمیکردند . اینجه تبسم می کرد
 چهره اش بشاش بود ، هیچوقت نظر مردم آنجا
 بقدر خوب و مهربان جلوه نکرده بود ، حالا
 همه بوجود او افتخار میکردند ، هر چه هنوز هم
 بعضی هامیگفتند : «گروگ موهایش را تبدیل
 کند ولی دندان هایش را نی» و گاهی میخواستند
 با تفنگ بطرف او نشانه بگیرند و فرار کنند
 ولی قیافه اینجه طوری بود که اعتماد همه را
 بدو جلب میکرد . کشیش صلیب را بدست
 گرفته با گروه ترانه خوانان بطرف اینجه روان
 شد . در یک گوشه کلیسای جوانی ایستاده
 بود ، در کاشای یک هایدوت ایستاده بود ،
 یک هایدوت پیر اما قوی و تنومند ، چهره اش
 سیاه و پر و هایش بزرگ بود لباس چرمه دو ز
 تن داشت درگمرش شمشیر و یک تفنگچه



یک مادر داغ دیده هنگامیکه بر تابوت پسر خود گل میگذازد.

این جمله مثل گلوله دوم بود که در اینجه
 اثر کرد ، پسرمعوب و ایشروی اینجه آوردند .
 او بد ترکیب قد کوتاه و معیوب بود تمام اعضای
 بدنش یک نقصی داشت ولی فقط چشمانش
 با سایر اعضا فرق داشت ، چشمان او زیبا و
 قهوه ای بود . اینجه با دقت بطرف چشمان او
 نگاه میکرد ، چشمان باون همسر خود را میدید ،
 یکی صدا کرد :
 - او را باید زنده پوست کنیم ...
 اینجه در حالیکه از درد بخود می پیچید و به

سختی حرف میزد گفت :
 - مادران زیادی را بنم فرزندان شان
 نشانده ام . اکنون روزی رسیده که خودم باید
 ازغم بمرم ... او را آزاری نرسانید چون او
 گناهی ندارد ... بگذارید زندگی کند .
 زنی میدوید تا خود را به اینجه و پسره
 معیوب برساند او باون همسر اینجه و مادر آن پسر
 معیوب بود ... وقتی که او رسید فریاد همه
 برخاست ... چون اینجه مرده بود .
 پایان

میلیونر

اگر فومچ مجبوره طی فاصله‌ای زیاد بود، فکر پول هیچ اورادها نمیکرد. او با وحشت راجع به اینکه اکنون خانه می‌رود، یک خانه سقف کوتاه، سرد با کتکین های رنگ و روغنه و شیشه های که به شکل اورب کاغذ سرش می‌زدید، بابوی جاویدان فکروکینه پاره های اطفال، فکر میکرد. او فکر میکرد که به زن خود چه جواب خواهد داد و قتیکه او با صدای زنگ دارو می‌ریزش راجع به پول از او سوال کند. او همین اکنون و دقا و بیرونشید - گوشت چوجه خوک بریان، خورد اما آنرا همه نیمه گرسنه خوابیده اند و تنهاییک امید که پدر بدون تردید پول خواهد آورد.

«آه خدای من - ای فومچ با تلخی فکر کرد چرا به دیگران پولی - سعاد - راحت و زندگی با شکم سیرمیدی. تو چرا مرا فراموش کردی. دیگران پولهای پیدا میکنند که حتی به آن احتیاج هم ندارند. چه میشود اگر من، حتی یک بار تنها یک بار در زندگی پیدا کنم... خوب ده روپل. ای بیست روپل. پول حق از همه قابله هم میشود و موزه های بسم نژینه میشود. و برای دختر کم بالا پوشی هم میتوان خرید... بطور مثال چرا همین الان من یک بکس جیبی در بین راه نیابم. آخرگاهی چنین اتفاق میفتد. حتی کثیر اتفاق میفتد، مگر راجع به این کم گفته و نوشته اند... ای فومچ با فکر خیال پرورد مخصوص به خودش بالذات تمام شروع به خیال پلوزدن کرد. که چگونه او یک بکس جیبی پندیده را در سولک پیدا میکند. که چگونه آنرا باز میکند و در بین آن یک بسته نوتهای صد روپلی را با یک اپار تمان بزرگ، هم در روشن نقل مکان میکند و پول و سامان می‌خرد. برای هر فرد تاویل لباسهای گرم و زیبای زمستانی می‌دزد. و... که چه چیزهای خوب انسان میتواند با پول های سرشار تهیه کند...؟

و رفته رفته - شاید زیر تاثیر چند پیاله و دقای که نوشیده بود و می‌ناید به اثر تلخین به خود، دو فکرانی فومچ یک یقین غی قابل انکار و عجیب وی معنی شروع به افزایش کرد که او امروز حتی همین حالا باید در سولک یک کیف جیبی اعجاز آمیز پیدا کند... چرا باید چنین اتفاق بیفتد - او نمی‌فهمید و حتی راجع به آن فکر کم نمیکرد. او تنها متیقن بود و در حالیکه سر و پائین انداخته و با دقت پیش پای خود را نگاه میکرد روان بود.

همین حالا... اکنون - او درست ما نند کسانی که هزبان میگویند نجوا میکرد دیگران پیدا میکنند... باز هم چند قدم... حالا... و ناگهان - این، ابتدا خیال باطل در یک تصور سوزان نبود - او واضح در بین برفهای سولک یک شی متوسط چار کتج سیاه را دید. ای فومچ در حالیکه از هیجان مجنونانه ای نفسش بند افتاده و موهایش مانند سیخ در دهنش راست شده بود مثل یک دزد به اطراف نظر انداخته و خود را بطرف شی افتاده در سولک بر تاپ کرد...

در دستهای او یک بکس جیبی پندیده پیدا شد... والا ای فومچ با اتفاق باور نکردنی و با واقعیت برای چند تا نیمه هیچ ساخت. ولی بعد از باور اینکه در دستهایش نه یک بکس جیبی و همی، بلکه واقعی است، آنگاه او با تشنگی آزاروی سینه خود فشرد و بتلاش بطرف خانه اش دویدن گرفت...

او مجبور بود در حدود یک کیلو متر راه را برود، چون به دوش و حرکت سریع عادت داشت، او احساس کرد که زیر پیک های سانه اش سیخ می‌زند و یک گلوله خشک تیغ دارد و گلویش بزرگ و بزرگتر میشود، و خون به شدت در گلویش می‌زند. اما او توانست توقف کند، زیرا صدورت یک دقیقه معطلی،

هنری ذوق...

به همدی پول به ۱۹۷۲ کبئی بیام دآسیا بی هیوادو نو دکتنی به لی کبئی کو ریا نه لاره او هلته بی خپل هنری لیاقت خر کند کر.

انگی لیکا دپرو فیسور گیر هارود پتری سرهواده کړی چه دوه کوچنیان لری چه دیوسن لس کاله او بل بی اوه کاله دی.

نوموړی وایی چه دمو سیتی لپاره باید هیخ پول سر حد و جود و نه لری دا دتولو انسانانو شریکه پانگه ده او کیدی شی چه دهنر همدغه پدیده به نړۍ کبئی ورور گلو ی او انسانی و حدت ټینگ و ساتی او د انسان له زړه نه دتبا هی فکر لری کړی.

بقیه خبرها

کابل د تلۍ ۲۶ (ب) : د افغانستان نوی تقویم یعنی کالیزه د عمومی رخصتی له ورځو سره چه سر له راتلو نکی کال څخه به تطبیق شی د اطلاعاتو او کلتور د وزارت دیش نهاد به اثر د وزیرانو به پروری مجلس کی تصویب شو.

دغه تقویم به په دولتی مطبعه کی له چاپیدو وروسته د کب د میاشتی په نیما یی کی نشر او ویشل شی.



مسؤول مدير :

حسين هدي

د دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

د کور تيلفون ۳۱۶۰۱ (۳۳)

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کبئی ۲۴ دالری

دیوی کئی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبئی ۴۰۰ افغانی

بنه ځوانی او بنه ځوانان

کبئی دوی لو یی ډلې کار نامی یو اوږد تفصیل غواړی.

په هر صورت له پو رتنی څیرنی څخه زموږ مقصد دادی چه یوځل بیا دخپلو ځوانانو په منځ کبئی دخپل ملی کلتور هنداره کبیین دو ترڅو چه دوی پوه شی په دی هنداره کبئی هغه ځوانان ډیر ښکار پوری چه دینی ځوانی معیار ونه ئی خلکو ته خدمت کول، وپور تیا او اثار لرل دی او نه هغه دلجه ځوانو نه یی یو ا زی دلبا سو نو مو دلونه جوړ کړی او په تحمل پسندی عقیده لری.

په هیواد کبئی دجمهو ریت لمر دخوانانو دپاره نوی رفا ستر گسی نوری هم رو ښانه کړی او حرارت به ئی وځوانانو ته داجتماعی خدمتونه دپاره نوی انرژي وښی، له همدغه امله مونږ هیله لری شو چه د ښرمانانو افغانانو لمسیان او کړو سیالان او د عصر ډیر پیاوړی خلاق او خلیق عناصر هم وی.

فاله هفته

متولدین حمل :

از آنجاییکه در سرآغاز فصل شگفتی طبیعت پایه زندگی گذارده اید، حیات باخود زیبایی های برایتان به ارمغان می آورد ولی این را مدنظر داشته باشید که زندگی همیشه چهره خوشش را بر پای شما نشان نمیدهد. در این راه باید ایستادگی در برابر همه گونه مشکلات را آموخت

متولدین سرطان :

در چنگال بیرحمی حوادث سخت دست و پای خواهید زد ولی دوام آن از همین هفته که از بالای سرتان می گذرد تجاوز نمی کند. خونسرد باشید نه در برابر مشکلات انسان را آب دیده می سازد. در روز های آخر هفته با کسی آشنا شوید که در روزی عسقی بر شما می گذارد. در وسط هفته سبیل انگاری نکنید تا کوهی از مشکلات در برابر تان نمودار نشود.

متولدین ثور :

هفته خوشی در انتظار تان است از لحاظ مالی سعی کنید کمی تکیه به جلو حرکت کنید زیرا اسراف زیاد نتایج غیر مطلوبی را بر پای می آورد. منتظر رسیدن نامه ای از طرف باشید. شکست گذشته جبران خواهد شد.

متولدین اسد :

جرات و شجاعت لا زمه زندگی است. باین ضربه می توان بختک هم بدی هارفت زندگی هفته خوشی برایتان به ارمغان می آورد. برای تفریح اگر وقت دارید بخش زیادی را اختصاص بدهید. نامه ای از دوست تسلیان خواهید داشت. به مهمانی بی شرکت خواهید کرد که تا اندازه مسیر زندگی تان را در گون میسازد

متولدین جوزا :

برای شما زندگی مجرد تنها کشته شده است. سعی کنید از صرف خودخواهی های تان بدر آید و به دیگران هم بپردازید زیرا در خود فرو رفتن همان و از زندگی بریدن همان. هدیه ای دریافت خواهید کرد ولی سعی کنید آن را باخاطر ناپدید شدنش با بی اهمیتی بپذیرا نشوید. به سفری دست خواهید زد و یا مسافری را خواهید دید در هر دو صورت خوشی بگرد سرتان می چرخد.

متولدین سنبله :

با قهر و غضب یا استعناء و تکبر نمی توان راهی بدل طرف پیدا کرد. بهتر است کمی سرتان را پایین بیاورید و ببینید که در اطراف تان چه می گذرد. به این شکل می توان به همه چیز دسترس کامل یافت. به آنهم هفته خوشی در انتظار تان است با تلاش میتوان زیبایی آفرید

متولدین میزان :

تعادل در همه چیز هائبرف پسند است. سعی کنید در زندگی تان این اصل را مراعات کنید. مسافرت کوتاه برایتان مرسد. دست بزنید. با دیداری که در این هفته دست میدهد میتوانید آینده نیکی برایتان دست و پای کنید. از لحاظ مادی در د سرتان رفیع میشود. ولی توجه کنید بسیار یله خرجی ننمایید.

متولدین جدی :

از آنجاییکه در این برج پایه دنیا گذارده اید. روحیه نسبتا سرده در برابر دیگران دارید. این حرکت شما از همه دور می کند. دوست تان روی همین دلیل ازشما بریده است و کسی هنوز تمام بل هابیران نشده شما می توانید با تغییر روحیه همه چیز را جذب بسازید. دوستی برای شما پیشهاد جدید می نماید که از لحاظ وظیفه خیلی ارزشمند است به آن رسیدگی کنید.

متولدین عقرب :

هفته. با آغاز خود برایتان سرور و خوشی بهراره می آورد. تنگد مزا جی تان و تسلط اندیشه بدبینی این خوشی را بچشم تسلیان بی مقدار جلوه میدهد. گوشش کنید این روحیه را با تفریح های روانی از خود بزداید. جذای موقتی که رخ داده بود دوباره به دوستی محبت می انجامد. هدیه ای از دور دست ها خواهد داشت و آن را بنظر قدر بنگرید

متولدین دلو :

هفته خوشی را در برابر خواهید داشت. پول که شما آنرا از عنا صر اساسی زندگی می پندارید با دیگر شما را در شایب ناامیدی می کشاند. به آنهم مشکل تان از این ناحیه رفع میشود. دوستی بسراغ تان می آید به امور خانه یک کمی بیشتر رسیدگی کنید.

متولدین قوس :

سرمای کشته دوری از محبوب در این هفته به گره های دلت بخش بدل میشود. زندگی بروی تان لیخت می زند. همه چیز طبق دلخواه شما روبراه میشود. سعی کنید پر گذشته هابه صورت کلی خط فراموشی بکشید. به آینده با اعتماد بنگرید. دوستان جدید پیدا خواهید کرد و در حلقه آنان خوش خواهید بود.

متولدین حوت :

هفته پردردسری در برابر تان قرار دارد. بخش زیاد این مشکلات ناشی از سبیل انگاری های خودتان است. هدیه ای را که تصمیم به فرستادن آن داشتید برای طرف گسیل دارید زیرا او به شدت منتظر رسیدن آن است.

در این دنیای پرماجرا هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق. تصادم. زلزله و...

ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان